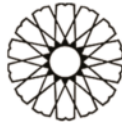


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



مؤسسہ فضیلتی مطالعاتی اتربراہ



مجموعه آثار حضرت آیة الله العظمیٰ مطهری

مجموعه آثار / ۴۴

اخلاق

۱۹

سرشناسه: مظاهری، حسین، ۱۳۱۲-
عنوان و نام پدیدآور: معرفت نفس / مظاهری.
مشخصات نشر: اصفهان: مؤسسه فرهنگی مطالعاتی
الزهراء، ۱۳۹۴-
مشخصات ظاهری: ج: جدول.
فروست: مجموعه آثار؛ ۴۳ و ۴۴. اخلاق؛ ۱۸ و ۱۹.
شابک: دوره: ۰-۵۰-۲۹۸۵-۹۶۴-۹۷۸؛
ج. ۱: ۱۲۰۰۰۰ ریال: ۷-۵۱-۲۹۸۵-۹۶۴-۹۷۸
ج. ۲: ۱۱۰۰۰۰ ریال: ۴-۵۲-۲۹۸۵-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: فایا.
یادداشت: ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۹۵) (فیبا).
یادداشت: کتابنامه.
یادداشت: نمایه.
موضوع: نفس
موضوع: نفس -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۴۲
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۴ م ۶۶۴/۵/۲۱۶ BP
شماره کتابشناسی ملی: ۴۰۰۱۰۵۰

مقدمة

جلد دُوم

آلله العظام مظهره



معرفت نفس

(جلد دوم)

حضرت آیت الله العظمی مظاهری «مدظله العالی»

ناشر: مؤسسه فرهنگی مطالعاتی الزهراء ع

نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۵

لیتوگرافی: سپاس

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت (جلد مقوایی): ۱۰۰۰۰۰ ریال

قیمت (جلد سخت): ۱۱۰۰۰۰ ریال

شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۸۵-۵۰-۰

شابک جلد ۱: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۸۵-۵۱-۷

شابک جلد ۲: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۸۵-۵۲-۴



مراکز توزیع:

دفتر اصفهان:

کدپستی: ۹۹۵۸۱-۸۱۴۸۶ / تلفن: ۰۳۱-۳۴۴۹۳۶۷۱

دفتر قم:

کدپستی: ۱۷۳۶۵-۳۷۱۵۶ / تلفن: ۰۲۵-۳۷۷۴۳۵۹۵

آدرس اینترنتی: www.al-zahra.ir



با قدردانی از همکاریانی که در تولید و نشر این اثر نقش داشته‌اند:

حروف‌نگاری: خانم پوری

آماده‌سازی اولیه متن: آقای سید مجید شریفی، آقای بهنام قیاض

تحقیق و تنظیم: آقای مختار رنجکش

طراحی جلد: آقای حامد مغروری

پیگیری چاپ: آقای محسن ربیعی

فهرست مطالب



کلام آغازین ----- ۹

بخش دوّم: اهداف خلقت انسان

فصل اوّل: هدف ۱- نیل به مقام وصول و شهود

- درس گفتار نوزدهم: مقام وصول و شهود در کتاب و سنت ----- ۱۷
- تمسّک به قرآن ----- ۱۸
- مقام شهود ----- ۲۰
- مقام شهود در ادعیه و قرآن ----- ۲۷
- مقام شهود از دیدگاه بزرگان ----- ۳۳
- سختی راه وصول به مقام شهود ----- ۳۵
- درس گفتار بیستم: درک مقام قرب در دنیا ----- ۳۷
- تلاش برای درک مقام قرب ----- ۳۸
- امکان درک مقام وصول و شهود در دنیا ----- ۴۰

فصل دوّم: هدف ۲- دستیابی به بهشت جاودان

- درس گفتار بیست و یکم: استفاده از دنیا برای ورود به بهشت ----- ۵۵
- جدیّت برای رسیدن به بهشت ----- ۵۶
- تلاش انسان برای زندگی رفاهی در دنیا ----- ۵۷

- تلاش برای آخرت در کنار تلاش برای دنیا ----- ۶۱
- تفاوت‌های زندگی در مرتبهٔ عمومی بهشت با زندگی در دنیا ----- ۶۶
- توجه بیشتر به امور اخروی ----- ۷۰
- سهولت رسیدن به بهشت ----- ۷۱
- راهکارهای رسیدن به بهشت ----- ۷۶
- درس گفتار بیست و دوم: برگزیدن و اختیار بهشت ----- ۸۳
- لزوم حرکت انسان در مسیر بهشت ----- ۸۴
- دو حربهٔ دشمن برای براندازی تشییع ----- ۹۲

فصل سوم: هدف ۳- ارتقاء به مقام عبودیت و بندگی

- درس گفتار بیست و سوم: قدم گذاشتن در راه عبودیت ----- ۹۹
- اقسام کلی عبادت ----- ۱۰۰
- الف) رابطه با خداوند متعال ----- ۱۰۱
- ب) رابطه با مردم (مواسات) ----- ۱۰۹
- لذت بردن از خدمت به خلق ----- ۱۱۰
- درس گفتار بیست و چهارم: سیر تکاملی در عبودیت ----- ۱۱۷
- وجود برترین لذت‌ها در مقام عبودیت ----- ۱۱۸
- برخی از مصادیق عبادات معصومین علیهم‌السلام ----- ۱۲۲
- مقام خضوع و خشوع ----- ۱۲۸

فصل چهارم: هدف ۴- صعود به مقام آدمیت

- درس گفتار بیست و پنجم: لزوم خودسازی و تهذیب نفس ----- ۱۳۵
- مقام آدمیت ----- ۱۳۶
- اهمیت تهذیب نفس ----- ۱۴۰
- تخلیه و تخلیه ----- ۱۴۱
- ارزش انسان ----- ۱۴۵
- اولویت رفع رذائل ----- ۱۴۷

۱۵۱	درس گفتار بیست و ششم: تأکید قرآن کریم بر تهذیب نفس
۱۵۲	تلاش در راه تهذیب نفس
۱۵۷	درس آموزی از داستان حضرت یوسف <small>علیه السلام</small>
۱۶۰	تأکید قرآن بر اهمیت رفع ردائل
۱۶۵	درس گفتار بیست و هفتم: توجه همگانی به موضوع اخلاق
۱۶۶	انتخاب راه توسط خود انسان
۱۶۸	گناه کردن، خلاف عقل و فطرت و وجدان
۱۷۱	غفلت انسان از صفات رذیله
۱۷۴	لزوم توجه به اخلاق در اجتماع
۱۸۱	درس گفتار بیست و هشتم: آثار صفات رذیله در زندگی و سرنوشت
۱۸۲	جبهه و جهاد اکبر
۱۸۷	تسلیم شدن در برابر حق و حقیقت
۱۹۳	جلوه‌های صفات رذیله
۱۹۶	صفات رذیله، مانع پذیرش جذبۀ امام حسین <small>علیه السلام</small>
۱۹۹	درس گفتار بیست و نهم: اهتمام به تهذیب نفس و رفع ردائل
۲۰۰	عروج انسان در اثر تهذیب نفس
۲۰۵	توجه دائمی به تهذیب نفس
۲۰۶	خداوند معلم اخلاق انسان‌ها
۲۱۱	درس گفتار سی‌ام: تأثیر ردائل بر انحراف و گمراهی انسان
۲۱۲	ضرورت مقابله با ردائل
۲۱۷	وجود صفات رذیله، مانع هدایت انسان
۲۲۳	صفات رذیله عامل سقوط

فهرست‌ها

۲۲۹	فهرست آیات
۲۳۷	فهرست روایات
۲۴۰	فهرست اشعار
۲۴۱	فهرست اعلام
۲۴۷	فهرست کتاب‌ها
۲۴۹	منابع و مصادر

کلام آغازین

«معرفت نفس» به معنای «خودشناسی»، «خودجویی» و «خودیابی»، از جمله موضوعات بسیار مهمی است که در نوع نگرش انسان به عالم هستی و نیز سرنوشت او، کاملاً تأثیرگذار است.

معرفت و شناخت نفس، شاهراهی است که به معرفت خدای سبحان منتهی می‌شود و لذا فریقین در روایات خود، از قول پیامبر گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده‌اند که هر کس خود را بشناسد، خدا را شناخته است:

«مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»^۱

درباره معرفت نفس، از ابعاد گوناگون کتاب‌های متعددی تألیف شده است. فلاسفه اعم از مشائون و اشراقیون و صدرایی‌ها، در این موضوع، به شکل مفصل

۱. مصباح الشریعه، ص ۱۳؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۲؛ مفاتیح الغیب، ج ۱، ص ۹۱ و...

سخن گفته‌اند؛ مثلاً صدرالمتألهین رحمته الله در کتاب ارجمند اسفار، به تبیین و تشریح این موضوع پرداخته است. مفسران قرآن کریم نیز در این باره، بسیار صحبت کرده‌اند؛ چنان که علامه طباطبایی رحمته الله در تفسیر شریف المیزان، به تناسب، مسائل مختلفی را دربارهٔ معرفة النفس از جهات قرآنی و فلسفی و عرفانی، بیان داشته است.

استاد بزرگوار و مرجع عالیقدر حضرت آیت الله العظمی مظاهری «مدظله العالی» نیز با توجه به اهمیت موضوع، به این بحث پرداخته‌اند، منتهی نگاه ایشان به موضوع، بیشتر جنبه اخلاقی و از جهتی، جنبه قرآنی و روایی دارد؛ لذا بررسی‌های ایشان در موضوع معرفت نفس در این کتاب را باید نوعی شناخت نفس از نگاه قرآن و عترت علیهم السلام خواند. نگاهی که همچون سایر آثار معظم‌له، با رنگ اخلاق آمیخته است.

بیان معظم‌له در این کتاب بسیار روان و به دور از اصطلاحات پیچیده و فنی بوده و مطالب فلسفی نیز به صورتی سلیس و در قالبی اخلاقی مطرح شده است. انتظار می‌رود این نوع نگاه به موضوع معرفت نفس و خودشناسی، گامی مثبت در مسیر ارتقای معنوی خوانندگان، بالأخص نسل تکامل خواه جوان، باشد.

لازم به ذکر است که به منظور حفظ اسلوب بیان و نیز دسته‌بندی‌های معظم‌له، مطالب کتاب حاضر، طبق بیانات ایشان در درس گفتارها و با همان سبک تنظیم شده و با کمترین دخل و تصرف و ویرایش، پا برجا مانده است؛ از اینرو امکان تکرار برخی از مطالب یا بیان‌های گوناگون، وجود دارد.

مجموعه حاضر، حاصل دروس اخلاقی معظم‌له در ماه مبارک رمضان ۱۴۳۵ قمری (سال ۱۳۹۳ شمسی) و نیز در شب‌های جمعه طول این سال در مسجد حکیم

اصفهان است که پیش از این، جلد اوّل از مجموعه منتشر گردید. جلد اوّل مشتمل بر موضوعات مرتبط با روح، نفس و جسم انسان، مانند دو بُعدی بودن انسان، خصوصیات روحی و جسمی انسان، تکامل روح و جسم، یاری دهندگان ابعاد وجودی انسان و مانند آن بود، و اینک جلد دوّم این مجموعه، با موضوع کلی «اهداف خلقت انسان»، عرضه می گردد.

این جلد از کتاب، شامل چهار فصل است که در آن، به چهار هدف مهمّ از اهداف خلقت انسان از منظر قرآن کریم، پرداخته شده است. این اهداف عبارتند از: «نیل به مقام وصول و شهود»، «دستیابی به بهشت جاودان»، «ارتقاء به مقام عبودیت و بندگی»، «صعود به مقام آدمیت».

لازم به ذکر است که اهداف خلقت انسان، منحصر در این چهار هدف و به صورت ترتیبی نیست و در این مجموعه درس ها، صرفاً به برخی از مهم ترین اهداف پرداخته شده است.

در پایان از همه عزیزانی که در آماده سازی و انتشار این اثر ارزشمند نقش آفرینی کرده اند، تشکر و قدردانی نموده و از خداوند متعال، توفیق خودشناسی را که گامی در جهت خداشناسی است، مسئلت می کنیم.

«أنه ولی الهدایة و التوفیق»

مؤسسه فرهنگی مطالعاتی الزهراء علیها السلام

بخش دوم:

اهداف خلقت انسان

هدف ۱- نیل به مقام وصول و شهود	فصل اول
هدف ۲- دستیابی به بهشت جاودان	فصل دوم
هدف ۳- ارتقاء به مقام عبودیت و بندگی	فصل سوم
هدف ۴- صعود به مقام آدمیت	فصل چهارم



فصل اوّل

هدف ا:

نیل به مقام وصول و شهود

درس گفتار نوزدهم:

مقام وصول و شهود در کتاب و سنت



موضوع بحث ما، راجع به معرفة النفس بود، یعنی خودشناسی و انسان‌شناسی که هم در قرآن و هم در عرفان و فلسفه و هم در روایات اهل بیت علیهم‌السلام و هم در کتاب‌های اخلاقی و کتاب‌های کلامی، اهمیّت ویژه‌ای دارد؛ در مباحث گذشته، مطالبی دربارهٔ نفس و روح انسان مطرح شد و اینک در ادامهٔ موضوع، برای شناخت بهتر جایگاه نفس انسان در آفرینش، به بحث دربارهٔ هدف از خلقت انسان می‌پردازیم.

دربارهٔ این موضوع، گرچه بزرگان از گذشته تا کنون و روان‌شناسان و روان‌کاوان و از جمله دنیای علم امروز، خیلی صحبت کرده‌اند، اما چون همهٔ این‌ها قطره‌ای از دریای علم قرآن است، چندین جلسه به صورت بحث قرآنی و تفسیری مطالب را بیان می‌کنم که هدف از خلقت انسان چیست و ما برای چه به این دنیا آمده‌ایم؟ منتهی پیش‌تر متذکر می‌شویم که اهداف خلقت انسان، منحصر به این چند هدف که در این سلسله دروس بیان می‌شود نیست و ما تنها به برخی از آنها از باب اهمّ و مهم اشاره می‌نماییم.



تمسک به قرآن

قرآن کریم کبیۀ عالم وجود است. کسانی که در عرفان و فلسفه کار کرده و متخصص شده‌اند، اقرار می‌کنند که همه مطالب آنها، فقط در حدّ قطره‌ای از دریای علم قرآن است. روایات اهل بیت علیهم‌السلام نیز برگرفته از معارف قرآن است. پایه بحث‌های کلامی، بحث‌های اخلاقی و مانند آنها نیز قرآن است. استاد بزرگوار ما حضرت امام خمینی ره که انصافاً یک عارف متخصص و در سطح بالا بودند، جمله شیرینی داشتند و می‌فرمودند من در کتاب‌های عرفانی خیلی کار کرده‌ام، در عرفان خیلی درس خوانده‌ام و کتاب‌های عرفانی هم به اندازه خودش مطلب دارد، اما وقتی کتاب‌های عرفانی و

کلمات بزرگان عرفا را بسنجیم، خواهیم دید که همگی قطره‌ای از دریای علم قرآن است و هر کدام که بیشتر از قرآن استفاده کرده‌اند، کلماتشان لذت بخش تر و محکم تر است.

رسم مرحوم صدرالمتألهین رحمته الله در أسفار اینست که مطالب فلسفی را ابتدا از نظرگاه فلسفه و اگر مطلب عرفانی باشد از نظر عرفان مفصل صحبت کند، اما در آخر کار توسل به قرآن می‌جوید. خود مرحوم صدرالمتألهین در اوّل أسفار می‌فرماید: من مدتی در فلسفه مشاء کار کردم و دیدم آخر کار تاریک است. پس در فلسفه اشراق رفته و متخصص شدم و کار کردم و دیدم پایان آن غرور است. مشاء را با اشراق ضمیمه کردم و دیدم اطمینان آور نیست. پس استشهاد به قرآن کردم و این‌گونه حالت اطمینان برایم پیدا شد.^۱ لذا صدرالمتألهین در جاهای مختلف اسفار، وقتی بحث می‌کند، جملاتی اینگونه را مطرح می‌کند که این بحث را با عالم کشف و با قرآن درست کردم.^۲ او در مسائل گوناگون خود، تا به قرآن تمسک نکند، دست برنمی‌دارد. لذا گاهی می‌فرماید: در فلان موضوع به قرآن تمسک پیدا کردم تا اطمینان حاصل شد؛ لذا ما نیز در موضوع خود، یعنی معرفت نفس و هدف از خلقت انسان، بیشتر بحث را به صورت قرآنی و تفسیری خواهیم داشت.

۱. ر.ک: الاسفار الاربعه، ج ۱، ص ۴.

۲. ر.ک: الاسفار الاربعه، ج ۶، ص ۳۷۳ و...

مقام شهود

بحث اینست که هدف از خلقت چیست؟ ما برای چه به این دنیا آمده‌ایم؟ چنانچه کسی صد سال عمر کند، اگر به شکل همین زندگی روزمره باشد، تکرار مکرراتی بیش نیست. یک صبحانه بخورد و به دنبال کار رود و برگردد و ظهر ناهار بخورد و به دنبال کار رود یا استراحت کند و بعد شب خورد و خوراکی داشته باشد و بخوابد و بعد از خواب بیدار شود و دوباره کالاول. به این سیر هر روزه، تکرار مکررات می‌گویند. حال این زندگی چه از لحاظ اقتصادی در سطح بالا باشد، مثل اینکه تمکن مالی او خوب است و توانسته رنگ تجمل‌گرایی‌ها و زرق و برق‌ها از نظر خوراک و پوشاک و مسکن و ازدواج داشته باشد، و چه فقیر و بیچاره باشد و در خرج و مخارج روزانه مانده و در مضیقه باشد؛ اگر فقط این دنیا باشد، تکرار مکرراتی بیش نیست و قرآن کریم می‌فرماید: زندگی این گونه، بازیچه است و نمی‌توان آن را به خداوند حکیم نسبت داد:

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾^۱

آیا انسان تصور می‌کند که زندگی او فقط همین دنیا است و آن هم بازیچه‌ای است؟ اگر کسی دنیا را به عنوان هدف گرفته و این زندگی سخت را هدف فرض کند، مسلماً در اثر اندیشه، به منافات با حکمت خدا، خواهد رسید و

۱. المؤمنون، ۱۱۵: «آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده‌ایم و اینکه شما به سوی ما بازگردانیده

نمی‌شوید؟»

بالتبع، خدایی که حکیم نباشد، اصلاً خدا نیست. خداوند سبحان، مستجمع جمیع صفات کمالات است و از جمله کمالات خداوند، حکمت صددرصد اوست.

به تعبیر بزرگان، حکمت و ظرافت و نظم در خلقت به اندازه‌ای است که اگر ذره‌ای در این عالم کم و زیاد شود، این عالم آن‌چنانی مضمحل می‌شود. اگر این کره زمین که شانزده حرکت دارد، در یکی از حرکت‌ها کمی تند یا کند شود، عالم به این بزرگی و عظمت نابود می‌شود. نظم فوق‌العاده‌ای در جهان حکم فرماست. بزرگی می‌گوید: اگر پشه‌ای در این عالم یک بال کمتر بزند یا یک بال از ماشین خلقت کم کند، عالم مضمحل می‌شود. به این «نظام اتم»، یعنی نظام فوق تمام می‌گویند. لذا اگر کسی خیال کند در عالم با این همه عظمت، فقط مثل حیوان‌ها باید خورد و خوابید و استراحت کرد و لذت جنسی برد، معلوم است که به بازیچه‌بودن دنیا خواهد رسید و این تصوّر، با حکمت خداوندی نمی‌سازد.

قرآن کریم در آیه «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا» با تأکید فراوانی سؤال می‌کند که آیا گمان می‌کنید جهان هستی بازیچه است؟! به عبارت دیگر اگر هدفی که مربوط به حکمت خداست، در نظام خلقت وجود نداشته نباشد، آنگاه آفرینش بازیچه و بیهوده می‌شود و ممکن نیست که عالم، بیهوده آفریده شده باشد. بنابراین باید پرسید هدف از این خلقت چیست؟

قرآن شریف در هفت هشت ده آیه می فرماید: هدف در خلقت، مقام «وصول و شهود» است. در میان مسلمین مرسوم است که وقتی خبر مرگ کسی را می دهند، می گویند همه ما از خدائیم و برگشت همه ما به سوی خداست:

﴿إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۱

به بازگشت انسان به سوی خدا و رفتن به نزد او، مقام وصول و مقام شهود می گویند. معنای مجمل و مفهوم مختصر این مقام آن است که همه عالم، برای این انسان خلق شده و در خلقت عالم، انسان هدف بوده است. این مطلب را قرآن کریم در آیات فراوانی بیان می فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَافِي السَّمَاوَاتِ وَمَافِي الْأَرْضِ وَ

أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾^۲

ای انسان تو به مقام و مرتبه خود توجه نداری! قدر و منزلت تو به اندازه‌ای بالاست که عالم را برای تو خلق کرده‌اند. نه تنها این کره زمین و این کهکشان‌ها و آسمان اول، بلکه همه آسمان‌ها و همه عالم وجود را برای تو خلق کرده‌اند. در این آیه شریفه، نکته لطیف و شیرینی نیز هست، اینکه انسان باید عالم وجود را مسخر خود کند. انسان خلق شده تا همه عالم وجود را تا آسمان هفتم و نیز حتی عرش خدا را مسخر خویش کند.

۱. البقرة، ۱۵۶: «ما از آن خدا هستیم، و به سوی او باز می گردیم.»

۲. لقمان، ۲۰: «آیا ندانسته‌اید که خدا آنچه را که در آسمان‌ها و آنچه را که در زمین است، مسخر شما

ساخته و نعمت‌های ظاهر و باطن خود را بر شما تمام کرده است؟»

اما این انسان برای چه خلق شده است؟ خداوند سبحان در قرآن پاسخ می‌دهد که انسان را برای خودم خلق کردم:

﴿وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي﴾^۱

چنین قدر و منزلتی بسیار رفیع است؛ به اندازه‌ای مقام بالاست که اگر برای انسان هیچ لذتی نباشد جز اینکه خداوند بگوید ای انسان! تو را برای خودم خلق کردم: ﴿وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي﴾، جا دارد که انسان از خوشحالی جان سپارد. این انسان اگر راه را بشناسد و اگر راه مستقیم را بییاید، به آنجا می‌رسد که نماز وی، برای او به صورت یک معاشقه در می‌آید. در نماز خدا را می‌یابد. و نه تنها در نماز، بلکه به قول امیرالمؤمنین علیه السلام در همه چیز خدا را می‌یابد:

«مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَبَعْدَهُ وَمَعَهُ»^۲

امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه نیز به مشابه این معنا و این گونه یابیدن خداوند، اشاره فرموده‌اند.^۳

۱. طه، ۴۱: «و تو را برای خود پروردم.»

۲. کلمات مکنونه، ص ۳: «چیزی را ندیدم جز آنکه قبل و بعد و همراه با آن، خداوند را نیز دیدم.» همچنین ر. ک: علم الیقین، ج ۱، ص ۷۰؛ شرح اصول کافی (ملاصدرا)، ج ۳، ص ۴۳۲ و...

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۹: و قد سأله ذعلب الیهانی فقال هل رأیت ربک یا امیر المؤمنین؟ فقال علیه السلام «أ فأعبد ما لا أرى» فقال: و کیف تراه؟ فقال: «لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ وَ لَكِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ - ذعلب یمانی پرسید: یا امیر المؤمنین، آیا پروردگارت را دیده‌ای؟ حضرت فرمودند: آیا چیزی را که نمی‌بینم می‌پرستم؟! ذعلب گفت: چگونه او را دیده‌ای؟ حضرت فرمودند: دیده‌ها هرگز او را آشکار نمی‌بینند، اما دل‌ها با ایمان درست و حقیقی، او را در می‌یابند.»

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه می فرمایند اصلاً کور باد چشمی که خدا را نبیند:

«عَمِيَتْ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ»^۱

یعنی انسان باید به جایی برسد که خدا را بیابد. معمولاً همه می دانند که خدایی هست، حال یقین آباء و اجدادی باشد یا یقین تقلیدی یا یقین برهانی؛ بالاخره همگان می دانند که خدا هست، اما در این میان، شاید فقط معدود افرادی یافت شوند که نه تنها می دانند خدا هست، بلکه خدا را می بینند و به عبارت دقیق تر، خدا را می یابند. یابیدن خداوند، «یدرک و لا یوصف» است؛ زیرا با این چشم و گوش حیوانی چنین مسائلی را نمی توان دید و شنید و بیان کرد، بلکه هر کس که اهل آن باشد، به عمق جانش و با قلب و دلی که مربوط به خداست، خدا را می یابد. مثال عوامانه این نوع از یابیدن برای فهم بهتر مطلب، آن است که گاهی آدمی تشنه می شود، در وقتی که تشنه است و می گوید تشنه ام، اگر کسی پرسد تشنگی چیست و چه حالتی است، او نمی داند چیست و نمی تواند تعریف کنید؛ در حالی که در درون خود می داند و حس می کند که تشنه است. در حقیقت یابیدنی ها را نمی توان تعریف کرد؛ به راستی «یدرک و لا یوصف» است. حال اگر به او آب برسانند و با نوشیدن آب سیراب شود، رفع تشنگی را می یابد و دیگر آب نمی خواهد. این علم حصولی نیست، بلکه یابیدنی ها و وجدانیات است که تنها می توان آن را در درون خود یابید.

۱. اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۹. «کور باد چشمی که تو را نبیند.»

انسان‌ها در این عالم، گمشده‌ای دارند. گاهی تصوّر می‌کنند که گمشده آن‌ها مثلاً تشکیل خانواده است؛ بنابراین با زحمت طاقت‌فرسایی خانواده تشکیل می‌دهند و اما باز می‌بینند گمشده‌ای دارند. گاهی کسی می‌اندیشد که گمشده‌اش در کسب و کار و تجارت، قدرت، ریاست، موقعیت اجتماعی و بالاخره منافع این دنیا است و در طول زمان یکی یکی به آن‌ها می‌رسد، اما می‌بیند که گمشده درونی‌اش پیدا نشد. اما در همین دنیا، برخی از افراد گمشده خود را می‌یابند. گمشده انسان، خداست. بعضی‌ها خدا را می‌یابند، نظیر فرد تشنه که تشنگی را می‌یابد. آنگاه اطمینان عجیبی برای انسان پیدا می‌شود. این لذّت، لذّت علم و لذّت مال و لذّت جاه و لذّت این دنیای فانی نیست، بلکه لذّتی است که مربوط به دل و قلب انسان است؛ به همین دلیل هم گاهی قلب انسان، جای خدا می‌شود:

«أَنَّ قَلْبَ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ»^۱

«لَمْ يَسْعِنِي سَمَائِي وَلَا أَرْضِي وَوَسَعَنِي قَلْبُ عَبْدِي

الْمُؤْمِنِ»^۲

خدای سبحان جا و مکان ندارد، زیرا اگر در مکانی قرار داشت، خداوند بی‌نیاز نبود؛ اما اگر بخواهید خداوند متعال را بیابید، باید به سراغ دل مؤمن

۱. بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۳۹: «قلب انسان مؤمن، عرش خداوند رحمان است.»

۲. همان: «آسمان و زمینم گنجایش مرا ندارد، ولی قلب بنده مؤمن من، این گنجایش را دارد.»

بروید. اگر کسی به راستی مؤمن شود، پروردگار متعال را در قلب خود می‌یابد. مؤمنی که به همه دستورات الهی عمل می‌کند، به مرتبه‌ای دست می‌یابد که دل او پهناورتر از عالم وجود و جایگاه خدا می‌شود.

عالم وجود بسیار پهناور است؛ کره زمین با این همه وسعت، نسبت به کهکشان‌ها، یک قطره از دریای خلقت است و همه این مجموعه عظیم، فقط آسمان اوّل است. آسمان اوّل نسبت به آسمان دوّم، همچون ریگی در بیابان یا یک قطره از دریاست؛^۱ لذا تا برسد به عرش و کرسی و لوح که همه این‌ها یابیدنی است و دانستنی نیست. اگر کسی بتواند عظمت این یابیدنی‌ها را متصور شود، آن وقت به جایی می‌رسد که می‌یابد قلب انسان، از همه این عالم وجود برتر و وسیع‌تر است.

خدایی که در عالم وجود نمی‌گنجد، اما در دل فرد مؤمن می‌گنجد؛ البته این گنجیدن، مانند ظرف و مظروف نیست، بلکه نظیر علم شما و معلومات شماست. انسان این توانایی را دارد که به حدّی برسد که حقیقتاً از همه عالم وجود برتر شود و دل او جایگاه خداوند سبحان باشد. البته همین گونه که گفتم: «جا» به معنای «یابیدن» است؛ یعنی خدا را می‌یابد و با چشم دل او را می‌بیند.

مقام شهود در ادعیه و قرآن

باتوجه خواندن قرآن، می‌تواند حالت شهود و یابیدن خداوند را برای انسان در پی داشته باشد. قرآن شریف، کلمات خداوند سبحان است و به آن «کلام الله» می‌گوییم؛ یعنی این قرآن کلام خداست؛ ولی برای شنیدن حقیقی سخن خدا، قلب و دلی فهمیده و گوش‌شنوا، و رای مادیات لازم است. از همین جهت هم وقتی کسی قرآن می‌خواند، مستحب است هرگاه به عباراتی مثل «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» رسید، لَبَّيْكَ بگویند؛^۱ زیرا خداوند متعال در این آیات انسان مؤمن را خطاب قرار داده و می‌گوید: ای مؤمن! پس اگر کسی به راستی مؤمن باشد و دروغ نگوید، در جواب خدا «بله» می‌گوید و این لَبَّيْكَ گفتن به خطاب خداوند در آیات، استحباب دارد. کسانی که به حج مشرف می‌شوند، در وقتی که مُحَرَّم می‌شوند، می‌گویند: «اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ»؛ یعنی خدایا صدایم کرده‌ای و من آمده‌ام و پاسخ فراخوان تو را می‌دهم.

در ادعیه مأثوره از معصومین علیهم‌السلام نیز این گونه حرف‌ها، فراوان مطرح شده است. به تعبیر استاد بزرگوار ما حضرت امام علیه‌السلام، قرآن کتاب نازل و این دعاها

۱. تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۱۲۴: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: يُنْبَغِي لِلْعَبْدِ إِذَا صَلَّى أَنْ يُرْتَلَّ فِي قِرَاءَتِهِ فَإِذَا مَرَّ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ الْجَنَّةِ وَ ذِكْرُ النَّارِ سَأَلَ اللَّهَ الْجَنَّةَ وَ تَعَوَّذَ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ وَ إِذَا مَرَّ بِ «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» وَ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» يَقُولُ: لَبَّيْكَ رَبَّنَا - امام صادق عليه السلام فرمودند: شایسته است بنده وقتی نماز می‌خواند، قرآن آن را با طمأنینه و آرامش بخواند. هرگاه به آیه‌ای رسید که در آن ذکر بهشت و جهنم به میان آمده، از خدا بهشت بخواهد و از آتش به او پناه ببرد و هرگاه به عبارت «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» و «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» رسید، بگوید: ای پروردگار ما، لَبَّيْكَ.»

کتاب صاعد است. قرآن از طرف خدا به ما نازل شده و ما با دعاها و امثال کتاب مفاتیح الجنان محدث قمی، کلماتمان را رو به خدا می فرستیم. خلاصه در دعاها از این نوع درخواست‌ها، زیاد دیده می شود. مثلاً در مناجات شعبانیه که خیلی بالاست و امثال حضرت امام علیه السلام هم عشق و علاقه خاصی به این مناجات داشتند و من وقتی در قم بودم، مناجات شعبانیه را تدریس می کردم و قطره‌ای از دریای این مناجات را شرح دادم، در وسط دعا، امیرالمؤمنین علیه السلام از خود بی خود می شوند، یعنی در عالم ملکوت می رود و آنجا حرف امیرالمؤمنین علیه السلام اینست که خدایا! مرا برسان به آنجا که هیچ چیز و هیچ کس جز تو در دلم نباشد و هیچ کس و هیچ چیز را جز تو نبینم:

«إِلٰهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ»

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام در این مناجات شعبانیه می فرماید خدایا! مرا به مقام و مرتبه‌ای برسان که آنجا با تو مناجات می کنم و تو هم با من مناجات می کنی. من تو را می خوانم و بعد تو مرا صدا می کنی و خدایا! من از این صدا کردن تو، لذت ببرم:

«وَأَنْزِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخِرَّقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ الثُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظْمَةِ وَتَصِيرَ أَرْوَاحَنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ إِلٰهِي وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ نَادَيْتَهُ فَأَجَابَكَ وَلَا حَظَّتْهُ

فَصَعِقَ لَجَلًا لَكَ فَنَاجَيْتَهُ سِرًّا وَ عَمِلَ لَكَ جَهْرًا^۱

این نوع گفتگوها در ادعیه و قرآن که در دعا از طرف بنده با خدا و در قرآن از طرف خدا با بنده است، همگی برای اهل دل، یابیدنی است. به راستی صدای خدا را می شنود و البته می یابد. نه با این گوش و چشم، بلکه خدا را با دل و قلب خود می یابد. آن قلبی که عرش خداست و خداوند متعال آن را برای نیل به همین امر خلق کرده است.

انسان باید تلاش کند تا در همین دنیا به جایی برسد که نماز برای او به مثابه یک معاشقه باشد. لذا مثلاً در نزد امثال پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و ائمه طاهرين عَلَيْهِمُ السَّلَام دو رکعت نماز، از دنیا و آنچه در دنیاست، بالاتر است:

«لَرَكْعَتَانِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا»^۲

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می فرمایند: دو رکعت نماز شب در نزد من از دنیا و آنچه در دنیاست، بالاتر است. دنیا به حسب ظاهر چقدر ارزش دارد؟ مثلاً همه ثروت های دنیا چقدر ارزش دارد؟! اگر به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بگویند دو

۱. اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۶۸۷: «خداوندا مرا انقطاع کامل به سوی خود عطا فرما و دیده های دل ما را به نوری که با آن تو را مشاهده کند، روشن ساز تا آنکه دیده بصیرت ما، حجاب های نور را پاره کند و به معدن عظمت تو واصل گردد و جان های ما به مقام قدس عزت در پیوندند. خداوندا مرا از آنانی قرار ده که چون او را ندا کنی تو را اجابت می کند و چون به او متوجه شوی، از تجلی جلال و عظمت مدهوش می گردد، پس تو با او در باطن راز می گویی و او به عیان به کار تو مشغول است.»

۲. علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۶۳: «دو رکعت نماز در دل شب، نزد من از دنیا و آنچه در آن است، دوست داشتنی تر است.»

رکعت نماز شب نخوانید و در عوض، تمام دنیا از آن شما باشد، ایشان قبول نمی‌کنند. نزد ایشان، تمام دنیا در مقابل نماز شب، مثل ذره در مقابل دریاست که آن پوچ است و این مغزدار، آن مجاز است و این حقیقت؛ لذا با این نوع نگرش، کار به آنجا می‌رسد که راوی نقل می‌کند دیدم امام حسین علیه السلام در روز عاشورا در گودال قتلگاه چه برافروختگی عجیبی دارند. ^۱ خداوند او را صدا کرده و فراخوانده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً،
فَادْخُلِي فِي عِبَادِي، وَادْخُلِي جَنَّاتِي﴾^۲

امام حسین علیه السلام در گودال قتلگاه با آن برافروختگی جواب می‌دهند. از نظر ظاهر، زبان از تشنگی یارای صحبت نداشت، اما با رمق باقیمانده در جواب خدای سبحان می‌فرمودند:

﴿يَا إِلَهِي صَبْرًا عَلَىٰ قَضَائِكَ وَلَا مَعْبُودًا سِوَاكَ يَا غِيَاثَ
الْمُسْتَغِيثِينَ﴾^۳

۱. **اللّهوف**، ص ۱۲۸: «فَوَاللّٰهِ مَا رَأَيْتُ قَطُّ قَتِيلًا مُّضْمَخًا بِدَمِهِ أَحْسَنَ مِنْهُ وَلَا أَنْوَرَ وَجْهًا وَلَقَدْ شَعَلَنِي نُورٌ وَجْهِهِ وَجَمَالَ هَيْبَتُهُ عَنِ الْفِكْرِ فِي قَتْلِهِ - به خدا قسم هرگز قتیلی را ندیدم که آغشته به خون خود باشد و از حسین علیه السلام نیکوتر و از نظر صورت نورانی تر باشد. نور صورت مبارک و زیبایی هیئت آن بزرگوار مرا از فکر شهیدشدنش منصرف کرده بود.»

۲. الفجر، ۲۷ تا ۳۰: «ای نفس مطمئنه، خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد، و در میان بندگان من در آی، و در بهشت من داخل شو.»

۳. **ینابیع الموده**، ج ۳، ص ۸۲: «خداوندا بر قضای تو صبر می‌کنم؛ پروردگاری جز تو نیست؛ ای فریادرس دادخواهان.»

و این گفتگوهای امام حسین علیه السلام با خدا همیشگی بود، چنان که هنگام حرکت به سمت عراق نیز در خطبه‌ای که خواندند، فرمودند:

«رَضِيَ اللَّهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ»^۱

این مقام و مرتبه، مقام بالا و رفیعی است که آن را مقام «لقاء و وصول و شهود» می‌نامند. قرآن کریم به این مقام شهود بسیار اهمیت می‌دهد. مثلاً در آیه «شهد الله» که راجع به قرائت آن فراوان تأکید شده است، می‌خوانیم:

﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا

بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۲

خداوند سبحان به وجود خودش شهادت می‌دهد و ملائکه مقرب هم شهادت می‌دهند و عقلاء نیز این شهادت را می‌دهند. این گونه شهادت، مثل شهادت زبانی ما که می‌گوییم «أشهد ان لا اله الا الله» نیست و البته از عبارت «أشهد ان لا اله الا الله» سرچشمه گرفته است؛ به این مرتبه، «مقام شهود» می‌گویند. یعنی خداوند چطور خود را می‌یابد! حمله عرش چطور خدا را می‌یابد؛ عقلاء یعنی کسانی که دل دارند نیز مانند خداوند و ملائکه، خدا را می‌یابند. هدف از خلقت همین است. این همه زحمت و تلاش در این دنیا، برای رسیدن به همین مطلب و حقیقت است:

۱. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷: «رضای خدا، رضایت ما اهل بیت است.»

۲. آل عمران، ۱۸: «خدا که همواره به عدل، قیام دارد، گواهی می‌دهد که جز او هیچ معبودی نیست؛ و فرشتگان [او] و دانشوران [نیز گواهی می‌دهند که:] جز او، که توانا و حکیم است، هیچ معبودی نیست.»

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾^۱

ای انسان! سفر تو پررنج است. انصافاً آمدن در این دنیا و تقید داشتن به ظواهر شرع، مشکل است و سفر پررنجی است؛ اما منتهای سیر تو خداست و این، هدف از خلقت انسان است. اگر از شما پرسیده شود هدف از خلقت چیست؟ بگویید: ما از خدائیم و هدف، رفتن به سوی خدا و مقام وصول است:

﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۲

بعد ملکوتی انسان از سوی خداست؛ زیرا هنگام آفرینش انسان، از سوی خداوند سبحان به ملائکه خطاب شد که وقتی روح را در آدم دمیدم، همگی به او سجده کنید:

﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۳

آنگاه همگی به خاطر آن روح ملکوتی که در انسان دمیده شده بود، سجده کردند، به جز شیطان:

﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ، إِلَّا إِبْلِيسَ﴾^۴

۱. الانشقاق، ۶: «ای انسان، حَقّاً که تو به سوی پروردگار خود به‌سختی در تلاشی، و او را ملاقات خواهی کرد.»

۲. البقره، ۱۵۶: «ما از آن خدا هستیم، و به سوی او باز می‌گردیم.»

۳. الحجر، ۲۹: «پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم، پیش او به سجده درافتید.»

۴. الحجر، ۳۰ و ۳۱: «پس فرشتگان همگی یکسره سجده کردند، جز ابلیس.»

روح ملکوتی انسان از آن خداست و به این دنیا آمده تا تقویت شود، رشد یابد و به مقام شهود و وصول دست یابد. به مرتبه‌ای برسد که به جز خدا نداند.

مقام شهود از دیدگاه بزرگان

مرحوم آیت الله میرزا علی آقا شیرازی رحمته الله علیه یکی از علمای بزرگ اصفهان بودند که مردم قدرشان را نمی‌دانستند. مرحوم آیت الله شهید مطهری رحمته الله علیه در تابستان‌ها برای درس نهج البلاغه ایشان به اصفهان می‌آمد و خیلی با هم رفیق بودند. یکبار که مرحوم حاج میرزا علی آقا به شهر قم آمده و در حجره شهید مطهری ساکن بودند، در یکی از شب‌ها، جلسه به قدری طولانی شد و به همین دلیل مرحوم میرزا علی آقا خواب ماندند و نماز شبشان قضا شده بود؛ یعنی هنگام اذان صبح با صدای مؤذن‌ها از خواب بیدار شدند. ایشان عزا گرفته بودند و گریه‌زاری می‌کردند و هرکس به دیدارشان می‌آمد، مثل اینکه به ملاقات کسی رفته که بچه‌اش مرده است. می‌پرسیدند چه خبر است و چرا اینقدر ایشان ناآرامی می‌کنند؟ می‌گفتند: دیشب نماز شب آقا قضا شده است! یکی از بزرگان که خدا رحمتش کند، به ایشان گفت: ما هیچ وقت نمی‌خوانیم و شما هم یک شب نخوانید. ایشان تعجب کردند و می‌گفتند: مگر می‌شود که طلبه نماز شب نخواند؟!

مرحوم آیت الله آقای مرعشی نجفی رحمته الله علیه به من می‌گفتند: در راه آقا سید محمد، گم شدم و به حالت اضطرار افتادم و به امام زمان عجل الله تعالی فرجه التوفیق متوسل شدم.

بالاخره خدمت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف رسیدم و آقا نیز نصایحی به من کردند و یکی از نصایح این بود که فرمودند: ننگ است برای شیعه که نماز شب نخواند. عیب است برای طلبه که نماز شب نداشته باشد.

جداً هم عیب بزرگی است. مثل حاج میرزا علی آقا شیرازی رحمته الله که اگر یک شب، نماز شب نخوانند، با اینکه قضای آن را می‌خوانند، اما گریه و زاری می‌کردند. این‌ها حالاتی است که ارزش آن از دنیا و آنچه در دنیاست، بیشتر است؛ ولی معمولاً افراد در این چیزها عنین هستند. مثل بچه‌ای که نمی‌داند لذت جنسی چیست، ما نیز جداً در این گونه امور عنین هستیم و نمی‌فهمیم چه معنایی دارد؛ اما حداقل بدانید که چنین حالاتی هست و قرآن شریف در آیات فراوانی روی آن پافشاری دارد. همه آیات به ما می‌گوید عالمی که برای این آدم هست، ماوراء این عالم و ماوراء این مادیات است و معنویاتی هست که انسان برای کسب آن معنویات در این دنیا آمده و هدف، نیل به آن معنویات است که ارزش هر کدام از آن‌ها، از دنیا و آنچه در دنیاست، بیشتر است.

شعرا نیز در این باره اشعار بسیاری دارند. نمی‌دانم صاحبان اشعار به کجا رسیده‌اند، اما مثل باباطاهر، زیاد از این اشعار دارد و به راستی اشعار بالایی است:

به دریا بنگرم دریا تو بینم به صحرا بنگرم صحرا تو بینم
به هرجا بنگرم کوه و در و دشت نشان از روی زیبای تو بینم

انسان می‌تواند به جایی برسد که در خلوت و جلوت، چیزی به جز خدا نبیند. یک لحظه از این مرتبه، از دنیا و آنچه در دنیاست، بالاتر است؛ چنان که

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرمایند ارزش دو رکعت نماز شب برای من، از عالم وجود بیشتر است. ما معمولاً نمی توانیم این حرف ها را درک کنیم، زیرا راه و مسیر آن را طی نکرده ایم؛ از همین جهت هم قرآن می فرماید نماز برایتان سنگین است:

﴿وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾^۱

نماز با این همه ارزندگی و اهمیّت، برای شما سنگین است. چه وقت نماز لذّت بخش و خواستنی می شود؟ زمانی که مقام خشوع و وصول و مقام شهود پیدا کنید، آنگاه اگر یک دفعه نماز شب کسی تعطیل شود، گریه و زاری و ناآرامی می کند.

سختی راه وصول به مقام شهود

نیل به «مقام وصول» و «مقام شهود» مشکل است، به اندازه ای که قرآن می فرماید در این راه، فقط خداوند سبحان باید کمک کند و خدا باید معلّم اخلاق واقع شود و الا کسی خودبه خود نمی تواند به این مقام برسد:

﴿وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيَّكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنكُمْ مَنٌ

أَحَدٌ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ﴾^۲

۱. البقرة، ۴۵: «و به راستی این [کار] گران است، مگر بر فروتنان.»

۲. النور، ۲۱: «و اگر فضل خدا و رحمتش بر شما نبود، هرگز هیچ کس از شما پاک نمی شد، ولی

[این] خداست که هر کس را بخواهد پاک می گرداند.»

اگر فضل و رحمت خدا نباشد و اگر خدا معلّم اخلاق واقع نشود، رسیدن به مقام وصول و مقام شهود ممکن نیست. خدا باید معلّم اخلاق شود. از نظر سیر و سلوکی ها هم باید منازل مهم و سختی را طی کند. از منازل «یقطه»، «توبه»، «تقوا»، «تخلیه»، «تحلیه»، «تجلیه» و «فنا» باید بگذرد و تازه طی این منازل، مقدّمه برای ذی‌المقدّمه و سیر من الحق الی الحق است؛ لذا، رسیدن به این هدف، دشوار است، اما معلوم است اگر کسی این مسیر را طی کند، به خدا می‌رسد و به مقام وصول و شهود می‌رسد و خدا را می‌یابد و او با خدا حرف می‌زند و خدا با او حرف می‌زند. به قول امیرالمؤمنین علیه السلام در مناجات شعبانیه، انسان باید به آنجا برسد که او با خدا مناجات کند و خدا با وی مناجات کند. مقام خیلی بالاست و تا خدا، خدایی می‌کند، این مسیر استکمالی برای فرد هست و او هر لحظه رو به سوی قرب خداست؛ البته همان‌گونه که بیان شد، وصول به این مقام بالا، بسیار مشکل است و در این راه باید از خداوند متعال استمداد طلبید.

درس گفتار بیستم:

درک مقام قرب در دنیا



در ادامه موضوع معرفه النفس به اینجا رسیدیم که با این همه تشریفات در خلقت، انسان برای چه آفریده شده است؟! عرض کردم از نظر قرآن مطالبی در این جا هست. مطلب اول اینست که قرآن می‌فرماید عالم هستی برای انسان آفریده شده و او برای خدا خلق شده است. مقام خیلی بالاست و به آن مقام «شهود» می‌گویند؛ رسیدن به مقام شهود مقدماتی دارد و انسان به این دنیا وارد شده تا این مقدمات را ببیند و به آن ذی‌المقدمه برسد. بزرگان به آن پیش‌نیازها، «مقدمات سبعة» می‌گویند که عبارتند از: یقظه، توبه، تقوا، تخلیه، تخلیه، تجلیه و لقا؛ و آنگاه پس از طی این مراحل، به ابتدای مقام وصول و مقام شهود می‌رسد که تازه اول کار است و تا خدا خدایی می‌کند، فرد سالک در حرکت استکمالی به سر می‌برد که هر لحظه آن، از دنیا و آنچه در دنیا است، ارزشمندتر است.

بنابر این، انسان برای رسیدن به مقام قرب الهی خلق شده و حرکت او نیز حدّ یقف ندارد. اصلاً توقف در مسیر کمال ممنوع است و تا خدا خدایی می‌کند، این حرکت استکمالی در مقام شهود و مقام وصول، ادامه دارد.



تلاش برای درک مقام قرب

مقام شهود و مقام وصول و نیز حرکت استکمالی در این مسیر، به این زودی‌ها برای کسی حاصل نمی‌شود و کم‌اهمیت نیز نیست. گذشتن از هر کدام از «مقدمات سبعة»، برای ورود به مقام شهود، خون‌جگرها می‌خواهد. اما اگر کسی مصمم باشد و بخواهد، می‌شود و خدا هم کمک می‌کند. اگر به راستی در این راه تلاش شود، ثقلین یعنی قرآن کریم و عترت طاهره علیهم‌السلام نیز کمک می‌کنند و معلوم است، وقتی قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام به کسی کمک کنند، کارها برای او آسان می‌شود. البته اصل وصول مشکل است، اما به قول بزرگان، سهل و ممتنع است. برای بعضی مشکل و برای بعضی آسان است و ما باید تهیاً داشته باشیم و به این مقام برسیم. تلاش در این مسیر صبر و حوصله می‌خواهد و نیازمند پشت‌پا زدن به تمایلات است، اما به هر حال، امکان‌پذیر است.

خدا مرحوم حاج میرزا علی آقای شیرازی رحمته الله را رحمت کند و درجاتش عالی تر گرداند، در اصفهان منبر می رفت و یک وقتی خوابی نقل کرد که خیلی عجیب است. فرمود خواب دیدم که مُرده‌ام و با تشریفات خاصی مرا در باغ زیبایی بردند؛ چنان که در روایات می فرمایند وقتی انسان بمیرد، قبرش یا باغ زیبایی است که همه چیز دارد و هر چه بخواهد در آن باغ هست یا حفره‌ای از حفره‌های جهنم است:

«أَنَّ الْقَبْرَ رَوْضَةً مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةً مِنْ حُفْرِ النَّيِّرَانِ»^۱

این مرد بزرگ می گفت: مرا در آن باغ بردند و نگاه کردم و دیدم چه باغ زیبایی است. وقتی در آنجا قدم می زدم، تأسّف می خوردم و به خودم می گفتم: «علی! بالاخره کارت به اینجا رسید که تو را مثل حیوان‌ها در یک آب و علفی رها کردند!»

انسان جداً اگر با خدا باشد، به این درجات می رسد که بهشت برای او کوچک می شود و متأسّف است که در آن باغ زیباست. گرچه آن‌ها استکمال دارند، اما علی کلّ حال خلق نشده‌ایم برای اینکه به بهشت پر از درخت و نهر و حور و قصور برویم، بلکه خلق شده‌ایم که به مقام وصول و شهود برسیم که به راستی وقتی مُردیم و ما را در آن باغ زیبا بردند، تأسّف نخوریم که ما را مثل حیوان‌ها در باغ پر از میوه و آب و علفی رها کرده‌اند.

۱. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۷۵: «همانا قبر، باغی از باغ‌های بهشت یا گودالی از گودال‌های جهنم

بدانید که برای وصول به حضرت حق و شهود، خلق شده‌اید؛ نه اینکه فقط به بهشت بروید و استراحت دائمی داشته باشید و...، البته این درجات و موقعیت‌ها خوب است، اما بدانید که خلق شده‌ایم تا در این دنیا ترقی کرده و استکمال پیدا کنیم.

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت
خلق شده‌ایم تا به مرحله‌ای سوق پیدا کنیم که در عالم وجود، به جز خدا چیزی را نبینیم. نمی‌دانم باباطاهر چقدر به آن رسیده، اما اشعارش در این زمینه گویاست:

به دریا بنگرم دریا تو بینم به صحرا بنگرم صحرا تو بینم
به هر جا بنگرم کوه و در و دشت نشان از روی زیبای تو بینم

در عالم هستی، هیچ چیزی به جز خدا نبینم و هیچ کسی به جز او را نیابم. البته دیدن و یابیدن نه با این چشم سر، بلکه با چشم دل. یک لحظه از این مقام عالی، به دنیا و هر چه در دنیا است، می‌ارزد.

امکان درک مقام وصول و شهود در دنیا

نکته مهمی که باید به آن توجه داشته باشید، این است که اگر کسی به راستی به جایی برسد و بتواند مقام قرب و شهود را درک کند، در همین دنیا و در هنگام نماز شب‌ها، خدا را می‌یابد. آن موقع که تکبیر می‌گویید، برای او ارزش این الله‌اکبر از دنیا و آنچه در دنیا است، بیشتر است:

«لَرَكْعَتَانِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا»^۱

در این روایت، پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید که ارزش دو رکعت نماز شب، از دنیا و آنچه در دنیاست، برای من بیشتر است. همه دنیا چقدر ارزش دارد؟! همه ذخایر دنیا چقدر ارزش دارد؟! پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید اگر همه را به من بدهند و بگویند یک نماز شب نخوان، من حاضر نیستم. اگر همه دنیا را به مثل امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام بدهند و بگویند یک نماز شفع یا نماز وتر را نخوانید، حاضر نیستند.

هستند افرادی که به راستی دنیا را برای خود دنیا نمی‌خواهند و در پی کمال برتری روانند. آنان خدا را به هیچ چیزی نمی‌فروشند. کسی خدا را با دنیا معاوضه می‌کند که دیوانه باشد. از همین جهت هم جهنمی‌ها وقتی به جهنم می‌روند، می‌گویند:

«وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ»^۲

اگر ما عقل داشتیم که جهنم نمی‌آمدیم و بی‌عقلی ما، ما را به جهنم آورده است. هوس‌رانی، معلوم است که نوعی دیوانگی است. دنیا با این همه ذخایر و امکاناتش، اما دارای مشقت‌های فراوانی است و دار دنیا سراسر جذر و مدّ و بلاست، گرچه گاهی لذایذی هم در آن هست.

۱. *علل الشرائع*، ج ۲، ص ۳۶۳: «دو رکعت نماز در دل شب، نزد من از دنیا و آنچه در آن است، دوست‌داشتنی‌تر است.»

۲. *الملک*، ۱۰: «وگویند: اگر شنیده [و پذیرفته] بودیم یا تعقل کرده بودیم در [میان] دوزخیان نبودیم.»

مرحوم صاحب معراج السَّعَادَة مثال می‌زند که اگر کسی را با طناب در چاه روانه کنند و او مشاهده کند که دو موش سیاه و سفید مشغول جویدن طناب او هستند و نزدیک است که در چاه سقوط کند، در حالی که ازدهایی هم زیر پایش دهن باز کرده است، چنانچه در وسط چاه عسل‌های خاک آلودی ببیند و مشغول به خوردن عسل‌ها شود، معلوم است که دیوانه است. بعد می‌فرماید: این طناب عمر ماست و آن دو موش سیاه و سفید که این طناب را می‌چوند، شبانه‌روز ماست و آن ازدها جهنم و اعمال ماست و این عسل‌های آلوده هم لذایذ این دنیاست. حال انسان در وسط چاه که می‌داند می‌افتد و دچار ازدها می‌شود، اگر مشغول به خوردن عسل‌های آلوده شود، دیوانه است.^۱ این مثال خوبیست که مرحوم محقق نراقی رحمته الله می‌زند. به راستی انسان اگر خدا را رها کند و شهوت را بگیرد یا خدا را رها کند و جانب شیطان را بگیرد؛ دیوانه و بی‌عقل است.

بارها و بارها قرآن کریم می‌فرماید ای انسان! این شیطان دشمن سرسخت توست و یک دشمن آشکار است:

﴿وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾^۲

پس مواظب باشید که به دنبال او راه نیفتید و اگر کسی به دنبال او راه بیفتد، نتیجه و سرنوشت او جهنم خواهد بود:

۱. معراج السَّعَادَة، ص ۳۴۷.

۲. البقره، ۱۶۸: «و از گام‌های شیطان پیروی مکنید که او دشمن آشکار شماست.»

﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ، وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ، وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ، هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾^۱

بنابر این اگر از شما پرسند برای چه خلق شده اید؟ بگوئید قرآن می گوید عالم هستی برای انسان و انسان برای خدا خلق شده است. یعنی به مقام و درجه ای برسد که خداوند سبحان را در همین دنیا بیابد. به راستی همین جملاتی که امیرالمؤمنین علیه السلام در مثل نهج البلاغه دارند^۲ یا امام حسین علیه السلام در دعای عرفه دارند که «عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ»، این ممکن است خبر یا انشاء باشد. اگر اخبار باشد، یعنی اگر خدا را نمی بینی کوردل هستی و اگر انشاء باشد یعنی کور باد چشمی که خدا را نبیند. البته نه با این چشم حیوانی که این چشم حیوانی برای دیدن ظواهر است، بلکه با چشم و گوش دل و انسانی. به قول مثنوی، باید این دو گوش را بدهید و دو گوش انسانی بگیرید، آن وقت صدای خدا را می شنوید و او را می بینید.

۱. یس، ۶۰ تا ۶۳: «ای فرزندان آدم، مگر با شما عهد نکرده بودم که شیطان را مپرسید، زیرا وی دشمن آشکار شماست؟ و اینکه مرا پرسید؛ این است راه راست! و [او] گروهی انبوه از میان شما را سخت گمراه کرد؛ آیا تعقل نمی کردید؟ این است جهنمی که به شما وعده داده می شد.»

۲. ر.ک: نهج البلاغه، خطبه ۱۷۹.

کسی که در هنگام تلاوت قرآن به عبارت «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» می‌رسد و «لبيك» می‌گوید، باید اول صدای خدا را بشنود تا بعد جواب دهد و هستند چنین افرادی که به حیوانیت و به هوی و هوس پشت‌پازده‌اند و خدا را یافته‌اند. وقتی کسی خدا را پیدا کند، صدای خدا را هم می‌شنود و وقتی قرآن می‌خواند، کلام خدا را هم می‌شنود؛ یعنی می‌یابد که خدا با زبان او با او حرف می‌زند، نظیر آدم تشنه که تشنگی را می‌یابد.

همان‌گونه که قبلاً بیان شد، وقتی شما تشنه باشید، می‌یابید که تشنه هستید و اگر به شما بگویند این تشنگی را معنا کنید، نمی‌توانید معنا کنید و در حقیقت «یدرک و لا یوصف» است و همچنین نمی‌توانید بگویید که تشنه نیستم، بلکه خیلی چیزها را نمی‌بینیم و از وصف آن عاجزیم، ولی هست. تمام صفات رذیله و تمام فضائل از همین باب است و همه معنویات هم از همین باب است و ما آمده‌ایم برای اینکه معنویات را بیابیم. البته برای واصل به آن لذت دارد و لذتش هم خیلی بالاست: «أَيْنَ الْمُلُوكِ وَ أبنَاءِ الْمُلُوكِ مِنْ هَذِهِ اللَّذَّةِ».

چنین فردی وقتی برای نماز شب از خواب بیدار می‌شود، آنگاه خدا را پیدا کرده و معشوق خودش را پیدا کرده است و بالاترین لذت برایش اینست که نماز بخواند و با معشوق خود خلوت کند. نماز خیلی باارزش است و این نماز برای چنین افرادی، مانند مکالمه عادی است. وقتی حمد و سوره می‌خواند، خدا با او حرف می‌زند و وقتی «سبحان ربی العظیم و بحمده» و «سبحان ربی

الاعلی و بحمده» می گوید، وی با خدا حرف می زند. به این کار «مکالمه» می گویند که برای افرادی که خدا را یافته اند، مثل گفتگوی عادی است و آن را «حضور قلب» می نامند.

حضور قلب اگر در نماز نباشد، نماز نیست؛ البته اگر کسی طبق دستور رساله های عملیه، عمل کند، نماز او صحیح است، اما اینکه مقبول و پذیرفته درگاه الهی باشد یا نه، حرف دیگری است. نماز آنست که وقتی نماز گزار می گوید: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾^۱ آنگاه صدای خدا را بشنود و وقتی می گوید «سبحان الله، سبحان الله، سبحان الله»، توجه کند که خدا به او توجه خاص دارد و خدا صدای او را می شنود. به این امر حضور قلب می گویند. رسیدن به این مرتبه مشکل است؛ چه کسی می تواند ادعا کند که من دو رکعت نماز خوانده ام و از اول تا آخر، هیچ چیز و هیچ کس به جز خدا در نماز نبوده و تمام نماز به صورت یک مکالمه درآمده و تمام حواس و توجهم در حرف زدن من با خدا و حرف زدن خدا با من، به نماز و کلام خداوند معطوف بوده است!

بخواهیم مقداری بالاتر از این را مطرح کنیم، نظیر امام حسین علیه السلام می شود که نماز برایش یک معاشقه بود. در ظهر روز عاشورا، بسیاری از اصحاب شهید شده و فقط تعداد اندکی از اصحاب باقی مانده بودند. اذان ظهر شد. آن که

۱. الفاتحه، ۶: «تو را می پرستیم تنها و بس، بجز تو نجویم یاری ز کس.»

لذت نماز را درک کرده بود، خطاب به امام علیه السلام گفت: یا ابا عبد الله! اذان ظهر و وقت نماز است. امام حسین علیه السلام در پاسخ به او فرمودند خدا تو را از شهدا قرار دهد، بلکه فرمود: بارک الله! خدا تو را از نماز گزاران محسوب کند.^۱ بالاخره نماز خواندند و دیوانه‌ها هم امام حسین علیه السلام را تیرباران کردند، اما امام حسین علیه السلام نماز جماعت خواندند و کسانی هم که همراه ایشان بودند، به امام علیه السلام اقتدا کردند. امثال حبيب بن مظاهر برای امام حسین علیه السلام سپر تیرها شدند و همان نماز امام حسین علیه السلام بالاترین لذات برای ایشان است؛ یعنی تمام مصائب برای امام حسین علیه السلام یک طرف و این نماز یک طرف و لذت این نماز، از سختی آن مصائب خیلی بالاتر است.

انسان برای رسیدن به این مقامات و کشف این حقایق خلق شده است. از همه شما تقاضا دارم در دعاهایتان همیشه فقط به فکر دنیا نباشد. البته این دعاها هم خوب است و خدا به حضرت موسی علیه السلام فرمود: نمک آشت را هم از خدا

۱. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۲۱: «یا ابا عبد الله نفسي لنفسك الفداء هؤلاء اقتربوا منك و لا والله لا تقتل حتى أقتل دونك و أحب أن ألقى الله ربي و قد صليت هذه الصلاة فرفع الحسين رأسه إلى السماء و قال ذكرت الصلاة جعلك الله من المصلين نعم هذا أول وقتها، ثم قال سلوهم أن يكفوا عنا حتى نصلي - يا ابا عبد الله! جانم به فدای تو باد، این گروه به تو نزدیک شده‌اند؛ به خدا قسم تو کشته نخواهی شد مگر اینکه من در حضور تو کشته شوم، ولی در عین حال من دوست دارم خدا را در حالی ملاقات نمایم که این نماز را خوانده باشم. امام حسین علیه السلام سر خود را به طرف آسمان بلند کرد و فرمود: به یاد نماز آمدی و آن را یاد کردی، خداوند تو را از نماز گزاران محسوب نماید. آری اکنون اول وقت نماز است؛ از این مردم بخواهید دست از ما بردارند تا نماز بخوانیم.»

بخواه؛^۱ اما همه دعا برای دنیا نباشد، زیرا این فرد دنیاپرست می شود. در دعاهایتان چند دعا را فراموش نکنید: یکی دعا برای عاقبت به خیری، دوّم و مهم تر از آن، اینکه بگویند خدایا من تو را گم کرده‌ام، تو خودت را به من بنمایان. البته این نوع از دعاها زمینه می خواهد و ما باید زمینه را فراهم کنیم؛ اما به هر حال دعایش خوب است که خدایا! خودت را به من بنمایان و من تو را بینم. البته نه با این چشم، بلکه با دل و چشم و گوش که مربوط به خداست:

«انَّ قَلْبَ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ»^۲

«لَمْ يَسْعِنِي سَمَائِي وَلَا أَرْضِي وَوَسَعَنِي قَلْبُ عَبْدِي

الْمُؤْمِنِ»^۳

دل انسان با ایمان، عرش خداست؛ عالم هستی نمی تواند ظرفی برای پروردگار متعال باشد، اما دل مؤمن می تواند ظرف یا جایگاهی برای او باشد. این دل اگر از خدا و محبت خدا پر شود، از مقام قرب الهی بالاترین لذت‌ها را می برد و هر چه بلا و مصیبت‌ها برای او پیش آید، اما لذت یابیدن خدا و مکالمه با او، بیشتر است.

۱. بحار الأنوار، ج ۹۰، ص ۳۰۳: «يَا مُوسَى سَلْنِي كُلَّ مَا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ حَتَّى عَلَفَ شَاتِكَ وَ مَلَحَ عَجِينِكَ -

ای موسی هر چه نیاز داری حتی علف گوسفندان و نمک خمیرت را از من بخواه.»

۲. بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۳۹.

۳. همان.

حضرت زینب علیها السلام در سفر کربلا، سختی های فراوانی را متحمل شد، اما با وجود همه مشکلات، نماز شبش حتی در پشت دروازه کوفه، تعطیل نشد. کاروان اسرای کربلا، زنها و کودکان یتیم و بلا دیده، نیمه شب، گرسنه و تشنه به پشت دروازه کوفه رسیدند و زینب مظلومه علیها السلام با صبر و استقامتی بی نظیر، زنان و بچه ها را آرام کرد. وقتی دل زینب علیها السلام از کاروانیان فارغ شد، شروع به خواندن نماز شب در پشت دروازه کوفه کرد و البته نماز شب خود را نشسته خواند.

فضّه خادمه، جاریه و یک فرد معمولی است، اما زیر دست حضرت زهرا علیها السلام و حضرت زینب علیها السلام بزرگ شده است؛ وقتی حضرت زینب علیها السلام از نماز شب فارغ شد، به زینب مظلومه علیها السلام گفت: بی بی جان! ندیده بودم نماز شبتان را نشسته بخوانید؟! زینب مظلومه جواب داد: هر چه می خواستم بایستم، زانوهایم تاب ایستادن نداشت.

مقاتل راجع حضرت زینب علیها السلام نقل کرده اند که در شام عاشورا با آنکه داغ شش برادر، آن هم برادرانی مثل امام حسین علیه السلام و ابوالفضل علیه السلام بر دل حضرت زینب علیها السلام بود و با آنکه در آن بیابان، دچار درنده های همچون لشکر عمر سعد بود و قافله سالاری کاروان اسرا را بر عهده داشت، اما نماز شبش ترک نشد. حضرت زینب علیها السلام وقتی از سامان دادن زنها و بچه ها فارغ شد، نزد امام سجاد علیه السلام آمد و نماز شب خود را نشسته خواند. امام سجاد علیه السلام نماز را خوابیده خواندند، زیرا اصلاً نمی توانستند بنشینند و مریضی ایشان بسیار

سخت بود؛ اما باز امام سجاد علیه السلام به زینب مظلومه فرمودند عمه جان! ندیده بودم نماز شبت را نشسته بخوانی؟! گفت زانوهایم دیگر تاب ایستادن ندارد. ما همه خلق شده‌ایم برای رسیدن به این مقام‌ها که در شام عاشورا، با آن همه سختی و مصیبت، لذت و آرامش ما نماز شب باشد. لذا در روایات هم داریم که اگر بلا به شما هجوم آورد، خود را با دو رکعت نماز تسکین بدهید که این دو رکعت نماز، به شما آرامش می‌دهد.^۱

راجع به امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کنند که وقتی می‌خواستند حضرت زهرا علیها السلام را دفن کنند و در قبر بگذارند، برای ایشان خیلی مشکل بود، اما دو رکعت نماز خواندند و از نماز کمک گرفتند.^۲ زینب مظلومه علیها السلام هم در سفر کربلا، برای اینکه خوب بتواند قافله‌سالاری کند، از نماز کمک می‌گرفت. در این راه، همه مصیبت‌ها چون برای خدا و در مقابل اوست، لذت بخش و زیباست:

۱. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۴۳. «مَا يَمْنَعُ أَحَدَكُمْ إِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ غَمٌّ مِنْ غَمِّ الدُّنْيَا أَنْ يَتَوَضَّأَ ثُمَّ يَدْخُلَ الْمَسْجِدَ يَرْكَعُ رَكْعَتَيْنِ فَيَدْعُو اللَّهَ فِيهَا أَمَا سَمِعْتَ اللَّهَ يَقُولُ: وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ - چه چیز مانع یکی از شما می‌شود که وقتی غم و اندوهی از دنیا به او رسید، وضو بگیرد و به مسجدی برود و دو رکعت نماز بخواند و از خداوند رفع آن را درخواست کند؟ آیا نشنیده‌ای سخن خداوند را که فرمود: از نماز و صبر کمک بگیرید»؛ یا امام صادق علیه السلام درباره امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده‌اند: «كَانَ عَلِيُّ علیه السلام إِذَا هَالَه شَيْءٌ فَرَعَ إِلَى الصَّلَاةِ - هر گاه بلا و سختی به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌رسید، برای رفع آن به نماز می‌پرداخت.» [الکافی، ج ۳، ص ۴۸۰]؛ همچنین ر.ک: الکافی، ج ۳، ص ۴۷۰ تا ۴۸۰؛ وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۱۳۸ و ۱۳۹.

۲. ر.ک: بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۱۵؛ مقتل الحسین (الخوارزمی)، ج ۱، ص ۱۳۱.

«مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً»^۱

امام حسین علیه السلام در گودال قتلگاه برافروختگی خاصی داشتند و در حقیقت نماز عصر را در قتلگاه خواندند و فرمودند:

«يَا إِلَهِي صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ وَلَا مَعْبُودَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ

الْمُسْتَغِيثِينَ»^۲

این جمله بسیار لذت بخش است، زیرا در این حال، همه چیز به جز خدا فراموش می شود؛ لذا اگر در دعاها و عبادات آن حالی پیدا کردید، به ویژه در ماه رمضان یا محرم و صفر و پای این منبرها که دعا مستجاب می شود و بلاها رفع می گردد و عنایت و رحمت خدا را به جوش می آید، خصوصاً اگر دلتان بشکند و گریه ای کنید، در همان حال مواظب باشید که فقط به فکر دنیا نباشید؛ البته برای رفع گرفتاری خودتان و گرفتاری های مردم دعا کنید، برای رفع فقر و بیکاری جوانها و موضوع ازدواج آنها، دعا کنید و بدانید این دعاها ثواب فراوانی هم دارد، اما مرادم اینجاست که در بین این دعاها، فراموش نکنید که بگویید خدایا! خودت را به من بده.

۱. اللهوف، ص ۱۶۰: «جز زیبایی چیزی ندیدم.»

۲. ینابیع الموده، ج ۳، ص ۸۲: «خداوندا بر قضای تو صبر می کنم؛ پروردگاری جز تو نیست؛ ای

فریادرس دادخواهان.»

این مقام خیلی بالاست که انسان نماز بخواند و خودِ خدا را در ازای پاداش آن بیابد. راجع به روزه روایت هم داریم که معمولاً می‌فرمایند:

«الصَّوْمُ لِي وَأَنَا جَزِي بِهِ»^۱

معمولاً روایت را این طور معنا می‌کنند که خداوند فرموده: «روزه، از آن من است و خودم پاداش آن را می‌دهم»؛ یعنی فعل «أَجْزَى» را به صیغه معلوم خوانده و فاعل آن را خداوند می‌دانند. اما اهل دل، این روایت را طور دیگری معنا می‌کنند و می‌گویند اگر فعل «أَجْزَى» به صیغه مجهول خوانده شود، روایت معنای برتری می‌یابد:

«الصَّوْمُ لِي وَأَنَا أُجْزَى بِهِ»

«روزه از آن من است و پاداش آن خود من هستم». دریافت چنین پاداشی، به معنای قدم گذاشتن در مقام وصول و شهود است. اینکه در مثل روز عید فطر انسان بتواند از خدا، خود خدا را عیدی بگیرد، حقیقتاً ارزشمند است.

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۷۵.



فصل دوّم

هدف ۲:

دستیابی به بهشت جاودان

درس گفتار بیست و یکم:

استفاده از دنیا برای ورود به بهشت



در ادامه موضوع معرفۃ النفس، به بحث فوق العاده مهمی رسیدیم که هدف از خلقت چیست؟! ما برای چه به این دنیا آمده‌ایم؟ معلوم است نیامده‌ایم برای اینکه عمری را با رنج و مشقت‌ها سر کنیم و بعد بمیریم و خبری هم نباشد. به قول قرآن کریم، معلوم است که این بازیچه است و به مقام قدس خدا و حکمت الهی نمی‌خورد.

قرآن يك جمله کلی دارد و این جمله کلی را در آیات فراوانی تفسیر می‌کند و جمله کلی اینست که عالم وجود برای این انسان آفریده شده و این انسان هم برای خدا خلق شده است. لذا بحثی دربارهٔ مقام «شهود و وصول» داشتیم که فی الجمله تمام شد که ما خلق شده‌ایم برای اینکه به مقام قرب الهی و به مقام شهود و وصول برسیم و نیل به این هدف، برای خواص است و برای هم نیست؛ اما خلقت انسان، هدف‌های دیگری نیز دارد که از این به بعد دربارهٔ برخی از آن‌ها صحبت می‌کنیم.



جدیت برای رسیدن به بهشت

انسان‌ها برای این خلق شده‌اند که به یک زندگی دائمی و یک زندگی منهای غم و غصه و دلهره و اضطراب خاطر و صددرد صد سالم، دست پیدا کنند؛ زندگی‌ای که هرچه بخواهند در آن فراهم باشد و هرچه نخواهند، در آن موجود نباشد. قرآن شاید در بیش از هزار آیه در این باره صحبت می‌کند و درباره رفتن به بهشت می‌فرماید:

﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا
السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱

۱. آل عمران، ۱۳۳: «و برای نیل به آمرزشی از پروردگار خود، و بهشتی که پهنایش [به قدر] آسمان‌ها و زمین است [و] برای پرهیزگاران آماده شده است، بشتابید.»

برای اینکه به جایگاه و مقام و منزلتی به نام «بهشت» برسید، باید مسارعه و جدّیت کنید. تصوّر نکنید که رسیدن به بهشت، مقصد کم‌اهمیت و ساده‌ایست؛ البته اگر کسی در راه مستقیم بیفتد و هدف از خلقت خود را درک نموده و به این وسیله با پروردگار عالم ارتباط پیدا کند، به دست آوردن بهشت نیز برای او سهل خواهد بود. خداوند سبحان ما را خلق کرده تا به بهشت برسیم و دستور داده تا برای نیل به این مقصود، تلاش و جدّیت به خرج دهیم.

تلاش انسان برای زندگی رفاهی در دنیا

همهٔ انسان‌ها از وقتی به دنیا می‌آیند و حال تمیز پیدا می‌کنند و خوبی و بدی را یکدیگر تمیز می‌دهند، تلاش و کوشش می‌کنند برای اینکه درس بخوانند و سپس شغلی پیدا کنند و به پُست و موقعیتی برسند و بعد از آن ازدواج کنند و بعد از ازدواج، یک زندگی سالم و موفق داشته باشند و به عبارت دیگر عاقبت به خیر شوند. همهٔ مردم عموماً در این صدد بوده و هستند. اگر کسی در صدد دست‌یابی به خوشبختی نباشد، یا از سفیهان است و دیوانه است یا اصالةالتبلی بر او حکمفرما شده یا شیطان درون یا شیطان برون او را گول زده که مسلماً سرنوشتش جهنّم است و سرنوشت او در همین دنیا، بدبختی است؛ و الاّ همه، چه مسلمان و چه غیرمسلمان و چه باسواد و چه بی‌سواد و چه مرد و چه زن، از وقتی به دنیا می‌آیند و حال تمیز پیدا می‌کنند، به دنبال فراهم کردن زندگی رفاهی هستند. حتّی اگر کسی حال تمیز هم نداشته

باشد، پدر و مادری که از او مراقبت می‌کنند، در صدد این هستند که یک زندگی راحت برای او فراهم سازند. به تعبیر قرآن کریم، یک حیات طیب و یک زندگی سالم.

البته یک زندگی، هیچگاه صددرصد رفاهی نمی‌شود، یعنی در این دنیا یک زندگی منهای غم و غصّه و دلهره و اضطراب‌خاطر و یک زندگی منهای آلام روحی و جسمی به معنای کامل، به‌وجود نمی‌آید و هرچه در دنیاست و هر راحتی که به‌وجود می‌آید، توأم با آلام و مشقّات است. انسان این حقیقت و واقعیت را نیز می‌داند، اما در حالی که می‌داند، از همان وقت که تمیز پیدا کرد و ممیّز شد، در صدد ساختن این زندگی سالم است. البته فراهم آوردن آن سخت است و آسان حاصل نمی‌شود؛ مثلاً باید قریب سی سال درس بخواند و زحمت بکشد تا تخصصی پیدا کند و بعد هم باید سی سال خون جگرها بخورد و تلاش و کوشش شبانه‌روزی داشته باشد تا بتواند یک پُست و موقعیت مناسبی بیابد و پس از ازدواج هم، خانه و حوائج ضروری یا حوائج رفاهی پیدا کند. یک عمر تلاش و کوشش می‌خواهد تا به این زندگی برسد، لذا همه و همه برای رسیدن به یک زندگی رفاهی تلاش و کوشش می‌کنند تا در آن زندگی، خوش و خرم باشند و کسی هم نیست که به این فکر نباشد.

دین مبین اسلام هم بر این امر اصرار کرده که مسلمانان باید همین‌طور که به فکر آخرت خود هستند، به فکر دنیای خویش نیز باشند. حتی امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: شیعه نیست کسی که در کنار امر آخرت، به فکر دنیایش نباشد؛

شیعه نیست کسی که در صدد یک زندگی رفاهی برای خودش نباشد:

«لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِأَخْرَجَتْهُ لِدُنْيَاهُ»^۱

امام دوم، امام حسن مجتبی علیه السلام هنگام مرگ، نصیحت ارزنده‌ای می‌کند و نصیحت بسیار عالیست، می‌فرماید:

«اعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا وَعَمَلْ لِأَخْرَجَتْكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا»^۲

این جمله از نظر روان‌شناسان و روان‌کاوان بسیار ارزشمند است؛ یعنی ای انسان! باید هم برای دنیا و هم برای آخرت تلاش و کوشش کنی. ای شیعیان! اگر برای دنیا تلاش و کوشش نداشته و به دیگران محتاج باشید و در اثر تنبلی‌ها و در اثر شهوت‌رانی‌ها، نتوانید یک زندگی رفاهی برای خود تهیه کنید، آنگاه اصلاً شیعه نیستید؛ بنا بر این باید هم به فکر دنیا و هم به فکر آخرت باشید.

شخصی خدمت امام صادق علیه السلام آمد و حضرت سراغ فردی را که از تجار بوده و تقریباً بازنشسته شده بود، گرفتند. او گفت یابن رسول الله! وی کار را رها کرده و با گوشه‌نشینی مشغول عبادت شده است. امام صادق علیه السلام سه مرتبه

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۵۶: «از ما نیست کسی که دنیایش را برای آخرت ترک کند و نیز آخرتش را برای دنیا.»

۲. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۳۹: «برای دنیایت به گونه‌ای کار کن که گویا همیشه در دنیا هستی، و برای عالم آخرت به نحوی کار کن که گویا فردا خواهی مرد.»

فرمودند: «عَمَلُ الشَّيْطَانِ»^۱، این شیوه، الهام شیطان است و نه الهام خداوند. بعد فرمودند همگی باید در دنیا تلاش و کوشش داشته باشید. احتیاجات خود و خانواده و اطرافیان خود را رفع کنید و اگر از درآمدها زیاد آمد، احتیاجات دیگران را رفع کنید و نه تنها به فکر خود و زن و بچه خویش، بلکه به فکر همه مردم باشید.

گوشه نشینی و ریاضت کشی و زندگی ضروری داشتن، در حالی که کسی می تواند زندگی رفاهی پیدا کند، همه این ها از نظر امام صادق علیه السلام و از نظر اسلام غلط است. قرآن کریم می فرماید باید هم به فکر آخرت و هم به فکر دنیای خود باشید:

﴿وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا﴾^۲

الدُّنْيَا^۲

همه این آموزه ها و دستورات، ادراکات عقلی است که در روایات و در قرآن آمده است. بزرگان می گویند این آیات و روایات که فراوان هم هست، «ارشادی» است؛ یعنی خود عقل، لزوم و حسن این مسائل را درک می کند و شارع مقدس نیز او را به این امر ارشاد کرده و روی آن تأکید می کند. همه شما، طالب یک زندگی رفاهی برای خود و زن و فرزندانان

۱. الکافی، ج ۵، ص ۷۵: «دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَسَأَلْنَا عَنْ عُمَرَ بْنِ مُسْلِمٍ مَا فَعَلَ؟ فَقُلْتُ صَالِحٌ وَ

لَكِنَّهُ قَدْ تَرَكَ التَّجَارَةَ؛ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَمَلُ الشَّيْطَانِ ثَلَاثًا...

۲. القصص، ۷۷: «و با آنچه خدایت داده سرای آخرت را بجوی و سهم خود را از دنیا فراموش مکن.»

هستید. همچنین می‌خواهید زندگی‌ای منهای غم و غصّه و دلهره و اضطراب خاطر داشته باشید. هر که این نوع از زندگی را بخواهد، باید تلاش و کوشش داشته باشد و بدانید کوشش شبانه‌روزی، انسان را به زندگی رفاهی می‌رساند.

تلاش برای آخرت در کنار تلاش برای دنیا

برخی تصوّر می‌کنند که هدف از خلقت انسان، رفاه او در دنیاست؛ در حالی که قرآن شریف، دنیا را هدف از خلقت نمی‌داند و در عین اینکه دستور می‌دهد مسلمان باید در دنیا تلاش و کوشش شبانه‌روزی داشته باشد و به تأمین نیازهای مادی خود و اطرافیان پردازد و در راستای رفاه عمومی گام بردارد، اما در کنار آن، لازم است حتماً به فکر آخرت نیز باشد. به عبارت دیگر، دستیابی به زندگی رفاهی در دنیا که کمتر در آن غم و غصّه و اضطراب خاطر و نگرانی باشد و نیز بهره‌مندی از مواهب مادی و امکانات زندگی، نیازمند فعالیت و تحمّل رنج‌ها و زحمت‌هاست که عقل نیز به صورت استقلالی به لزوم آن، اقرار دارد و باید به مثابه هدف موقت و کوتاه مدت به آن نگریسته شود. عقل حکم می‌کند که اگر کسی مثلاً صدسال عمر دارد، در عین حالی که با یک چشم به هم زدن این صدسال تمام می‌شود، اما لازم است برای رفاه در زندگی کوتاه‌مدت و گذرا، سعی و تلاش کند.

حال اگر یک زندگی دائمی در پیش باشد، عقل برای حیات در آن، چه حکمی خواهد کرد؟ زندگی اخروی، با زندگی دنیوی بسیار متفاوت است و

در آن، لذت یا آلم، به صورت حقیقی و همه‌جانبه خواهد بود. رفاه در زندگی اخروی به گونه‌ای است که متنعم در آن، هر چه بخواهد برایش فراهم است و بوده و کسب لذت‌های همیشگی آن، به معنای دفع و رفع الم نیست. بنابر این، یکی از اهداف خلقت انسان آن است انسان به بهشت جاودان برسد؛ بهشتی که در ازای اعمال صالح و کارهای شایسته در دنیا فراهم می‌شود:

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۱

هر که به راستی در راه مستقیم بیفتد و اعمالش اعمال انسانی و شایسته باشد، در همین دنیا حیات طیب دارد، اما آنچه همیشگی و مهم‌تر است، حیات اخروی است که در صورت نیکوکاری و پس از طی این دنیا، به آن دست می‌یابد. وجهه‌ای از تصویر بهشت، آن است که انسان در باغ‌هایی زیبا که در آن چشمه‌های آب حیات ابدی جاری است و مرگ و نیستی در آن راه ندارد و همه لذاتش دائمی است، متنعم و بهره‌مند خواهد بود. حتی لذت خوردن و آشامیدن در آن، تکراری نمی‌شود، به این معنا که امروز نوعی خوراکی دارد و فردا همان خوراکی را با مزه دیگری خواهد داشت. در زندگی اخروی، ازدواج‌های زیبایی، چه برای مرد و چه برای زن، وجود دارد:

۱. النحل، ۹۷: «هر کس -از مرد یا زن- کار شایسته کند و مؤمن باشد، قطعاً او را با زندگی پاکیزه‌ای، حیات [حقیقی] بخشیم، و مسلماً به آنان بهتر از آنچه انجام می‌دادند پاداش خواهیم داد.»

﴿لَمِثْلٍ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ﴾^۱

قرآن می‌فرماید و عقل انسان هم تصدیق می‌کند که برای زندگی دائمی در آخرت، باید تلاش و کوشش نمود؛ تلاش و کوشش برای ورود به بهشت. نتیجه تلاش‌ها برای دنیا، علاوه بر اینکه توام با مشقات و غم و غصه‌هاست، موقت نیز هست؛ اما زندگی در آخرت، همیشگی و جاودانی است. از وقتی کسی از دنیا می‌رود، قبر او باغی از باغ‌های بهشت یا چاهی از چاه‌های جهنم می‌شود:

«أَنَّ الْقَدَرَ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّيِّرَانِ»^۲

رفاه در زندگی اخروی، از عالم برزخ شروع می‌شود و متنعم در آن، هرچه بخواهد برایش فراهم می‌شود.

عموم مردم اگر به راستی برای دنیا و آخرتشان کوشا باشند و اگر یک‌دهم تلاش و کوشش برای دنیا، جهت رسیدن به بهشت تلاش کنند، به آن خواهند رسید. وقتی کسی در راه رسیدن به بهشت تلاش کند، آنگاه دم مرگ نه تنها امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسین علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام بر بالین او می‌آیند، بلکه بعضی اوقات، همه چهارده معصوم علیهم السلام را در حال احتضار زیارت می‌کند. چقدر گواراست که کسی هنگام مرگ چشمش به جمال امام حسین علیه السلام بیفتد و بداند امام حسین علیه السلام برای دستگیری از او آمده‌اند.

۱. الصافات، ۶۱: «برای چنین [پاداشی] باید کوشندگان بکوشند.»

۲. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۷۵.

یکی از علمای بزرگ از پدرش نقل می‌کرد و پدرش هم از علمای بزرگ آذربایجان بود. گفت پیرمردی مرید پدرم بود و مریض شد. روزی کسی را به دنبال پدرم فرستاد و گفت من امشب می‌میرم و می‌خواهم در آن لحظه، تو پیش من باشی. آن عالم فرموده بود من بعد از نماز مغرب و عشا به منزل پیرمرد رفتم. پیرمرد گفت من الان نمی‌میرم و صبح می‌میرم، پس الان بخواب. عالم می‌گوید من خوابیدم و برای نماز شب بیدار شدم و او هم آماده بود. من نماز شب را ایستاده خواندم و او خوابیده خواند. بعد صبح شد و من نماز صبح را خواندم و او هم خوابیده به من اقتدا کرد. تعقیبات حضرت زهرا علیها السلام و مقداری قرآن و زیارت نیز با هم خواندیم و ناگهان یک تلاطم درونی در پیرمرد پیدا شد. گفت: السلام علیک یا رسول الله! السلام علیک یا سیده نساء العالمین، السلام علیک یا امیرالمؤمنین تا اینکه رسید به اسم امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف. آنگاه خواست بلند شود، ولی نمی‌توانست. دستش را روی سرش گذاشت و گفت: السلام علیک یا بقیة الله و بعد هم مُرد. فهمیدم چهارده معصوم علیهم السلام بر بالین پیرمرد آمده‌اند تا او را به بهشت و پیش خودشان ببرند.

اگر کسی با جدیت برای رسیدن به بهشت تلاش کند، مرگ راحتی نیز خواهد داشت. به قول مرحوم علامه مجلسی رحمته الله که به مرحوم جزائری رحمته الله گفته بود: هنگام مرگ، گلی به من دادند و من بو کردم و مُردم. این گونه دم مرگ راحت است؛ به محض مردن هم او را به باغ زیبایی می‌برند که در این باغ هر چه بخواهد باشد، اما مهم‌تر از همه اینکه بتواند به زیارت و دیدار اهل بیت علیهم السلام برود.

انسان برای این خلق شده است که در بهشت نزد چهارده معصوم علیهم السلام برود و قرآن شریف به این رفتن به بهشت و نزد چهارده معصوم علیهم السلام، تأکید فرموده است. الان چقدر برای شما زیباست که ببینید در حرم امام حسین علیه السلام هستید و می‌گویید: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا اَبَا عَبْدِاللهِ»؛ اما در عالم برزخ، زیارت قبر نیست؛ بلکه زیارت خودشان است.

در عالم پس از مرگ، رفاه و آرامش، بدون غم و غصّه و نگرانی است و اگر غم و غصّه‌ای هم در برزخ باشد، به خاطر زنده‌های مُرده است. بسیاری از افرادی که در دنیا هستند، در حالی که خیال می‌کنند زنده‌اند، اما حقیقتاً زنده نیستند. دل و قلب آنها مرده و انسانیت در وجودشان نابود شده است. در عالم برزخ، آدم‌های خوب برای چنین افرادی تأسّف می‌خورند. قرآن در سوره یس همین مطلب را می‌فرماید که مؤمن آل‌فرعون تأسّف می‌خورد و می‌گفت: ای کاش مردم می‌دیدند که من چه جایگاهی در بهشت دارم و دست از این ریاکاری‌ها و ظلم‌ها برمی‌داشتید:

﴿قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ، بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ

جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ﴾^۱

مؤمن وقتی از دنیا می‌رود، سعه و جود امیرالمؤمنین علیه السلام بر او متجلی می‌شود. مهر ولایت به پیشانی او می‌زنند و ملائکه موکل امیرالمؤمنین علیه السلام و

۱. یس، ۲۶ و ۲۷: «گفته شد: به بهشت درآی. گفت: ای کاش، قوم من می‌دانستند که پروردگام

چگونه مرا آمرزید و در زمره عزیزانم قرار داد.»

ملائکه‌ای که برای این کار هستند، او را زیر لوای حمد می‌برند. لوای حمد لب حوض کوثر است و حقیقت حضرت زهرا علیها السلام حوض کوثر شده است. از آب کوثر به او می‌دهند و چنانچه جرعه‌ای از آب کوثر بنوشد، اگر پیر باشد، جوان می‌شود و اگر بدگِل است، زیبا می‌شود و اگر صفات رذیله دارد، آن صفات نابود می‌شود. اگر جاهل است، عالم می‌شود و به عبارت دیگر یک ظرف آب از حوض کوثر، او را به یک انسان تبدیل می‌کند و تمام حیوانیت‌ها به طور کلی در وجود او از بین می‌رود و آنگاه از جمله «اصحاب اعراف» می‌شود.

در قرآن کریم، یک سوره به نام اعراف وجود دارد که در آن سوره، حالات این افراد را نقل می‌کند. این فرد تماشاگر روز قیامت است. حسابرسی پنجاه هزار ساله برای کسانی است که به فکر آن روز نبوده‌اند و برای آن ذخیره‌ای نیندوخته و عمل صالحی پیش نفرستاده‌اند؛ کسانی که وقتی مردند، تازه بیدار شده‌اند. آن حساب دقیق و پنجاه ایستگاه در راه وجود دارد، ولی کسی که از جمله اصحاب اعراف شده، فقط نظاره‌گر آن حساب و کتاب‌هاست و بالاخره به قول امام صادق علیه السلام پنجاه هزار سال برای او به مانند یک لحظه است. بعد هم مولا امیرالمؤمنین علیه السلام به جلو و این فرد به دنبال ایشان به بهشت می‌رود.

تفاوت‌های زندگی در مرتبه عمومی بهشت با زندگی در دنیا

بهشت مراتبی گوناگونی دارد و مرتبه عمومی‌اش همین است که داری باغ‌ها و نهرها و حورالعین و قصرها و چشمه‌هاست؛ اما بالاتر، «بهشت عدن» و

بالا تر از آن، «بهشت رضوان» و بالاتر از این‌ها «مقام عنداللهی» است که قبلاً مقداری راجع به مقام عنداللهی صحبت کردم.

فعلاً سخن راجع به بهشت عمومی و بهشتی است که همه متقین می‌روند، اگر کسی متقی باشد و اگر به «لِمَثَلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ» عمل کرده باشد، آنگاه وارد بهشت می‌شود و هر چه بخواهد در این بهشت موجود است. قرآن می‌فرماید: هر چه بخواهید در این بهشت برای شما فراهم است:

﴿مَاتَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۱

مرحوم صدرالمتألهین رحمته الله در أسفار می‌فرماید بهشتی‌ها اصلاً می‌توانند هر چه می‌خواهند ایجاد کنند. بالاخره مؤمن هر چه در بهشت می‌خواهد، آن ملائکه‌ای که موکل امور او هستند و قرآن آن‌ها را «غلمان» نامیده است و غلمان‌ها از خدمت به مؤمن لذت می‌برند، برایش فراهم می‌کنند. حورالعین‌ها که هم برای زن‌ها و هم برای مردهاست، با زیبایی و کمال در اطراف آنها وجود دارد. در روایات می‌خوانیم که اگر یک حورالعین در این دنیا بیاید، همه از عشق او می‌میرند. خداوند سبحان به فرد بهشتی حورالعین عنایت می‌کند و این حوریان، «عُرْبًا أَتْرَابًا»^۲ هستند و تا سر حد عشق همسرشان را دوست دارند. زیبایی حورالعین تصوّرشدنی نیست و به تعبیر قرآن، هر چه هم تصوّر کنید، بالاتر از این‌هاست.

۱. الزخرف، ۷۱: «و در آنجا آنچه دل‌ها آن را بخواهند و دیدگان را خوش آید [هست] و شما در آن

جاودانید.»

۲. الواقعة، ۳۷: «شوی دوستِ همسال.»

مطلب مهم تر از زندگی رفاهی و نعمت‌های بهشتی، آن است که در آنجا بیماری و مرض نیست؛ در آنجا جهل نیست و خلاصه یک زندگی صددرصد توأم با سلامتی، اعم از سلامتی جسمی و سلامتی روحی، برای بهشتیان وجود دارد. الان در دنیا، در حالی که مثلاً طب ترقی کرده یا از نظر روحی، روان‌شناسی و روان‌کاوی ترقی کرده است، اما افراد معمولاً غم و غصه و دلهره و اضطراب خاطر و نگرانی دارند و این مسئله، صرفاً مربوط به زمان حاضر یا مکان خاصی مثل ایران هم نیست، بلکه دنیا یعنی اضطراب خاطر و نگرانی؛ و هر کسی یا از مرض روحی یا از مرض جسمی می‌نالند. دنیا محلّ غم و غصه و نگرانی و ظلم و جنایت و اختلاف طبقاتی است، در بهشت اما، از امراض روحی و امراض جسمی خبری نیست؛ در آنجا هیچ الم و درد و نگرانی راه ندارد و یک زندگی صددرصد خوش و خرم به تمام معنا، برقرار است.

در سوره یس آمده است که بعضی اوقات پروردگار عالم لذت روی لذت به بهشتی‌ها می‌دهد و به این‌ها سلام می‌کند و با این‌ها حرف می‌زند:

﴿سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ﴾^۱

اهل بهشت با خدا حرف می‌زنند. اگر دلتنگی پیدا کنند، می‌توانند خدمت رسول الله ﷺ بروند و با ایشان حرف بزنند و لذت ببرند. زن‌ها دسته جمعی خدمت حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ بروند و با هم بگویند و از این هم‌نشینی لذت ببرند.

۱. یس، ۵۸: «از جانب پروردگار [ی] مهربان [به آنان] سلام گفته می‌شود.»

مهم تر از همهٔ مسائل مطرح شده، آنکه انسان در زندگی دنیایی، همیشه نگران مرگ است؛ مخصوصاً در وضع فعلی با وجود سکنه‌ها و امراض ناگهانی، افراد همیشه منتظر مرگ هستند؛ اما در بهشت، یک زندگی جاودانه و همیشگی است و به تعبیر قرآن کریم، بهشتی‌ها «هُم فِيهَا خَالِدُونَ»^۱ هستند. مشابه این معنا بارها در قرآن تکرار شده است.

در این دنیا زندگی، هرچند هم همراه با رفاه باشد، بالاخره خسته کننده است و محدودیت‌هایی هم دارد، اما در آنجا، هرچه بخواهد فوراً برای او حاضر می‌شود. زندگی دائمی در بهشت، همیشه تازه و نوپدید است. خورد و خوراک‌ها همیشه تازه است. به قول قرآن «لَا يُنَزَّ فُيُونَ»^۲ است. در بهشت، انسان هیچ گاه یک خوراکی را دو بار نمی‌خورد؛ حتی مثلاً اگر همان غذای ظهر را در شب بخورد، از نظر مزه، غذای دیگریست.

استاد بزرگوار ما حضرت امام علیه السلام یک جمله داشتند و می‌فرمودند: اصلاً هر لذتی، لذت‌هاست. می‌فرمودند: مقام، مقام جمع‌الجمعی است و برای همین هر لذتی، لذت‌هاست. مثلاً غذا می‌خورد، اما در غذا خوردن او، همهٔ لذت‌ها جمع است.^۳ به این بهشت می‌گویند و ما برای این خلق شده‌ایم.

۱. البقرة، ۲۵: «و در آنجا جاودانه بمانند.»

۲. الواقعة، ۱۹: «و نه بی‌خرد گردند.»

۳. شرح دعای سحر (امام خمینی)، ص ۲۹.

توجه بیشتر به امور اخروی

چنان که بیان شد، هدف اول از خلقت، یعنی نیل به مقام وصول و شهود مشکل است؛ به قول استاد بزرگوار ما حضرت امام علیه السلام، چهل سال خون جگر و جدیت شبانه‌روزی می‌خواهد تا انسان بتواند به مقام وصول و شهود برسد؛ اما این هدف دوم آسان است. رفتن به بهشت خیلی آسان است. اگر افراد به اندازه یک‌دهم زحمتی که برای دنیا می‌کشند، برای آخرت زحمت بکشند، چهارده معصوم علیهم السلام دم مرگ به بالین وی می‌آیند و او را نزد خود می‌برند. اما متأسفانه افراد یک‌صدم دنیا هم به فکر آخرت و به فکر این هدف و به فکر رفتن و رسیدن به بهشت نیستند.

اگر جوانی، ولو سواد زیادی هم نداشته باشد، در شبانه‌روز یک ساعت درباره اعتقادات کار کند، متخصص در اعتقادات می‌شود و آنگاه دشمن نمی‌تواند او را منحرف کند. الان استکبار جهانی شیوه جنگ خود را عوض کرده است. او در جنگ نظامی و جنگ فرهنگی چنان موفق نبود، اما اکنون جنگ شبهاتی به راه انداخته است تا جوان‌ها را از راه مستقیم منحرف سازد. اتفاقاً دشمن در این جنگ، موفق بوده است؛ زیرا جوان‌ها و دانشگاہیان و چه رسد به بازاری‌ها و عامه، راجع به اعتقادات جاهلند. در حالی که اگر کسی یک ساعت در شبانه‌روز راجع به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام کار کند، آنگاه اگر دنیا پشت به پشت یکدیگر کند، نمی‌توانند عقیده او را خدشه‌دار نمایند. در طول شبانه‌روز، انسان باید حداقل یک ساعت راجع به تقویت اعتقادات خود، کار کند. آنگاه هم به واجبات می‌رسد و هم به مستحبات. هم می‌تواند

نماز واجب و با جماعت بخواند و هم نماز شب بخواند و قرآن تلاوت کند و تعقیبات بگوید تا به بهشت برسد؛ اما معمولاً انسان‌ها حاضر نیستند چنین کنند! حاضر است یک ساعت یا دو ساعت یا سه ساعت فیلم و سریال ببیند، اما موقع نماز عجله دارد که هرچه زودتر نماز تمام شود. قرآن می‌فرماید باید از نماز لذت ببرید، اما نماز برای شما، مشکل و سنگین شده است:

﴿وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى

الْخَاشِعِينَ﴾^۱

در زندگی، باید از صبر و استقامت کمک بگیرید، باید به واسطه نماز از خداوند مدد بجوید، اما این نماز برای بسیاری از افراد سنگین است. اگر کسی در راه باشد و خاشعانه به دستورات الهی گوش فرا دهد، نماز برای او لذت بخش خواهد بود. کسی که می‌خواهد به بهشت راه یابد، باید به راستی به فکر آن بوده و شرایط و لوازم لازم برای ورود به آن را فراهم سازد.

سهولت رسیدن به بهشت

رفتن به بهشت چندان مشکل نیست؛ اما برخی از افراد می‌خواهند هم کارهای خلاف و ناپسند انجام دهند و هم به بهشت برسند! می‌خواهند بی‌حجاب و بدحجاب باشند یا موبایل بازی و رفیق‌بازی داشته باشند، بعد هم، دنیا و

۱. البقرة، ۴۵: «از شکیبایی و نماز یاری جوید. و به راستی این [کار] گران است، مگر بر فروتنان.»

آخرتشان اصلاح شود! این راه بی‌راهه‌ای است که به بهشت ختم نمی‌شود و
الّا اصل به بهشت رفتن، سخت نیست.

کسی که می‌خواهد به بهشت برسد، باید راه مستقیم را طی کند. در نماز
مرتّب می‌خوانیم: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»^۱، یعنی خدایا اسلام سهل است و
راه اسلام، صراط مستقیم است و اگر ما در راه بیفتیم، به بهشت می‌رسیم،
پس ما را به راه راست هدایت کن و در آن استوار بدار. همیشه از خدا
بخواهید و بگویید: خدایا! من شیعه و در راه مستقیم هستم، پس مرا در این
راه نگهدار تا منحرف نشوم. اگر انسان منحرف شود، هر قدمی که برمی‌دارد،
فرسنگ‌ها از بهشت دور می‌شود و در سنگلاخ می‌افتد. رفتن به جهنّم مشکل
است، برای اینکه راه سنگلاخ است و الّا اگر کسی راه مستقیم برود، می‌تواند
به سرمنزل مقصود برسد.

راه مستقیم یعنی مسیری که بسیار آسان است و کجی و سنگلاخ ندارد. راهی
که انسان را به بهشت می‌رساند و خیلی هم زود مقصود حاصل می‌شود؛ زیرا
خداوند سبحان انسان را برای آنکه بهشتی باشد، خلق کرده است. اگر کسی
بهشتی شد، خدای متعال نعمت‌های فراوانی را به او ارزانی می‌دهد؛ ولی اگر
جهنمی شد، خودش آتش این جهنّم را آماده کرده است. در آیات قرآن
کریم، نظیر این جملات که می‌فرماید «بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»^۲ و «بِمَا كَانُوا

۱. الفاتحه، ۶: «به راه راست ما را راهبر باش.»

۲. السجده، ۱۴: «آنچه انجام می‌دادید.»

يَصْنَعُونَ^۱ مکرر آمده است و نشان می‌دهد اگر کسی جهنمی شد، نباید خداوند متعال را مقصّر بداند؛ بلکه هرچه در جهنم وجود دارد، خودش تهیه کرده است. اگر در جهنم چرک و خون‌هاست، خود تهیه کرده و اگر حمیم و آب جوشان است، خودش پیش‌تر فرستاده و اگر آتش جهنم و آن سوزندگی‌هاست، خودش در دنیا تهیه کرده است.

لذا اگر انسان واقعاً بیندیشد، متوجه می‌شود که جهنم رفتن، مشکل است، اما در مقابل، بهشت رفتن، آسان است و تلاش برای رسیدن به آن، لذت عجیبی هم دارد. راجع به سلمان فارسی دو قضیه نقل می‌کنند و من هر دو را برایتان می‌گویم که ببینید چه زندگی خوش و خرمی داشته و چگونه خودش را به چهارده معصوم علیهم‌السلام رساند و در همین دنیا در زمره اهل بیت علیهم‌السلام قرار گرفت؛ یعنی به جای اینکه دم مرگ در زمره اهل بیت علیهم‌السلام برود، در همین دنیا به آنان ملحق شد و این مدال را دریافت کرد:

«سَلْمَانٌ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ»^۲

سلمان در حالی که استاندار مدائن بود، اما ظاهری بسیار معمولی و ساده داشت. غریبه‌ای به او رسید و خیال کرد او حمّال است، به او گفت می‌توانی بارهای مرا تا فلان جا ببری؟ سلمان قبول کرد و با یکدیگر مقدار کرایه را نیز به مقدار یک‌درهم تعیین کردند. سلمان بار را برداشت و به جلو حرکت کرد

۱. المائدة، ۱۴؛ النحل، ۱۱۲: «آنچه انجام می‌دادند.»

۲. عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۶۴: «سلمان از خاندان ما اهل بیت است.»

و مرد نیز به دنبال او به راه افتاد. ناگهان مرد متوجه شد که مردم مرتب به این حمّال سلام و تعظیم می کنند. وقتی یکی از افرادی که تعظیم کرد، از کنارش رد شد، آهسته به او گفت این حمّال کیست؟ وی جواب داد: او سلمان فارسی استاندار مدائن است. مرد با سرعت جلو آمد و گفت: آقا ببخشید، من نفهمیدم و شما را نشناختم. سلمان فرمود: چه شده! من بار تو را می رسانم و تو هم باید یک درهم را بدهی. من از بیت المال نمی خورم و می خواهم با خدمت به تو، در آمدی داشته باشم و این یک درهم، خرج شبانه روزم باشد. هم خدمت به خلق خدا و هم استفاده نکردن از بیت المال، هر دو لذت دارد؛ اما ما نمی توانیم درک کنیم و این معانی را نمی فهمیم.

همچنین نقل می کنند که دم مرگ، دیدند سلمان به شدت گریه می کند. به ایشان گفتند: آقا! شما که ده درجه ایمان را پیموده اید، چرا در این لحظات گریه می کنید؟ سلمان گفت روایتی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به یادم آمد و برای این گریه می کنم. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می فرمودند: در روز قیامت گردنه هایی است و از این گردنه ها نمی گذرند، مگر سبک باران:

«نَجَا الْمُخْفُونَ وَ هَلَكَ الْمُثْقَلُونَ»^۱

راوی می گوید: اطراف سلمان نگاه کردم که بینم چرا او سنگین بار است؟ دیدم یک مغازه دارد که هم منزل و هم استانداری اوست، یک پوست گوسفند هست که هم فرش اطاقش شده و هم رختخواب اوست، یک قلم و

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۵۵: «سبکباران نجات یافتند و سنگین باران هلاک شدند.»

دوات برای نوشتن و یک آفتابه گلی و کاسه گلی برای امور ضروری؛ اما باز می گوید: سنگین بارم و حق الناس مشکل است.

معلوم است که این فرد در دنیا و آخرت لذت می برد و بالاترین لذتش اینست که حق الناس بر عهده ندارد و تا می توانسته به خلق خدا خدمت کرده است. این گونه رفتارها مشکل نیست و ما مشکل می پنداریم. یکی از کارهای بزرگ شیطان درون و شیطان برون همین است که راه مستقیم را مشکل جلوه می دهد؛ اما راه کج را زینت می بخشد:

﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ﴾^۱

وقتی کسی فریب شیطان را بخورد، آنگاه راه را عوضی می گیرد و خیال می کند جهنم رفتن آسان است و بهشت رفتن مشکل است؛ در حالی که کاملاً برعکس است. دلیل سهولت در رسیدن به بهشت هم معلوم است، زیرا پا گذاشتن روی وجدان اخلاقی و عقل و فطرت، کار مشکلی است؛ مانند اینکه ظالمی روی سینه شما پا بگذارد و با کفش فشار دهد. برخی از افراد مرتب قلبشان را تحت فشار قرار می دهند و با عقل و وجدان اخلاقی مخالفت می کنند و آن‌ها را نابود می کنند، ولی خودشان متوجه نیستند. به تعبیر قرآن کریم، بعضی اوقات افراد دل و قلب خود را مریض می کنند و بعضی اوقات هم آن را می کشند و در حقیقت این‌ها دل ندارند و الا اگر دل داشتند، به اینجا نمی رسیدند:

۱. آل عمران، ۱۴: «دوستی خواستی‌های گوناگون برای مردم آراسته شده.»

﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾^۱

راهکارهای رسیدن به بهشت

رسیدن و وصول به بهشت کار مشکلی نیست و فقط چند چیز می‌خواهد:
یکم: اهمیت به واجبات، مخصوصاً نماز؛ انسان به راستی باید در طول شبانه‌روز، اقلأ یک ساعت از عمرش را صرف نماز کند. ما که عمرمان را بیهوده می‌گذرانیم و هر روز چهارپنج ساعت از عمرمان را صرف فیلم‌ها و سریال‌های بی‌معنا و بیهوده می‌کنیم، حال چه می‌شود که یک ساعت در شبانه‌روز، صرف نماز شود؟

در ماه مبارک رمضان باید حقیقتاً روزه بگیرید و صرفاً گرسنگی، خیلی اهمیت ندارد. اگر انسان به درجات بالایی رسیده باشد، بالاترین لذت برایش نماز و روزه است و اگر به این مقام‌ها هم نرسیده باشد، برای رفتن به بهشت است و باید خود را به آن، ملزم کند:

۱. الأعراف، ۱۷۹: «و در حقیقت، بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم. [چرا که] دل‌هایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی‌کنند، و چشمانی دارند که با آن‌ها نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آن‌ها نمی‌شنوند. آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند. [آری،] آن‌ها همان غافل‌ماندگانند.»

﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا
السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱

ای انسان! تو متقی باش، آنگاه بهشت به دنبال توست. در روایات هم آمده است که بهشت، عاشق متقین است. بهشت عالم حیوان است. در دنیا در و دیوار و آب و درخت و... هست، اما نمی تواند حرف بزند، جسم ما و دست و پای ما نمی تواند حرف بزنند، اما در بهشت، غذایش هم حرف می زند:

﴿وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾^۲

معنایش این آیات آن است که ای کاش می فهمیدید و ای کاش می دانستید که در بهشت چه خبرهاست. همه عالم قیامت، عالم حیوان است؛ در و دیوار آن، حیات دارد و عالمی سراسر حیات است. حال یک ساعت وقت بگذاریم و به واجبات و مستحبات اهمیت دهیم، چرا به این نعمت‌ها نرسیم؟

دوّم: اجتناب از حرف‌های لغو و بیهوده؛ در کلام انسان مؤمن، باید حرف‌های بیهوده و حرف‌هایی که هیچ فایده‌ای بر آن مترتب نیست، نباشد. نه آن را بگوید و نه بشنود. این همه حرف‌های بیهوده ردوبدل می شود، حال در شبانه‌روز نیم ساعت یا یک ساعت با خدا حرف بزنیم. ما توجه نداریم که چقدر از مسیر دور هستیم. توجه نداریم که وقتی قرآن می خوانیم، خداوند

۱. آل عمران، ۱۳۳: «و برای نیل به آمرزشی از پروردگار خود، و بهشتی که پهنایش [به قدر] آسمان‌ها

و زمین است [و] برای پرهیزگاران آماده شده است، بشتابید.»

۲. العنکبوت، ۶۴: «و زندگی حقیقی همانا [در] سرای آخرت است؛ ای کاش می دانستند.»

سبحان با ما حرف می‌زند و در وقتی که دعا و رازونیا می‌کنیم یا مثلاً دعای کمیل می‌خوانیم، ماییم که با خدا حرف می‌زنیم. حیف است که انسان حرف زدن با خدا را رها کرده و غیبت کند یا حرف‌های بیهوده بزند. اکثر حرف‌های ما، اگر گناه نباشد، اقلأً بیهوده است.

جوان‌ها! وقتی امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ متولد شدند و از خانه کعبه بیرون آمدند، چشم‌های مبارکشان برهم بود و همه اطراف ایشان جمع شده بودند؛ زیرا معجزهٔ رسایی رخ داده بود که این مادر، به خانه کعبه وارد شده و دوسه روز مهمان خدا بود. پس از چند روز هم از خانه کعبه بیرون آمده و این پارهٔ ماه بر سر دستش قرار داشت. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ چشمانشان را رو به هیچکس حتی پدرشان، باز نکردند؛ اما وقتی او را به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دادند، چشم‌ها را باز کردند و سلام دادند، در حالی که آن زمان به جای سلام، «انعم صباحاً»^۱ می‌گفتند. و بعد از سلام، اول سورهٔ مؤمنون را خواندند! در صورتی که سورهٔ مؤمنون، بیست‌سی سال بعد نازل شده، اما امیرالمؤمنین این سوره را خواندند.^۲ معنای این معجزه، آن است که ای شیعه! می‌خواهم تو نیز همیشه با قرآن مانوس باشی و از این قرآن لذت ببری و به این قرآن عمل کنی:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ، الَّذِينَ هُمْ فِي

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۵۵.

۲. ر.ک: الامالی الطوسی، ص ۷۰۸.

صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ، وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ، وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ^۱

حال ما اگر حرف امیرالمؤمنین علیه السلام و حرف قرآن را نمی شنویم، اما لا اقل گاهی این حرف های بیهوده را کنار بگذاریم و به جای آن، انس با قرآن پیدا کنیم. به جای این حرف های بیهوده، دعا و راز و نیاز با خدا داشته باشیم و مثلاً در شب های جمعه، دعای کمیل امیرالمؤمنین علیه السلام را با آن همه مضمون و زیبایی بخوانیم و با آن انس بگیریم.

سوّم: مهم تر از دو مطلب قبلی، اجتناب از گناه است. چشم و زبان و گوش ما باید کنترل باشد. چطور خیلی اوقات برای دنیا، چشم و گوش و زبانمان کنترل است، بیایید برای آخرت هم خود را کنترل کنیم و در زندگی، گناه مخصوصاً حق الناس نداشته باشیم. دروغ نگویید و غیبت و شایعه پراکنی و اهانت نکنید، به دیگران تهمت نزنید و زبانتان کنترل باشد تا به بهشت برسید. اگر به راستی انسان با این مراقبت ها، شیعه و بهشتی باشد، در قیامت حسابرسی ندارد؛ حساب و کتاب برای کسانی است که شیعه واقعی نباشند. متأسفانه ما شیعه واقعی نیستیم. شیعه کسی است که اولاً به امامت و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام اعتقاد داشته باشد و مسلماً همه ما این اعتقاد به امیرالمؤمنین علیه السلام را داریم و تا سر حدّ عشق امیرالمؤمنین علیه السلام را دوست داریم.

۱. المؤمنون، ۱ تا ۴: «به نام خداوند رحمتگر مهربان، به راستی که مؤمنان رستگار شدند، همانان که در نمازشان فروتنند، و آنان که از بیهوده رویگردانند، و آنان که زکات می پردازند.»

دوم آنکه در گفتار و شعارها نیز یابند ولایت باشد و مثلاً شعار «یا علی» و این گونه مجالس و روضه‌ها برای اباعبدالله علیه السلام باشد که الحمدلله از این لحاظ هم عالی هستیم، اما سومین شرط، عمل به دستورات ایشان است که از نظر عمل، واقعاً لنگ و کم کار هستیم. لذا نتیجه این بی‌توجهی در عمل، این شده که شیعه آبکی و سرسری باشیم. بدون عمل، فرد به رستگاری و فلاح نمی‌رسد و در قبر باید با آتش جهنم بسوزد و در عالم برزخ پنجاه هزار سال بماند. و الا اگر در عمل هم شیعه واقعی باشد، حساب و کتاب و عالم برزخ ندارد. به تعبیر قرآن کریم، عالم برزخش اینست که وقتی وارد قیامت می‌شود و به او می‌گویند چقدر طول کشید، او می‌گوید یک روز یا نصف روز. البته عالم برزخش میلیون‌ها سال بوده، اما اینقدر خوش و خرم بوده که می‌گوید یک روز یا نصف روز بوده است. شیعه واقعی آن پنجاه هزار سال و آن حساب و کتاب‌ها را ندارد و شیعه واقعی در قیامت زیر لوای حمد است و وقتی زیر لوای حمد باشد، یعنی زیر بیرق علی علیه السلام است. یک طرف لوای حمد نوشته شده: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۱ و یک طرف هم نوشته شده: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ وَلِيُّ اللَّهِ».^۲

۱. بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۲۱۴: «مَكْتُوبٌ عَلَيْهِ ثَلَاثَةٌ أَسْطُرٍ الْأَوَّلُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالثَّانِي الْحَمْدُ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالثَّالِثُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ.»

۲. بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۲۱۵: «مَكْتُوبٌ عَلَيْهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَوَلِيُّ اللَّهِ.»

بیاید همین جا تعهد کنید که هدف از خلقت خود را پیدا کنید و تصمیم بگیرید که بهشتی شوید. با آنکه بهشت رفتن آسان است و جهنم رفتن مشکل، اما متأسفانه افراد روی آن مشکل چه سرعتی دارند و روی این آسان، چه تنبلی‌ها به خرج می‌دهند و حتی حاضر نیستند دو رکعت نماز حسابی بخوانند. انسان با اهمیّت دادن به واجبات مخصوصاً نماز و اهمیّت بخشیدن به مستحبات مخصوصاً خدمت به خلق خدا، انس با قرآن و سروکار داشتن با دعا و توسل‌ها و نیز پرهیز از لغویات و از همه مهم‌تر با اجتناب از گناه، بهشتی می‌شود و بهشت برایش واجب می‌گردد. در جلسات علم‌آموزی یا روضه‌خوانی، افراد بهشتی می‌شوند و دانه‌ای از اشک آن‌ها، به دنیا و آنچه در دنیا است، ارزندگی می‌یابد.

اگر کسی به راستی حسینی باشد، امام حسین علیه السلام در شب اول قبر به دیدن او می‌آیند. مرحوم آشیخ عباس قمی رحمته الله در مفاتیح نقل می‌کند که خواب خانمی را دیدند که وضعش خیلی خوب بوده و امام حسین علیه السلام به دیدن او آمده‌اند. بعد به سراغ شوهر آن زن رفتند و به شوهرش گفتند: این خانم چه می‌کرده است؟! گفت: مرتّب زیارت عاشورا می‌خوانده است. لذا بهشت رفتن کاری ندارد و اما شیطان نمی‌گذارد که ما بفهمیم بهشت رفتن آسان است و هدف از خلقت نیز رفتن به بهشت است. حال اگر کسی به بهشت نرسید و لجوج و عنود یا کافر و مشرک شد و به جهنم راه یافت، به خدا ربطی ندارد و هر چه هست از قامت ناساز بی‌اندام ماست.

درس گفتار بیست و دوم: برگزیدن و اختیار بهشت



در مبحث گذشته، مقداری راجع به بهشت صحبت کردم و گفتم در بهشت، تکرار مکررات نیست؛ در حالی که این دنیا، معمولاً تکراری است. انسان صبح غذایی می خورد و به دنبال کار می رود و در ظهر ناهار و در شب شام بالاخره استراحت و ارضای غرایز و... اینها همگی تکرار مکررات است و چنین فردی دیروز و امروز را مثل هم می بیند. اصلاً مقداری بالاتر، باید بگوییم در دنیا لذتی نیست؛ لذا به قول بزرگان، همه نعمت های دنیا، برای رفع آلم است. مثلاً وقتی انسان گرسنه می شود، دل ضعفه بر او مسلط می شود و وقتی غذا می خورد سیر می شود، او با خوردن غذا، این ناراحتی و آلم را دفع کرده است و بالاخره يك عمر زندگی، تکرار مکرراتی بیش نیست؛ اما در بهشت، اصلاً این تکرارها نیست؛ تا خدا خدایی می کند، هر ساعتش نو و تازه است. پروردگار عالم با تجلی رحمت خود، این بهشت را موجود کرده و آن را برای انسان فراهم ساخته است؛ پس بهشتیان تا خدا خدایی می کند، يك زندگی صد درصد رفاهی خواهند داشت.



لزوم حرکت انسان در مسیر بهشت

پروردگار عالم انسان را برای این خلق کرده تا به بهشت و یک زندگی صددرصد رفاهی برسد؛ اما اختیار و انتخاب را نیز به بشر داده است. این خود انسان است که باید نعمت‌های بهشتی را برای خود تهیه کند و رحمت الهی را متجلی نماید. البته نمی‌گوییم بهشت و جهنم نیست و بعد پیدا می‌شود؛ بلکه قرآن می‌فرماید بهشت الان هم هست:

﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا
السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱

۱. آل عمران، ۱۳۳: «و برای نیل به آمرزشی از پروردگار خود، و بهشتی که پهنایش [به قدر] آسمان‌ها و زمین است [و] برای پرهیزگاران آماده شده است، بشتابید.»

بهشت و جهنم الان موجود است و مائیم که باید بهشتی شویم و درهای جهنم را به روی خود ببندیم.

قرآن کریم می‌فرماید همه انسان‌ها وقتی می‌خواهند وارد بهشت شوند، باید از جهنم بگذرند و این مسئله، حتمی و قطعی است:

﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا﴾^۱

بعضی از افراد وقتی وارد جهنم می‌شوند، جهنم آن‌ها را می‌بلعد. آخرت عالم حیوان و شعور است. جهنم شعور و عقل دارد و حرف می‌زند و بهشت هم شعور و عقل دارد و حرف می‌زند:

﴿وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾^۲

لذا هر که بخواهد وارد بهشت شود، باید از راه جهنم برود تا به بهشت برسد. وقتی کسی وارد جهنم می‌شود، اگر جهنمی باشد، جهنم او را می‌بلعد و اما اگر بهشتی باشد، جهنم با احترام خاصی به او راه می‌دهد. قرآن می‌فرماید: ولایت به جلو و بیرق ولایت همراه اوست و کسانی که این ولایت را پذیرفته‌اند، به دنبال او حرکت می‌کنند و با سرعت برق، با احترام خاصی از جهنم بیرون می‌روند و به بهشت می‌رسند.

معنای آیه این است که دنیا، جهنم است؛ نعمت‌هایش هم آلم است، چه رسد

۱. مریم، ۷۱: «و هیچ کس از شما نیست مگر [اینکه] در آن وارد می‌گردد. این [امر] همواره بر

پروردگارت حکمی قطعی است.»

۲. العنکبوت، ۶۴: «و زندگی حقیقی همانا [در] سرای آخرت است؛ ای کاش می‌دانستند.»

به غیر از نعمت‌هایش. اصلاً دنیا یعنی مشقت و زحمت، یعنی آلودگی؛ و این انسان است که در دنیا باید از آلودگی‌ها نجات پیدا کند. نجات یافتن از دنیا یا غرق شدن در آن، مربوط به خود انسان و در اختیار اوست. البته اگر کسی در راه بیفتد، خدا توفیق‌های بسیاری به او عنایت می‌کند و مدد می‌رساند. همین‌طور که می‌دانید، صدویست و چهار هزار پیامبر آمده‌اند تا ما را بهشتی کنند و به استكمال برسانند، اما علاوه بر ایشان، آنچه باید توجه کنید، این روحانیت مُبَلِّغ است که همیشه بوده است. از زمان حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ تا الان بوده و تا ظهور و حتی در زمان ظهور هم مبلّغین هستند و امر تبلیغ، تمام‌شدنی نیست. مجموع این مبلّغ‌ها، بالاخص در دین اسلام، میلیون‌ها نفر می‌شوند. روحانیت در سایه لطف و عنایت پروردگار، نقش تبلیغی مهمی را بر عهده دارند و خداوند امر کرده که ما را بهشتی کنند.

از جهت دیگر هم، خداوند متعال برای اجتناب از گناه، به کسی که در راه بیفتد، توفیق می‌دهد؛ بنابر این خداوند بهشت را برای ما خلق کرده و مُبَلِّغ هم برای ما فرستاده تا با اختیار خود، از اهل بهشت بشویم. این جمله استاد بزرگوار ما حضرت امام عَلَيْهِ السَّلَامُ، جمله شیرینی است که می‌فرمودند: قبل از اینکه انسان به این دنیا بیاید، اول، پیامبر آمد. یعنی حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ به عنوان پیامبر آمد و بعد هابیل و قابیل پیدا شدند. بعد حضرت امام می‌فرمودند: خدا اینقدر مهربان است که کسی را زیر نظر کفر پرورش می‌دهد تا کم‌کم قدرت پیدا می‌کند و او را زیر نظر پیغمبر خدا یعنی حضرت شعیب عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرستد و دوازده سال تربیت می‌کند و بعد با زحمت‌ها و مشقت‌ها که پیامبر شد،

خطاب می شود برو و این فرعون را هدایت کن. به قول حضرت امام، خدا سفارش فرعون را هم به حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام می کند که با تلطف و مهربانی با او حرف بزند:

﴿فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَحْشَىٰ﴾^۱

من دوست دارم این فرعون بهشتی شود و از خرفت بازی دست بردارد. به قول حضرت امام، خدا ما را این گونه خلق کرده و این گونه هدایت می کند برای اینکه به سعادت ابدی برسیم که هیچ غم و غصه و مشقت و المی در آن نباشد. لذا قرآن کریم می فرماید جهنمیان وقتی به جهنم می روند، دور هم با هم حرف می زنند و کتک کاری هم می کنند و حرف های نامربوط می زنند و به یکدیگر می گویند: تو من را جهنمی کردی! آنگاه خطاب می شود هر دوی شما بدبخت هستید و بسوزید. جهنمیان می گویند:

﴿لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾^۲

ما عقل نداشتیم که به جهنم آمدیم و الا اگر عقل داشتیم، به جهنم نمی آمدیم. جهنم از آن بی فکرها و غافل هاست. قرآن می فرماید: جهنم از برای آدم های غافل و هوی پرست است:

﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا

۱. طه، ۴۴: «و با او سخنی نرم گوید، شاید که پند پذیرد یا بترسد.»

۲. الملک، ۱۰: «اگر شنیده [و پذیرفته] بودیم یا تعقل کرده بودیم در [میان] دوزخیان نبودیم.»

يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ
بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ^۱

اگر در دنیا غفلت و بی توجهی نباشد، چرا جهنم باشد؟! ما برای بهشت خلق شده ایم، البته خود باید بهشتی شویم و اگر بهشتی نشویم، پشیمانی بسیاری در پی دارد؛ لذا در روایات می خوانیم و قرآن هم دلالت دارد که یکی از عذاب های بزرگ جهنمیان، غصه خوردن است از اینکه چرا جهنمی شده اند و در حالی که می توانستند بهشتی شوند، اما چرا نشدند و با یک هوی و هوس، خود را به ذلت و بدبختی کشاندند؟! یکی از غصه های اهل جهنم همین است که چرا با این همه مشقت و زحمت در دنیا، باز هم دنیا را گرفتند و به عبارت دیگر جهنم را قبول کردند و بهشت را رها ساختند؟! به همین دلیل وقتی با هم می نشینند، می گویند: ما دیوانه بودیم و الا اگر عقل داشتیم، به جهنم نمی آمدیم و جهنم را پیش تر خود تهیه نمی کردیم.

شاعر چه عالی گفته:

هرچه می کاری همه روزه بنوش هرچه می بافی همه روزه بیوش
این سخن های چو مار و کژدمت مار و کژدم می شود گیرد دمت

۱. الأعراف، ۱۷۹: «و در حقیقت، بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده ایم. [چرا که] دل هایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی کنند، و چشمانی دارند که با آن ها نمی بینند، و گوش هایی دارند که با آن ها نمی شنوند. آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه ترند. [آری،] آنها همان غافل ماندگانند.»

همه چیز را خودمان تهیه می‌کنیم. خود ما هستیم که این سخن‌های همچون مار و کژدم و این سخن‌هایی که آبروی مردم را برای هیچ می‌برد، یعنی غیبت‌ها و شایعه‌ها و دروغ‌ها و بالاخره این دنیا را به جای لذت بهشت قبول می‌کنیم.

اگر چشم بصیرت باشد و انسان به این دنیا نگاه کند، دنیای حرام، بدتر از هر نجاستی است. فرد مؤمنی رفیق مرحوم آقای دستغیب رحمته الله بوده و این دو خیلی با هم رفیق بوده‌اند. خدا درجات هر دو را که عالیست، عالی تر کند! این شخص گفته بود من دلم هوای امام زمان را کرد؛ لذا هرچه تلاش کردم، مقصود حاصل نشد. بنابراین اعتصاب غذا کردم تا خدمت آقا برسم؛ البته روزه می‌گرفتم. دو روز را روزه گرفتم و بعد از ظهر روز سوم کسی آمد و گفت: امام زمان به من فرموده تو را به مشهد ببرم و آنجا خدمت ایشان برسید. مقداری نان و کشمش و غذای مختصری تهیه کرده بود و بالاخره مرا از شیراز به قدمگاه برد. وقتی به قدمگاه رسیدیم، دیدم دوستانم از مشهد برگشته‌اند و دور هم برای صرف غذا جمع شده‌اند. از فردی که همراهم بود اجازه گرفتم که به رفقایم سری بزنم. وقتی وارد شدم، دیدم که غذای آن‌ها چلوخورش است، اما در عین حال، به شکل لجن و فضولات است. وقتی لقمه را در دهان می‌گذاشتند، این نجاست‌ها و لجن‌ها از دندان‌ها و دهان آن‌ها بیرون می‌ریخت. می‌گوید: ترسیدم و فرار کردم. آن آقا تبسمی کرد و گفت: با این غذاها می‌خواهید خدمت امام زمان هم برسید! بالاخره آن آقای مؤمن به مشهد رفت و در آنجا خدمت آقا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هم رسید.

مرادم اینجاست که این دنیای حرام، یعنی نجاست خواری. حال اینکه ما چشم بصیرت نداریم و متوجه حقیقت نیستیم، حرف دیگر است.

نقل کرده‌اند که خانمی بچه‌اش را گم کرده بود و هرچه این طرف و آن طرف زد، نتوانست او را پیدا کند. در آخر شب نزد یکی از بزرگان و علمای شهر رفت و گفت: من بچه‌ام را از تو می‌خواهم. آن مرد بزرگ هم مجبور شد نزد حکومت ظالم وقت برود درخواست کند که بچه را پیدا کنند. آن ظالم در حال غذا خوردن بود و به این عالم گفت: بیایید بنشینید و غذا بخورید و سپس شروع به اصرار کرد. وقتی ظالم اصرار کرد، آن مرد بزرگ یک مشت از برنج‌های او را برداشت و فشار داد، آنگاه خون از لابلاي انگشتان عالم بیرون ریخت. بالاخره عالم گفت: من خون بخورم یا پلو بخورم؟ این غذا، مال مردم است و خون مردم را در شیشه کرده‌ای و می‌خوری و می‌خواهی به خورد من هم بدهی؟!

حال اگر به دنیای حرام این گونه و حقیقی نگریسته شود، انسان چگونه می‌تواند آن بهشت را رها کند و این جهنم را بگیرد؟! لذا بالاترین جهنم‌ها همین دنیاست که ما نیز در همین دنیا، جهنم درست می‌کنیم. این سخن‌های چون مار و کژدم، مار و کژدم در جهنم درست می‌کند.

بنابر این همان گونه که بیان شد، لازم است انسان در شبانه‌روز، دو سه ساعت از عمر خود را برای بهشت صرف کند. اینکه مشهور شده برخی گفته‌اند که هشت ساعت عبادت و هشت ساعت کار و هشت ساعت استراحت، که معمولاً مردم هشت ساعت استراحتشان، یعنی گناه و هشت ساعت کار دارند،

آن هم با کم کاری و بیکاری و وقتی نوبت به عبادت می‌رسد، خسته می‌شوند و حالی ندارند که نماز بخوانند و به قول قرآن، نماز برایشان سنگین است؛ ما نمی‌گوییم هشت ساعت را صرف عبادت کنید، اما اگر انسان اقلأ دو سه ساعت از وقتش را صرف بهشت کند، آنگاه خدا این بهشتی را که توصیف آن را از نظر قرآن بیان کردم، حتماً به او می‌دهد؛ زیرا انسان خلق شده که با استفاده از نعمت‌های الهی، به بهشت برود.

در طول شبانه‌روز، یکی دوساعت روی مسائل اعتقادی کار کنید، به خصوص با توجه به اینکه اعتقادات شیعه، فولادین و ریشه‌دار بوده و به تعبیر، قرآن کریم، شجره طیبه قرآنی است:

﴿كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ﴾^۱

استدلال‌های اعتقادی شیعه، قوی و ریشه‌دار و شاخه‌دار و میوه‌دار است و اگر همگان، چه بی‌سوادها و چه باسوادها، در شبانه‌روز یک ساعت وقت روی اعتقادات بگذارند، از نظر اعتقادی به درجات بالایی می‌رسند و عقاید آنان، همان اعتقادی می‌شود که انسان را بدون حساب و کتاب به بهشت رهنمون می‌گردد. همان اعتقادی که باعث می‌شود در روز قیامت، مهر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام به پیشانی او بخورد و ملائکه او را زیر لوای حمد برده و از دست امیرالمؤمنین علیه السلام یا یکی از ائمه طاهرين علیهم السلام از آب کوثر بنوشد و به

۱. ابراهیم، ۲۴: «مانند درختی پاک است که ریشه‌اش استوار و شاخه‌اش در آسمان است.»

یک انسان کامل مبدل شود.^۱ راجع به عبادات نیز همین طور است، یکی دو ساعت وقت را روی عبادات بگذارید و بالاخره از گناه اجتناب کنید. مجموع این دستورات، یعنی اهمّیت دادن به عقاید، اهمّیت قائل شدن برای واجبات و مستحبات و در نهایت اجتناب از گناه، انسان را متقی می کند و قرآن کریم در آیات فراوانی وعده داده است که این گونه انسانی، بهشتی است و اصلاً بهشت برای او خلق شده است.

دو حربۀ دشمن برای براندازی تشیع

متأسفانه بسیاری از شیعیان، در اعتقادات خود، ناآگاهند و دشمن از این جهل و ناآگاهی، به سود خود بهره برده است. دشمن ابتدا از طریق جنگ نظامی وارد شد، مثل آن هشت سال دفاع مقدّس، ولی نتوانست هیچ غلطی بکند، وقتی دید از این طریق نمی تواند، با حربۀ فساد اخلاقی جلو آمد و تشیع را تضعیف کرد و این فساد اخلاقی، جوانها را تضعیف کرده است؛ اما باز هم نتوانست براندازی کند و اینک با دو حربۀ خطرناک دیگر وارد شده است:

یکی ایجاد «شبهات»، مخصوصاً برای جوانها و دانشگاهی ها، به حدّی که الان بیش از هزار رسانه به صورت شبانه روزی علیه تشیع کار می کنند. دشمن وقتی نمی تواند بگوید تشیع اشکال دارد، آنگاه شبهه ایجاد می کند. شبهات

۱. ر.ک: بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۲۱۱ تا ۲۱۹.

در دانشگاه‌ها و دبیرستان‌ها و در روزنامه‌ها و کتاب‌ها و در سایت‌ها آمده و کم‌کم برخی علیه شیعه و تشیع کتاب می‌نویسند. موفقیت دشمن در این امر، تقصیر خود ما و به دلیل اهمیّت ندادن به اعتقادات است. اگر شیعیان در شبانه‌روز یک ساعت روی اعتقادات خود کار کنند، شبهات دشمن خنثی می‌شود. قضیهٔ ایجاد و نشر شبهات، الان بدتر از سختی هشت سال دفاع مقدّس برای براندازی تشیع است و جوان‌ها باید مواظب این خطر باشند.

قضیهٔ دوّم، اینکه مسلمانان را به جان هم انداخته‌اند. مانند قضیهٔ داعش که از جانب صهیونیست‌ها که در رأس امور و مفسد هستند، برای نابود کردن تشیع، به راه افتاده است. این خطر دوّم، یعنی خطر امثال داعش و اسلام انحرافی، خطر بزرگی است و اگر به راستی جمهوری اسلامی نبود، اگر به راستی روحانیت و مراجع بزرگ و مخصوصاً مرجع بزرگ عراق، حضرت آیت‌الله سیستانی نبود، ما الان عراق نداشتیم. ما باید متوجّه و مواظب باشیم و همه باید وحدت خود را حفظ کنیم. اختلاف‌های موجود بین مسلمانان‌هاست که باعث ایجاد قضیهٔ امثال داعش است و اگر ما با هم متحد بودیم، الان قضیه‌ای به نام داعشی در دنیا نبود.

همچنین بارها گفته‌ام که ضربهٔ این تحریم‌های اقتصادی که به راستی امثال کشور ما و مسلمانان را فلج کرده است، به دلیل تفرقهٔ بین کشورهای اسلامی است. اگر همهٔ مسلمان‌ها با هم متحد بودند و این جمعیت تقریباً دو میلیاردی، دشمن را تحریم اقتصادی می‌کردند، یک ماه یا دو ماه طول نمی‌کشید که استکبار جهانی و از جمله امریکا ذلیل می‌شد. چاه‌های نفت و

قدرت اقتصادی آن، سلاح مفیدی در مبارزه اقتصادی بود که متأسفانه با وجود تفرقه، هیچ نفعی نداشت. اگر ما جداً با هم متحد بودیم، امریکا در مقابل ما متواضع و خوار و ذلیل بود؛ اما ما مسلمانان با هم اختلاف داریم و وضعمان به اینجا رسیده است.

الحمد لله جمعیت مسلمانان کم نیست، اما پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند زمانی بیاید که جمعیت زیادی هستید، اما متفرق و پراکنده اید:

«بَلْ أَنْتُمْ يَوْمٍ كَثِيرٌ وَلَكِنَّكُمْ غُثَاءٌ كُفَّاءِ السَّيْلِ»^۱

حال آنچه بحث ماست، قضیه شبهه‌هاست. دشمنان شبهه ایجاد می‌کنند تا شیعیان و به خصوص جوان‌ها را منحرف کنند؛ اما اگر جوانان در مدت شبانه‌روز، یک ساعت راجع به تشیع و عقاید خود کار کنند، آنگاه اگر دنیا پشت به پشت یکدیگر کند، نمی‌تواند ذره‌ای به عقیده جوان ضربه بزند. جوانان عزیز! اگر کسی بر اثر شبهه، منحرف و گمراه شد، بداند که تقصیر خود اوست؛ یعنی اعتقادات درونی‌اش ریشه‌دار و مستحکم نبوده و نمی‌توانسته روی آن استدلال کند و الا تشیع، مکتبی نیست که با شبهه و خدشه نابود شود و به قول قرآن شریف، شجره طیبه قرآنی است.

تشیع و ایمان یک فرد، مانند یک درخت عالی با ریشه‌ای عالی و شاخه‌هایی بالا و پر از میوه است، اما اگر ناگهان چند کرم در این درخت پیدا شود و با

۱. سنن أبي داود، ج ۲، ص ۳۱۳: «بلکه شما در آن روز زیاد هستید، اما مانند خاشاک روی سیل و کف

روی آب، متفرق و پراکنده هستید.»

آن مقابله نشود، درخت را نابود می کند. علاوه بر اینکه میوه‌ها را نابود و کرم زده می کند، کم کم ریشه خود درخت را هم می خشکاند.
قرآن کریم، تشیع را اینگونه معرفی کرده است:

﴿الْم تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ
أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ، تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ
رَبِّهَا﴾^۱

دشمنان برای نابودی این شجره طیبه، کرم‌های شبهه را در آن پراکنده می کنند و کم کم جوان‌های ما در صورت بی توجهی، در تشیع خود سست می شوند؛ بنابر این برای رفع این مشکل، باید کار کرد و تلاش و توجه ویژه‌ای داشت.

۱. ابراهیم، ۲۴ و ۲۵: «آیا ندیدی خدا چگونه مثل زده: سخنی پاک که مانند درختی پاک است که ریشه‌اش استوار و شاخه‌اش در آسمان است؟ میوه‌اش را هر دم به اذن پروردگارش می دهد.»



فصل سوّم

هدف ۳:

ارتقاء به مقام عبودیت و بندگی

درس گفتار بیست و سوم: قدم گذاشتن در راه عبودیت



همه عالم وجود برای انسان خلق شده و انسان برای خداست. حال این عبارت «وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي» یعنی چه؟! گفتم يك معنای «تو برای من» این است که ما به مقام وصول و شهود برسیم، به مقام قرب الهی نائل شویم و تا خدا خدایی می‌کند، در این حرم و در این سیر باشیم که اهمیت هر لحظه آن نزد اهل دل، از دنیا و آنچه در دنیاست، بیشتر است.

معنای دوّم آن، که همان هدف دوّم از خلقت انسان است، اینکه خدا ما را ساخته تا به بهشت برسد. آنجا که هرچه بخواهیم، هست و هرچه نخواهیم، نیست. لذتی که صد درصد لذت است، درد و المی به همراه ندارد و تا خدا خدایی می‌کند، پابرجا و دائمیست.

بحث این جلسه به بعد، به خواست پروردگار عالم و لطف حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، راجع به هدف سوّم در خلقت انسان، یعنی مقام عبودیت و بندگی است.



اقسام کلی عبادت

سوّمین هدف از اهداف خلقت انسان، آن است که خداوند متعال انسان را برای عبادت خلق کرده است:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۱

قرآن می‌فرماید: ما این انسان را خلق نکردیم، مگر برای اینکه به «مقام عبودیت» برسد و عبادت کند.

عبادت دو قسم است: یک قسمت رابطه با خداوند متعال و یک قسمت رابطه با خلق خداست. قرآن کریم راجع به هر دو قسم، آیات فراوانی دارد. در آیات اول سوره بقره می‌فرماید عبادت این است:

۱. الذاریات، ۵۶: «و جنّ و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند.»

﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ

يُنْفِقُونَ﴾^۱

متّقین کسانی هستند که بعد از ایمان به غیب، از یک جهت با مثل نماز با خداوند متعال رابطه دارند و از سوی دیگر با مثل خدمت به خلق خدا، با مردم مرتبطانند؛ لذا برای کسانی که توجّه دارند، بالاترین لذّت‌ها، همین رابطه با خدا و رابطه با مردم است.

الف) رابطه با خداوند متعال

در روایتی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم که فرمودند:

﴿لَرَكْعَتَانِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا﴾^۲

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌فرمایند اگر تمام عالم هستی یک طرف و به من بگویند تمام عالم هستی را به تو می‌دهیم اما دو رکعت از نماز شبت را نخوان، من حاضر نیستم. یعنی نزد پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام و نزد امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام و کسانی که توجّه به این مطالب دارند، بالاترین لذّت‌ها همین عبادت است. این روایت را دست کم نگیرید که حضرت می‌فرماید دو

۱. البقرة، ۳. «آنان که به غیب ایمان می‌آورند، و نماز را بر پا می‌دارند، و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند.»

۲. علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۶۳: «دو رکعت نماز در دل شب، نزد من از دنیا و آنچه در آن است، دوست‌داشتنی‌تر است.»

رکعت نماز شب برای من از عالم هستی بالاتر است؛ اگر پیامبر لذت روحی راجع به نماز شب نداشتند، چه معنایی داشت که قیمتش برای ایشان از عالم هستی بالاتر باشد؟ معلوم می‌شود که این‌ها لذت خاصی از عبادت می‌برده‌اند.

بالاترین لذت‌ها رابطه با خداست؛ کسانی که این معانی را درک می‌کنند، لذت خواندن یک صفحه قرآن برایشان بیشتر از هر لذتی است که فرض کنیم. سر و کار داشتن با خداوند سبحان، از دنیا و آنچه در دنیا است، ارزشمندتر است. ما خلق شده‌ایم برای اینکه اینگونه لذت‌ها درک کنیم.

لذت همه حیوان‌ها اینست که بچرند و از نظر جسمی بخورند و استراحت کنند و ارضای غریزه جنسی نمایند؛ اما لذت حقیقی انسان این نیست؛ این گونه لذات، لذت تبعی است و به جسم او مربوط است. این انسان روح دارد و روح نیز لذت‌هایی دارد و لذت روح، رابطه او با خداست؛ اینکه بتواند در دل شب دو رکعت نماز بخواند و نماز اول وقت داشته باشد. اگر مثلاً به سلمان فارسی بگویند تمام دنیا از آن تو و نماز اول وقت نخوان، او حاضر نیست؛ و ما سراغ داریم افرادی را که جداً چنین هستند. اگر یک شب نماز شبشان تعطیل شود، مثل اینست که بچه‌اش مرده باشد. راجع به مستحبات چنین هستند، چه رسد به واجبات.

زینب مظلومه علیها السلام در مسافرت کربلا و حتی در شام عاشورا، نماز شبش تعطیل نشد. اگر این لذت روحی نبود و اگر ارزش این لذت از دنیا و آنچه در دنیا است، در پیش مثل حضرت زینب علیها السلام بالاتر نبود، چه قدرتی

می توانست در شام عاشورا با داغ شش برادر و آن صحنه عاشورا و اسارت در زیر دست درتده‌ها، یا در پشت دروازه کوفه، نماز شب بخواند؟ چه کسی می توانست در خرابه شام نماز شب بخواند!

اگر به راستی انسان برسد به آنجا که امام حسین علیه السلام به او بگوید: التماس دعا، این از نماز قدرت می گیرد. امام حسین علیه السلام وقتی برای وداع با اهل حرم آمده بودند، حرف آخرشان با حضرت زینب علیها السلام این بود که زینب! در نماز شب هایت التماس دعا. این سرّی بین امام حسین علیه السلام و بین حضرت زینب علیها السلام است. حقایقی است که ما خیلی درک نمی کنیم و قرآن کریم می فرماید باید به این وادی وارد شوید و راجع به معنویات، درک و فهم پیدا کنید.

اگر تاریخ وقایع کربلا را بخوانید، می بینید که سفر کربلا، بسیار سخت و دشوار بوده و از نظر جسمی، تحملش مشکل بوده است، اما در این راه، نه تنها نماز اول وقت زینب علیها السلام، بلکه نماز شبش، حتی اگر مجبور باشد به صورت نشسته بخواند، ترک نشده است.

انسان برای اینکه چنین لذت‌هایی را بچشد، خلق شده است. لذا اگر توجه داشته باشد، نماز برایش یک مکالمه و معاشقه می شود. وقتی حمد و سوره می خواند، توجه دارد و می یابد و می شنود که خدا با او حرف می زند. برای اینکه حمد و سوره کلام خداست و او در نماز، این کلام الله را می خواند، یعنی خدا با زبان این فرد، با او حرف می زند. حال اگر کسی چنین فهم و شعور راجع به همه عبادات داشته باشد، لذت خیلی بالاست.

اگر بزرگی به شما تلفن کند، این خاطره عجیبی برای شما می شود و هر کجا

نشستید، این خاطره را تعریف می کنید. حال خدا در روز پنج مرتبه با ما حرف می زند، اما گوش شنوا نداریم. گوش دل و گوش انسانی می خواهد تا سخن خداوند را بشنود و انسان خلق شده تا این گوش را پیدا کند و صدای خداوند سبحان را بیابد. در نماز پس از آنکه سخن خداوند را شنید، با عباراتی مثل «سبحان ربی العظیم و بحمده» و «سبحان ربی الاعلی و بحمده»، با پروردگار متعال حرف می زند و اگر به راستی توجه داشته باشد، توجه خدا را می یابد.

در دعاها این گونه مطالب و حرف ها، فراوان وجود دارد و یکی از اسرار دعاها شیعه که اهل سنت از آن محرومند، همین است که در دعاها به معارف گوناگون مرتبط با انسان پی برده می شود و از آن جمله، همین موضوع گفتگوی دو جانبه انسان با خداست. یعنی ائمه طاهیرین علیهم السلام به صورت دعا به شیعیان یاد داده اند که انسان برای چه خلق شده است.

مناجات شعبانیه از جمله این ادعیه است که اهل دل عاشق آن هستند و می گویند همه اهل بیت علیهم السلام این مناجات را می خوانده اند. مناجات کننده در وسط مناجات شعبانیه می گوید: خدایا حالی به من بده تا وقتی من با تو مناجات می کنم و تو با من مناجات می کنی، هر دو را بیابم.

در دعاها گاهی عبارت «نادیته» به کار رفته است و گاهی عبارت «نادیته»؛ در مناجات شعبانیه می گویند «نادیته»، یعنی خدا با او حرف می زند. به عبارت دیگر می گوید خدایا من دعا می کنم که بیابم که با تو حرف می زنم و من رسیده ام به آنجا که تو هم جواب مرا بدهی و بگویی لیک، ثم لیک.

انسان باید به این مرتبه در عبادت برسد که کلام الهی را با گوش دل بشنود، بشنود که خداوند سبحان می گوید آفرین بر تو با این نماز شبت و آفرین بر تو با این دعا و ثنایت.

قرآن کریم می فرماید که نمی توانید این مقام ها و لذات را درک کنید، مگر اینکه به آن برسید:

﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ، فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءٍ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۱

افرادی هستند که در دل شب، به خواب پشت پا می زنند و مناجات آن ها شروع می شود و گاهی رحمت و گاهی خشوع و بالاخره مقام عظمت الهی را می یابند. بعد قرآن می فرماید: هیچکس نمی تواند لذت این ها را درک کند که چه نور چشم و چه لذتی برای این انسان است، مگر کسی که اهلش باشد و خود، به این مقام رسیده باشد. آنگاه نظیر تشنه ای که آب می خورد و لذت می برد و سیراب شدن را می یابد، این هم بیابد که خدا با او حرف می زند و او با خدا حرف می زند؛ به این «عبادت» می گویند که قرآن کریم، هدف خلقت انسان را درک این مقام و مرتبه، معرفی کرده و می فرماید:

۱. السجدة، ۱۷ و ۱۶: «پهلوهایشان از خوابگاه ها جدا می گردد [و] پروردگارشان را از روی بیم و طمع می خوانند، و از آنچه روزیشان داده ایم انفاق می کنند. هیچ کس نمی داند چه چیز از آنچه روشنی بخش دیدگان است به [پاداش] آنچه انجام می دادند برای آنان پنهان شده است.»

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۱

خداوند سبحان انسان را خلق کرده برای اینکه عبادت کند. لذت این عبادت، از جنس لذت بهشت نیست؛ بلکه بهشت معمولی برای طبقه اول، همان خورد و خوراک‌هاست، اما در بهشت اینان، عبادت و خضوع و خشوع لذت‌بخش است؛ یعنی همین‌طور که اینجا با خداوند رابطه دارند، در آنجا رابطه بالاتر و مستحکم‌تر و لذت‌بخش‌تر است.

مرحوم دیلمی رحمته الله در ارشادالقلوب روایتی نقل می‌کند که روایت عجیبی است و می‌فرماید: در بهشت، بهشتیان منغمر در عالم وحدت هستند. به اندازه‌ای به بهشت و نعمت‌های آن بی‌توجه‌اند که بهشت از دست این‌ها شکایت می‌کند. بهشت و حورالعین و جنات و نهرهای جاری و آن لذت‌ها که دائمی و بالا هستند، می‌گویند: خدایا تو ما را برای این انسان خلق کرده‌ای، اما او هیچ اعتنایی به ما ندارد. خداوند متعال جواب بهشت را می‌دهد و می‌فرماید: بنده‌هایم منغمر در عالم وحدت هستند و از این حالتی که برایشان پیدا شده لذت می‌برند، بگذارید بنده‌ام با من حرف بزند و من با بنده‌ام حرف بزنم. بعد می‌فرماید: من نظرها به این افراد دارم و در هر نظری، به آن‌ها سعه وجودی می‌دهم. حال در این روایت کتاب ارشاد می‌فرماید در هر روز هفتاد مرتبه، اما معلوم است که هر روزش نظرهاست و بالاخره می‌فرماید من در بهشت به بنده‌هایم نظر دارم و در هر نظری به آن‌ها سعه وجودی و مقام تقرب و

۱. الذاریات، ۵۶: «و جنّ و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند.»

استکمال می‌دهم.^۱

اینطور نیست که استکمال فقط در این دنیا باشد، بلکه در آخرت استکمال بالاتر و سریع‌تر است. این‌گونه عبادات مختص این دنیا نیست و تا خدا خدایی کند این‌ها در عبادت و لذت هستند. این عبادت‌ها هر لحظه موجب استکمال این افراد است و موجب رسیدن به مقام قرب الهیست و این لذت خیلی بالاست. همین لذت‌هاست که کم‌کم این افراد را به مقام وصول و شهود می‌رساند و ما باید این لذت‌ها را پیدا کنیم. ما که تابع امام حسین علیه السلام هستیم و شوق کربلا در وجودمان فراگیر است، باید در معنویات غوطه‌ور شویم و امام حسین علیه السلام را از این نظر هم بشناسیم.

همه شما برای این روزه گریه کرده‌اید که امام حسین علیه السلام در روز عاشورا، زخمی و خون‌آلود در گودال قتلگاه افتاده بودند، اما در عین حال، با صورتی برافروخته مناجات می‌کردند و می‌فرمودند: «يَا إِلَهِي صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ وَلَا

۱. *ارشاد القلوب*، ج ۱، ص ۲۰۰: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ قَصْرًا مِنْ لَوْلُؤٍ فَوْقَ لَوْلُؤٍ وَ دَرَّةٍ فَوْقَ دَرَّةٍ لَيْسَ فِيهَا قَصْمٌ وَلَا وَصْلٌ فِيهَا الْخَوَاصُّ أَنْظَرُ إِلَيْهِمْ كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً فَأَكَلْتُمُهُمْ كُلَّمَا نَظَرْتُ إِلَيْهِمْ وَ أَزِيدُ فِي مَلِكِهِمْ سَبْعِينَ ضِعْفًا وَ إِذَا تَلَدَّدَ أَهْلُ الْجَنَّةِ بِالطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ تَلَدَّدُوا أَوْ لَيْتَكَ بِذِكْرِي وَ كَلَامِي وَ حَدِيثِي - در بهشت قصریست از لؤلؤ و در، و آن جایگاه خواص (از بندگان من) است، و در هر روز هفتاد مرتبه به ایشان نظر می‌کنم و با ایشان سخن می‌گویم، و در هر یک مرتبه که بایشان نظر نمایم قصرهای ایشان را هفتاد برابر می‌کنم؛ اهل بهشت به نعمت‌های بهشتی لذت می‌برند، و لیکن ایشان به ذکر و کلام و حدیث و سخن گفتن با من لذت می‌برند.»

مَعْبُودِ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ^۱ یا در راه کربلا می فرمودند: «رَضِيَ اللهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ»^۲ پس برای درک این معنویات امام حسین علیه السلام نیز تلاش کنید. همه این ها عبادت است و مقام وصول و شهود است. اگر ما یک قطره از دریای معنویت امام حسین علیه السلام را پیدا کنیم، آنگاه دو رکعت نماز صبح، برایمان از دنیا و آنچه در دنیا است، ارزشمندتر می شود.

اگر کسی این معنویات را درک کند، نماز شب که قرآن درباره آن می فرماید در اثر آن، انسان به «مقام محمود» می رسد،^۳ بالاترین لذت ها برای نماز گزار می شود و خواب را از چشمان اهل آن به در می برد:

﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ﴾^۴

هیچ کس هم نمی تواند کنه این لذت را درک کند:

﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا

يَعْمَلُونَ﴾^۵

۱. ینابیع الموده، ج ۳، ص ۸۲

۲. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷.

۳. الاسراء، ۷۹: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» - و پاسی از شب را زنده بدار، تا برای تو [به منزله] نافله ای باشد، امید که پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند.»

۴. السجدة، ۱۶: «پهلوهایشان از خوابگاه ها جدا می گردد.»

۵. السجدة، ۱۷: «هیچ کس نمی داند چه چیز از آنچه روشنی بخش دیدگان است به [پاداش] آنچه انجام

می دادند برای آنان پنهان شده است.»

(ب) رابطه با مردم (مواسات)

قسم دوم از عبادت، «قانون مواسات» است. یعنی انسان به سطح و مرحله‌ای برسد که مانند حیوانات خودمحور و خودخور و خودخواه نباشد. حیوان‌ها خودخور و خودمحور هستند و فقط به فکر خودشان یا حداکثر به فکر خود و بچه‌هایشان هستند؛ اما انسان‌ها در زندگی قانون مواسات دارند. معنای مواسات آن است که همین‌طور که خود فرد غذایی می‌خورد و لذت می‌برد، به دیگران نیز بخوراند و بداند لذتش بالاتر از غذا خوردن خود اوست. بیش از هزار آیه در قرآن و بیش از چندین هزار روایت از اهل بیت علیهم‌السلام داریم که می‌فرمایند مؤمن کسی که قانون مواسات دارد؛ یعنی آنچه برای خود می‌خواهد، برای دیگران نیز می‌پسندد و آنچه برای خود نمی‌پسندد برای دیگران نیز نمی‌خواهد:

«يُحِبُّ لَهُ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ، وَيَكْرَهُ لَهُ مَا يَكْرَهُ لِنَفْسِهِ»^۱

مرحوم کلینی رحمته‌الله در کتاب کافی، حدود پانصد روایت اینگونه و با همین مضامین از ائمه طاهرین علیهم‌السلام نقل می‌کند که شیعه کسی است که دوست دارد دیگران هم مانند خودش در رفاه و آسایش باشند و آنچه برای خود ناپسند می‌داند، برای دیگران نیز ناپسند می‌شمارد.^۲ انسان باید لااقل به همین مقدار

۱. الامالی الطوسی، ص ۴۷۸: «دوست بدارد برای او آنچه را برای خود دوست می‌دارد و بد بداند

برای او آنچه را که برای خود بد می‌داند.»

۲. ر.ک: الکافی، ج ۲، ص ۱۶۳ تا ۲۱۱ و ص ۶۳۵ تا ۶۷۲.

که وقتی گرسنه است و خودش غذا می‌خورد، به فکر دیگران نیز باشد و دیگران را سیر کند.

لذت بردن از خدمت به خلق

انسان باید از عبادت، چه رابطه با خدا و چه رابطه با مردم، لذت ببرد. کسی که به فکر رفع گرسنگی دیگران باشد، از سیر کردن آنها لذت می‌برد. لذت سیر کردن دیگران، برتر و بیشتر از لذت سیر کردن شکم خود است. سوره مبارک «هل اتی» برای همین نازل شده که پنج تن آل عبا، روزه بودند و حضرت زهرا علیها السلام افطاری آنها را که یک نان جو بود، تهیه کرده بودند، اما همان نان هم نخوردند و به دیگران دادند:

﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾^۱

بار اول نان را پختند و به گدا دادند. دوباره نان تهیه کردند و به اسیر دادند. دفعه سوم نان را به یتیم دادند. قرآن می‌فرماید در حالی که خودشان احتیاج شدید به این غذا داشتند و افطاری آنها بود، اما همین افطاری را پیغمبر و امیرالمؤمنین و حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین علیهم السلام نخوردند و دیگران را بر خودشان مقدم داشتند. این گونه ایثارها لذت دارد، اما ما خیلی متوجه این لذات نیستیم و سببش اینست که روی آن کار نکرده‌ایم. اگر کسی راجع به رابطه با خداوند مثل نماز و راجع به انفاق و رابطه با مردم،

۱. الانسان، ۸: «و به [پاس] دوستی [خدا]، بینوا و یتیم و اسیر را خوراک می‌دادند.»

این گونه عمل کند، خدا متعال لذت‌ش را عنایت می‌کند و کم‌کم این گونه لذات برای او پیدا می‌شود.

همه شیعیان و بلکه همه انسان‌ها، به وجود امیرالمؤمنین علیه السلام و نهج البلاغه او افتخار می‌کنند. امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه‌ای به استنادارشان می‌نویسند که من به عنوان امام شما، در تمام مدت عمرم، به دو قرص نان جو و دو لباس ساده اکتفا کرده‌ام و بعد می‌فرمایند نمی‌خواهم شما چنین کنید و نمی‌توانید چنین باشید، اما لا اقل با ورع و تلاش و سخت‌کوشی کمکم کنید.^۱ در این عبارت، امیرالمؤمنین علیه السلام از ما کمک خواسته‌اند و باید به هر اندازه بتوانیم، پاسخگوی درخواست ایشان باشیم.

لذت امیرالمؤمنین علیه السلام اینست که بتواند با وجود همه مشکلات، در خطبه نماز جمعه در مقابل خوارج نهروان و دشمنان داد بزند و بگوید ای مردم! من در این چند سال حکومتم، اقتصاد اسلام را پیاده کردم و یک نفر نیست که احتیاجات ضروری زندگی‌اش را نداشته باشد و همگان از نظر خوراک و پوشاک و مسکن و ازدواج تأمین شده‌اند. امیرالمؤمنین علیه السلام در آن خطبه می‌فرمایند: ای مردم! اینک یک نفر فقیر در کوفه نیست و حتی برای شما از

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۵: «إِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اِكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِيهِ وَمِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصِيهِ أَلَا وَإِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ وَلَكِنْ أَعِينُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ وَعَقْفَةٍ وَسَدَادٍ - آگاه باش! امام شما از دنیای خود به دو جامه فرسوده، و دو قرص نان رضایت داده است، بدانید که شما توانایی چنین کاری را ندارید اما با پرهیزکاری و تلاش فراوان و پاکدامنی و راستی، مرا یاری دهید.»

فرات آب آشامیدنی آوردم.^۱ معلوم می شود در آن زمان، از طریق لوله کشی یا راه دیگر، آب را به همه شهر رسانده بودند. ما نیز اگر مدعی محبت و ولایت این امام هستیم، باید به گونه ای تلاش کنیم که مثلاً یک نفر فقیر در شهرمان نباشد و الا شیعه حسابی نیستیم.

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بارها روی منبر می فرمودند:

«مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتُمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»^۲

چنان که انسان به فکر خود و فرزندان خویش است و با تلاش فراوان، در پی فراهم کردن جهیزیه و وسائل ازدواج و رفاه ایشان است، همین گونه هم باید به فکر دخترها و پسرهای مردم باشد و الا مسلمان نیست. امکان ندارد شیعه امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام به فکر زندگی و دختر و پسر خودش باشد، ولی ملاحظه دیگران را نکند و آنان در سختی و مشقت باشند.

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام از شما شیعیان این درخواست را داشته اند و به شما می فرمایند:

«أَعْيُنُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ وَعِقَّةٍ وَسَدَادٍ»^۳

۱. بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۳۲۷: «مَا أَصْبَحَ بِالْكَوْفَةِ أَحَدٌ إِلَّا نَاعِمًا إِنْ أَدْنَاهُمْ مَنَزِلَةٌ لِيَأْكُلَ الْبُرَّ وَ يُجْلِسُ فِي الظِّلِّ وَ يَشْرَبُ مِنْ مَاءِ الْفُرَاتِ - همه مردم کوفه اکنون دارای وضعیتی خوبی هستند، حتی پایین ترین افراد، نان گندم می خورد، خانه دارد، و از آب گوارای فرات استفاده می کند.»

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۶۳: «هر که صبح کند و بامور مسلمین همت نگمارد مسلمان نیست.»

۳. نهج البلاغه، نامه ۴۵: «مرا با ورع و کوشش در عبادت و پاکدامنی و درستی یاری کنید.»

به هر اندازه که می‌توانید، دیگران را کمک و یاری دهید، این کار در حقیقت کمک به امیرالمؤمنین علیه السلام است.

امیرالمؤمنین علیه السلام در طی بیست و پنج سال به اصطلاح خانه‌نشینی، بیکار نبودند و مزارع فراوانی را به دست مبارک خود آباد و احیا کردند. فردی امیرالمؤمنین علیه السلام را دید که باری به همراه دارند. از حضرت پرسید که چه چیزی همراه خود دارید؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند یک نخلستان ان شاء الله. بعد همه دانه‌های خرما را با دست مبارک خود کاشتند و آن را آبیاری کردند و پای هر درختی که آبیاری می‌کردند، دو رکعت نماز می‌خواندند. بعد هم آن نخلستان برای ضعفا و فقرا و بیچارگان، وقف می‌کردند.^۱

راوی نقل می‌کند که امیرالمؤمنین علیه السلام قنات می‌گنند. ظهر هنگام از قنات بیرون آمدند به من فرمودند غذا چه همراه داری؟ گفتم مقداری کدوی پخته. حضرت فرمودند آن را حاضر کن. پس کدوی پخته را در مقابل ایشان آوردم و آن حضرت اول دست‌های خود را شستند و کدوی پخته را با دست مبارک می‌خوردند، اما یک جمله هم داشتند و می‌فرمودند لعنت خدا بر

۱. الکافی، ج ۵، ص ۷۴: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: لَقِيَ رَجُلًا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ تَحْتَهُ وَ سَقَّ مِنْ نَوَى فَقَالَ لَهُ مَا هَذَا يَا أَبَا الْحَسَنِ تَحْتَكَ؟ فَقَالَ مِائَةٌ أَلْفِ عَدَقٍ إِنْ شَاءَ اللَّهُ! قَالَ فَعَرَسَهُ فَلَمْ يُعَادِرْ مِنْهُ نَوَاةً وَاحِدَةً - امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: شخصی امیرالمؤمنین علیه السلام را مشاهده کرد که بر روی جوالی پر از هسته خرما نشسته است. از حضرت سؤال کرد: این چیست که بر روی آن نشسته‌اید؟، امام علیه السلام فرمودند: یکصد هزار نهال خرما ان شاء الله! امام باقر علیه السلام فرمودند: حضرت علی علیه السلام هسته‌ها را کاشت و حتی یکی از آنها هدر نرفت و همه به درخت تبدیل شد.»

کسی که به واسطه شکم به جهنم برود:

«مَنْ أَدْخَلَهُ بَطْنُهُ فِي النَّارِ فَأَبْعَدَهُ اللَّهُ»

یعنی شکمی که می‌توان با کدوی پخته پر کرد، حیف نیست که انسان به واسطه آن به جهنم برود؟ وقتی حضرت غذا را خوردند، دو مرتبه درون قنات رفتند و با سختی و شدت شروع به کار کردند. ناگهان کلنگ به سنگی خورد و آب فوران کرد و آب فراوانی از قنات بیرون آمد. امیرالمؤمنین علیه السلام سریع از قنات بیرون آمدند و در حالی که هنوز پاهای مبارک ایشان در چاه و بدنشان بیرون از چاه بود، به من گفتند من این قنات را وقف کردم، پس قلم و دواتی برای ثبت بیاور. من قلم و دوات آوردم و در همان‌جا مولا مزرعه را برای فقرا و ضعفا و برای تقویت اسلام وقف کردند.^۱

امیرالمؤمنین علیه السلام از خدمت کردن، لذت می‌برند و آن لذت داعی می‌شود که با این خوراک اندک، مزارع بسیاری را آباد کنند و به فکر ضعفا و فقرا و بیچاره‌ها باشند. این گونه لذت‌ها، از لذت بهشت و نعمت‌های آن هم بالاتر است. برای مثل امیرالمؤمنین علیه السلام بالاتر از غذای بهشتی، آنست که بتواند گرسنه‌ای را سیر کند. آنگاه این سیر کردن دیگران، برای مولا امیرالمؤمنین علیه السلام همراه با لذت می‌شود.

۱. ربیع الابرار، ج ۵، ص ۳۴۶. همچنین ر.ک: مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۶۲؛ ج ۱۶، ص ۳۳۰؛

مناقب امیرالمؤمنین (الکوفی)، ج ۲، ص ۸۰ تا ۸۳

شخصی نزد پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و دید لباس ایشان کهنه است. پس دوازده درهم خدمت آن حضرت آورد که حضرت با آن لباسی تهیه کنند. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پول را به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ دادند تا پیراهنی برای ایشان تهیه نماید. حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز پیراهنی برای حضرت خریده و نزد ایشان آوردند. پیامبر چون دیدند لباس کمی تشریفاتی است، به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند اگر بشود آن را پس بدهی و لباس دیگری تهیه کنیم، بهتر است. امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نزد پیراهن فروش رفته و لباس را پس دادند و پول را گرفتند. سپس پیامبر همراه امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ به بازار رفتند. در بین راه، کنیزی را دیدند که نشسته و گریه می کند. پیامبر دلیل گریه او را جویا شدند. کنیز گفت اربابم چهار درهم به من داده تا با آن چیزی بخرم، اما گم شده و جرأت برگشتن ندارم. پیامبر چهار درهم از پول را به او دادند و فرمودند به خانه ات برگرد. پس به بازار رفتند و پیراهنی به قیمت چهار درهم خریدند. در همان هنگام برهنه ای را دیدند که درخواست لباس می کرد. پیامبر لباسی را که خریده بودند از تن درآوردند و به سائل پوشاندند. بعد از آن دومرتبه لباس دیگری به چهار درهم خریدند و بازگشتند. موقع برگشت، کنیز را مجددا دیدند که هنوز گریه می کند. حضرت پرسیدند چرا به خانه ات نمی روی؟ گفت دیر شده است و می ترسم اگر الان بروم، مرا بزنند. پیغمبر فرمودند تو حرکت کن من به دنبال می آیم. وقتی به خانه او رسیدند، در زدند و به اهل خانه سلام کردند. پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به اهل خانه فرمودند: این دختر دیر آمده و او را ببخشید.

اهل خانه گفتند یا رسول الله به برکت قدوم شما، کنیزک را در راه خدا آزاد کردیم. پیغمبر خداوند متعال را شکر کردند و فرمودند: چه پول مبارکی بود! دو نفر برهنه را پوشاند و کنیزی را هم آزاد کرد.^۱

این کارها برای پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لذت است و از بالاترین لذت‌هاست و لازم است ما در زندگی خود، آن را بچشیم. آن‌ها به راستی راه را پیموده‌اند و به مراتب والایی رسیده‌اند. ای کاش ما نیز لأقل مقدار از آن را بچشیم و حدّ اقل گاهی شباهتی به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام و معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام پیدا کنیم.

درس گفتار بیست و چهارم: سیر تکاملی در عبودیت



بحث درباره هدف از خلقت انسان بود و بیان کردیم که خلقت انسان، اهدافی دارد. اولین هدفی که بیان شد، درک مقام وصول و مقام شهود بود؛ دومین هدف از خلقت، بردن انسان به بهشت و آن مقامهای بی نظیر و حیات طیب و ابدی است؛ سومین هدف، دست یافتن به مقام عبودیت است که قرآن کریم درباره آن می فرماید:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۱

در جلسه قبل درباره مقام عبودیت و لذاتی که در این مقام و مرتبه نهفته است، مطالبی مطرح شد و اینک ادامه آن را بیان می کنیم.



۱. الذّٰرِيَات، ۵۶: «و جنّ و انس را نيافريدم جز براي آنکه مرا بپرستند.»

وجود برترین لذت‌ها در مقام عبودیت

اگر انسان در راه مستقیم عبادت قرار گیرد، بالاترین لذات برای اوست؛ رابطه با خداوند متعال، رابطه با خلق خدا و خدمت به ایشان و بالاخره مقام عبودیت، بالاترین لذات را برای فرد به همراه دارد. اینکه کسی بتواند ارتباطی با خداوند پیدا کند، ارزش آن ارتباط، برایش از دنیا و آنچه در دنیاست، بیشتر است؛ چنان که گفتیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرمودند:

«لَرَكْعَتَانِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا»^۱

اگر کسی بتواند گره‌ای از کار مردم بگشاید، چون بنده خدا هستند، بالاترین لذات و ثواب‌ها را نصیب خود می کند:

۱. علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۶۳.

﴿قَضَاءُ حَاجَةِ الْمُؤْمِنِ أَفْضَلُ مِنْ طَوَافٍ وَ طَوَافٍ حَتَّى عَدَّ

عَشْرًا﴾^۱

لذت در اثر مقام عبودیت، مقامی بس بلند و والاست؛ البته رسیدن به این مقام، از همین عبادات ظاهری شروع می‌شود. از همین نماز و روزه‌های معمولی و روزانه و از فروع دین شروع می‌شود تا کم‌کم عبادات او مانند عبادت خواص و برتر آنکه کم‌کم مانند عبادات اخص الخواص می‌شود. آنگاه یک لحظه عبادت، چه در ارتباط با مردم و چه در ارتباط با پروردگار، برای او از دنیا و آنچه در دنیاست، بالاتر است. هیچکس هم نمی‌تواند این لذت را درک کند، جز اینکه خودش اهل آن باشد:

﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا

يَعْمَلُونَ﴾^۲

آنگاه همین مناجات‌های در دل شب، برای او بالاتر از هر بهشتی است. به مقامی می‌رسد که ولو در حال شکنجه یا حبس و زندان باشد، اما ارتباط او با خداوند، برای او بالاترین لذات است.

وقتی موسی بن جعفر علیه السلام را به زندان بردند، حضرت مناجات می‌کردند و

۱. *الکافی*، ج ۲، ص ۱۹۴: «برآورده کردن حاجت مؤمن، افضل است از طواف و طواف و تا ده طواف را شمردند.»

۲. *السجدة*، ۱۷: «هیچ کس نمی‌داند چه چیز از آنچه روشنی‌بخش دیدگان است به [پاداش] آنچه انجام می‌دادند برای آنان پنهان شده است.»

می فرمودند: خدایا! جا و مکان و موقعیت خلوتی برای مناجات با تو می خواستم و الحمدلله پیدا شد:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعَلَّمُ أَنِّي كُنْتُ أَسْأَلُكَ أَنْ تُفَرِّغَنِي لِعِبَادَتِكَ اللَّهُمَّ وَقَدْ
فَعَلْتَ فَلَكَ الْحَمْدُ»^۱

در ارتباط با مردم و راجع به خدمت به خلق خدا، اگر بتواند، علاوه بر رعایت قانون مواسات، به کلّ مخلوقات کمک می کند. چنانچه یک بچه گنجشک یا بچه گربه‌ای را نجات دهد و سیر کند و خوشحال کند، برایش از همه چیز بهتر و لذّت‌بخش‌تر است.

یکی از لذّت‌های بهشتی‌ها همین مقام عبودیت است. در بهشت، نماز و روزه اصطلاحی نیست، اما نتیجه نماز و روزه هست و آن مقام خضوع و خشوع و رابطه با خدا و مکالمه با اوست. در بهشت، معاشقه و مکالمه با پروردگار هست و در هر مکالمه‌ای، یک سعه وجودی قرار دارد و قیمت سعه وجودی آن، از دنیا و آنچه در دنیا است، بالاتر است و تا ابد نیز این مقام عبودیت را دارد.

اینکه بعضی گمان کرده‌اند وقتی انسان مُرد، متوقف می شود، حرف درستی نیست. در قیامت هم توقف برای انسان ممنوع است. البته اگر کسی جهنمی باشد، ممکن است بگوییم متوقف شد، اما در بهشت و در راه مستقیم سیر به

۱. الارشاد، ج ۲، ص ۲۴۰: «بار خدایا تو میدانی که من جای خلوتی برای عبادت از تو خواسته بودم و

تو چنین جایی برای من آماده کردی، پس سپاس از آن توست (که حاجت مرا بر آوردی).»

سوی خدا، توقّف تا ابد ممنوع است. به تعبیر عوامانه، تا خدا خدایی می‌کند این فرد در مقام عبادت است. انسان در دنیا هم می‌تواند به مقامی برسد که بیابد در محضر خداست و آنگاه ادب حضور را مراعات می‌کند.

استاد بزرگوار ما حضرت امام علیه السلام بارها به ما نصیحت می‌کردند که همه جا محضر خداست و ادب حضور باید مراعات شود. این جمله از قرآن گرفته شده است. بالاتر از آن، همه جا محضر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است و ادب حضور باید مراعات شود. همه جا محضر ائمه طاهرين علیهم السلام است و ادب حضور باید مراعات شود:

﴿وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ

الْمُؤْمِنُونَ﴾^۱

معنای این آیه شریفه، در قرآن تکرار شده است و اینکه بعضی خیال کرده‌اند این آیات مربوط به دم مرگ و برزخ و قیامت است، اینطور نیست؛ زیرا در ادامه همین آیه می‌فرماید:

﴿وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ

تَعْمَلُونَ﴾^۲

۱. التوبة، ۱۰۵: «و بگو: [هر کاری می‌خواهید] بکنید، که به زودی خدا و پیامبر او و مؤمنان در کردار

شما خواهند نگرست.»

۲. التوبة، ۱۰۵: «و به زودی به سوی دانای نمان و آشکار باز گردانیده می‌شوید؛ پس شما را به آنچه

انجام می‌دادید آگاه خواهد کرد.»

ما از این گونه مطالب و آیات و تذکرات غفلت داریم. اگر کسی جداً بیفتد در راه مستقیم، آنگاه طولی نمی کشد که تمام وجودش، توجّه می شود و می یابد که همه جا محضر خداست. وقتی نماز می خواند نمازش یک مکالمه است و حمد و سوره که می خواند، می یابد که خدا با او حرف می زند. وقتی ذکر رکوع و سجده می گوید، توجّه خدا را به ذکرش می یابد. اگر به جایی رسیده باشد، معاشقه خود را با خداوند را می یابد. معلوم است که ارزش یک لحظه از این مکالمه و معاشقه، از دنیا و آنچه در دنیاست، بیشتر است. این مرتبه و مقام، فقط مربوط به دل شب و نماز شب نیست، بلکه مقامی دائمی است و همیشه توجّه دارد و خود را در همه جا محضر خداوند سبحان می یابد. در این صورت، انسان به مراتبی می رسد که نه تنها انسانها، بلکه همه موجودات را مربوط به خدا و صنع پروردگار خویش می داند و بنابر این، احترام خاصی برای آنها قائل است. اگر بتواند به آنها کمک می کند و بالاترین لذّات را می برد.

برخی از مصادیق عبادات معصومین علیهم السلام

یکی از لذّات بزرگ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این بود که بتواند یک نفر را به راه راست هدایت کنند. دلشان می تپید و گریه می کردند و زاریها داشتند برای اینکه چرا این مردم جهنمی می شوند و چرا هدایت نمی پذیرند و در گمراهی خود غوطه وورند.

مشرکان در برخورد با پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، اول با مماشات رفتار می کردند، اما نتوانستند ایشان را از دعوت خود منصرف کنند. سپس با تهدید برخورد کردند، اما باز هم موفق نشدند؛ بالاخره قانون وضع کرده و اراذل و اوباش را تحریک کردند که هرگاه پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از منزل بیرون می آیند، ایشان را سنگ باران کنند. دستور داده شده بود که سنگ را به ساق پای حضرت بزنند و به سر ایشان نزنند.

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گاهی از شدت سنگ باران، به خانه برمی گشتند و آن‌ها خانه را سنگ باران می کردند. گاهی به مسجد الحرام فرار می کردند و چون آنجا مکان امن بود، اراذل و اوباش متفرق می شدند. گاهی هم از دست این افراد به سمت بیابان فرار می کردند. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام و حضرت خدیجه عَلَيْهَا السَّلَام هر دو به دنبال ایشان این طرف و آن طرف را می گشتند و ایشان را مثلاً زیر سنگ یا خاری پیدا می کردند و می دیدند در حالی که زخمی شده‌اند، اما زمزمه دارند و می گویند: خدایا دلم برای این مردم می سوزد؛ خدایا! بر این‌ها خرده نگیر، این‌ها نادانند؛ خدایا! اگر می خواهی دل من خوشنود شود، اینان را هدایت کن.^۱

بیست و سه سال روش پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این گونه بوده است؛ وقتی در رابطه با دشمن می فرمودند:

۱. ر.ک: بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۴۱.

«اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»^۱

آنگاه معلوم است که با دوست چگونه برخورد می کردند. این ها برای پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لذت بوده است. معلوم است وقتی سنگ به ساق پای پیغمبر بخورد و خون جاری شود، درد می آید و شکنجه است، اما پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در این حال، راز و نیاز با خدا را شروع می کردند و می فرمودند: من رحمة للعالمینم و آن ها جاهلند و نمی دانند؛ پس خدایا آنان را هدایت کن. بالاترین لذت برای پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ این بود که بتوانند بی نوایی را به نوا برسانند؛ بتوانند حاجتی از حاجت مندی بر آورند. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بعد از نماز مغرب و عشاء، شام مختصری می خوردند و زود می خوابیدند و نصف شب به آن طرف تا طلوع آفتاب بیدار بودند و به عبادت و رابطه با خداوند سبحان می پرداختند. نقل می کنند که شب هنگام، پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سر به سجده می گذاشتند و به اندازه ای گریه و زاری می کردند که جای سجده ایشان تر می شد. با خدا معاشقه و مکالمه داشتند و گاه می فرمودند:

«اللَّهُمَّ وَلَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا»^۲

۱. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در مواضع مختلفی، این عبارت یا مشابه آن را به کار می بردند که: «خدایا قوم مرا هدایت کن، زیرا آنها نمی دانند چه کار بدی می کنند»؛ از جمله پس از آزارها و شکنجه های مشرکان در مکه (بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۴۱)، در جنگ احد (مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۹۲) در فتح مکه (الخرائج والجرائج، ج ۱، ص ۱۶۴) و...

۲. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۷۵: «خدایا به اندازه یک چشم برهم زدن، مرا به خودم وا مگذار.»

خدایا مرا یک لحظه به خود وامگذار. یعنی خدایا این رابطه خیلی عالیست و یک لحظه‌اش اگر نباشد، خسارت است و خدایا! یک لحظه‌اش به دنیا و آنچه در دنیاست، ارزش دارد؛ خدایا! توفیق این رابطه را از من بگیر و توفیق این رابطه، همیشگی باشد: «اللَّهُمَّ وَلَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا».

به این حالات، مقام عبودیت و مقام خضوع و خشوع می‌گوییم که باید در وجود افراد، دائمی و همیشگی شود. در این حالت، با ارتباط با خداوند متعال یا ارتباط با مخلوقات خدا، اعم از انسان یا غیرانسان، لذت می‌برد و به هر اندازه بتواند جنبه یلی الخلقی را با جنبه یلی الربی توأم با هم داشته باشد، برای او لذت بیشتری خواهد داشت.

افرادی هستند که هیچ چیزی نمی‌تواند این‌ها را به خود مشغول کند و ذکر و ورد این‌ها خداست. این افراد دوام توجه دارند و دائم‌الذکر هستند. آنجا که وقت نماز است، نماز می‌خوانند و آنجا که وقت روزه است، روزه می‌گیرند و آنجا که وقت ذکر است، ذکر می‌گویند و آنجا که در ارتباط با مردم است، خدمت به خلق خدا دارند.

﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ، رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾^۱

۱. النور، ۳۶ و ۳۷: «در خانه‌هایی که خدا رخصت داده که [قدر و منزلت] آنها رفعت یابد و نامش در

هستند کسانی که جداً بالاترین لذت برای آن‌ها، مقام خضوع و خشوع است. هستند افرادی که بالاترین لذت برای آنان خدمت به خلق خداست. به قول باباطاهر:

خوشا آنان که الله یارشان بید به حمد و قل هو الله کارشان بید
خوشا آنان که دائم در نمازند بهشت جاودان بازارشان بید

سیره اهل بیت علیهم السلام نیز چنین بوده است. حضرت زهرا علیها السلام به اندازه‌ای نماز می‌خواندند که پاهای مبارکشا ورم می‌کرد^۱ و در کنار این عبادت، خدمت به خلق خدا داشتند، به حدی که سوره «هل اتی» در شأن حضرت زهرا علیها السلام و اهل بیت علیهم السلام نازل شده است:

﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا، إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَنُرِيدَ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا﴾^۲

این گونه افراد، حالات و لذاتی دارند. پروردگار عالم آنان را برای همین

آنها یاد شود. در آن [خانه]ها هر بامداد و شامگاه او را نیایش می‌کنند: مردانی که نه تجارت و نه داد و ستدی، آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و دادن زکات، به خود مشغول نمی‌دارد، و از روزی که دل‌ها و دیده‌ها در آن زیور و می‌شود می‌هراسند.»

۱. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۷۶: «مَا كَانَ فِي الدُّنْيَا أَعْبَدَ مِنْ فَاطِمَةَ علیها السلام كَانَتْ تَقُومُ حَتَّى تَتَوَرَّمَ قَدَمَاهَا - در دنیا هیچ کس عابدتر از فاطمه علیها السلام نبوده است، او آنقدر برای عبادت خدا در محراب می‌ایستاد که پاهایش ورم می‌کرد.»

۲. انسان، ۸ و ۹: «و به [پاس] دوستی [خدا]، ینوا و یتیم و اسیر را خوراک می‌دادند. ما برای خشنودی خداست که به شما می‌خورانیم و پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم.»

حالات خلق کرده است. بهشت آن‌ها در همین دنیاست، اما در دل شب؛ بهشت آن‌ها همین دنیاست، اما به شکل خدمت به خلق خدا. گره گشودن از کار یک مسلمان، برایشان بالاتر از هر لذتی است.

قضیه امیرالمؤمنین علیه السلام را همه شما شنیده‌اید که در زمان خلافت، در طی مسیر دیدند که خانمی مشک آبی به دوش دارد و نونق می‌کند. توجه کردند و دیدند به امیرالمؤمنین علی علیه السلام ناسزا می‌گوید. زن بی‌ادبی بوده، برای اینکه شوهرش به جبهه رفته و شهید شده و در بهشت بوده و این زن در زندگی، با وجود چند کودک، دچار سختی و شکنجه شده و این وقایع را تقصیر امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشته است. امیرالمؤمنین علیه السلام جلو رفتند و برای کمک، مشک آب را از او گرفتند و با عذرخواهی، مشک را تا خانه او رساندند. سپس برگشتند و برای او و فرزندانش غذایی آوردند. در تاریخ نقل می‌کنند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: من بچه‌داری می‌کنم و تونان پیز. امیرالمؤمنین علیه السلام خرما را در دهان بچه‌های شهید می‌گذاشتند و گریه می‌کردند و می‌فرمودند: علی را ببخشید اگر درباره شما کوتاهی شده است. بعد که آن خانم امیرالمؤمنین علیه السلام را شناخت و فهمید چه کار بدی کرده است، شروع به عذرخواهی کرد؛ اما امیرالمؤمنین علیه السلام در مقابل از این خانم عذرخواهی کردند که شما باید ببخشید اگر درباره شما کوتاهی شده است.^۱ بالاترین لذت برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام همان وقتی بود که غذا را در دهان

۱. بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۵۱.

بچه‌ها می‌گذاشت. خوردن خرما لذت ندارد، مگر رنگ خدا دهد؛ اما خرما دادن و آن هم به دهان بچه یتیم، مسلماً لذت بخش است. نماز خواندن خوب است، اما اگر انسان برسد به آنجا که در وقت نماز حضور قلب داشته باشد و به راستی نماز یک مکالمه با خدا شود، چقدر ارزش دارد و گفتم از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هست که فرمودند: دو رکعت نماز در دل شب از دنیا و آنچه در دنیاست، برای من ارزشمندتر است. این کلمات، اغراق نیست، بلکه ما نمی‌توانیم درک کنیم و الا یک واقعیت محض است.

مقام خضوع و خشوع

انسان خلق شده تا در همین دنیا، به مقام عبودیت برسد و به مقامی دست یابد که لذتش از دنیا و آنچه در دنیاست، بالاتر باشد. همان‌گونه هم که بیان شد، این مقام‌ها، فقط دنیا و دل شب نیست، بلکه در همه اوقات است و پس از مرگ نیز تا ابد، این مقام خضوع و خشوع و عبودیت، برای انسان هست. چنین فردی حاضر است بهشت را بدهد، اما حاضر نیست مقام خضوع و خشوع را از دست بدهد. خدا ما را برای درک این لذت‌های معنوی و رسیدن به آن خلق کرده است.

بهشت لذت‌های مادی فراوانی دارد و در بهشت هر چه بخواهند هست و آنچه نخواهند، نیست؛ اما مهم‌تر از آن، لذت معنوی در بهشت است. لذت معنوی بهشتیان، مقام خضوع و خشوع است که هر لحظه‌اش از دنیا و آنچه در دنیاست، بیشتر می‌ارزد. برای بعضی از بهشتیان که منغم در عالم وحدت‌اند،

هر لحظه‌اش از بهشت و آنچه در بهشت است، ارزش مندتر است و آن‌ها آنچه در بهشت می‌خواهند، مقام عنداللهی است.

آسیه همسر فرعون، زن عجیبی بوده است و عبودیتش او را به مقامات بالایی رسانده است. او در زیر شکنجه فرعون که برای عبرت مردم، میخ‌های بزرگ را روی دست‌ها و سینه و پاها می‌کوبیدند تا دست از حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ بردارد، مرتب خدا را می‌خواند تا اینکه از دنیا رفت. قرآن کریم یک جمله از او نقل می‌کند که آسیه در وقت شکنجه شدن می‌گفت:

﴿رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ
نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾^۱

خدایا این دستگاه فرعون و فرعونیان برایم شکنجه است؛ خدایا! مرا به بهشت ببر؛ اما قرآن یک جمله از زبانش می‌گوید که او می‌گفت: ﴿رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا﴾؛ خدایا! بهشت می‌خواهم، اما بهشت پیش تو را می‌خواهم. آنچه لذت دارد بهشت پیش توست. لذا بهشتی‌ها در بهشت، از نظر مادی هر چه بخواهند در اختیار دارند و در آنجا لذت صددرصد است و در این لذت، ذره‌ای الم را ندارد، اما این از نظر مادی است و از نظر روحی نیز مقام عنداللهی است که به مقام خضوع و خشوع رسیده‌اند و با خدا مکالمه دارند. با خداوند متعال

۱. التحريم، ۱۱: «پروردگارا، پیش خود در بهشت خانه‌ای برایم بساز، و مرا از فرعون و کردارش نجات

ده، و مرا از دست مردم ستمگر برهان.»

حرف می‌زنند و خداوند نیز با آنها حرف می‌زند و در آن گفتگوها، سعه وجودی پیدا می‌کنند. برای کسانی که در دنیا به مقام خضوع و خشوع رسیده‌اند، در بهشت، لذت معنوی و لذت مادی صددرصد فراهم است. همین عبادات ظاهری، در صورتی که با تقوا همراه باشد، به راستی انسان را به این مراتب می‌رساند:

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهْرٍ، فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ

مُقْتَدِرٍ﴾^۱

متقین در بهشت و در آن باغ‌های کزایی هستند؛ اما این بهشتی‌ها لذت بالاتری هم دارند و آن مقام عنداللهی است: ﴿فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾. آنها نزد خداوند سبحان هستند و با خدا مکالمه و معاشقه دارند و در حالی که لذت مادی آنها صددرصد موجود است، لذت معنوی آنها نیز صددرصد فراهم است و لذت معنوی آنها مقام خشوع و خضوع آنهاست. سیر در مقام خضوع و خشوع، از همین دنیا شروع می‌شود و انسان از همین دنیا می‌تواند در دل شب مقام خضوع و خشوع داشته باشد و این بالاترین مقام‌هاست:

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ، الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ﴾^۲

۱. القمر، ۵۴ و ۵۵: «در حقیقت، مردم پرهیزگار در میان باغ‌ها و نهرها، در قرارگاه صدق، نزد پادشاهی توانایند.»

۲. المؤمنون، ۱ و ۲: «به راستی که مؤمنان رستگار شدند، همانان که در نمازشان فروتنند.»

رستگاری از آن مؤمن است و مؤمن کسی است که نماز دارد؛ اما نماز او، همراه با خشوع و حضور قلب است، نمازی که مکالمه و معاشقه با خداست. او بالاترین لذات را از نماز خود می‌برد، ولو اینکه در دنیا آلام جسمی و روحی فراوانی دارد، اما نماز به او کمک می‌کند:

﴿وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى

الْخَاشِعِينَ﴾^۱

نماز خیلی بالا و ارجمند است. کسانی که می‌دانند و به مقام خضوع و خشوع رسیده‌اند، بالاترین لذت برای آن‌ها نماز است و نماز برای آن‌ها یک مکالمه است و به واسطه این نماز، می‌توانند بالاترین لذات را ببرند، ولو در شکنجه و مضیقه هستند، ولو دنیایشان آباد نیست و دنیای پر از سختی دارند، اما نماز کار خودش را می‌کند. نماز می‌تواند همه آلام جسمی و روحی او را رفع کند. در آن موقعی که حضور قلب هست، هیچ چیز و هیچ کس به جز خدا در دلش نیست؛ در مقابل، برای کسانی که از این واقعیات غافلند و به مقام خضوع و خشوع نرسیده‌اند، نماز سنگین است.

چه خوبست که انسان در این دنیا گاهی لاأقل در این پنج مرتبه نماز، برسد به جایی که هیچ کس و هیچ چیز به جز خداوند سبحان در دلش نباشد. آنگاه بالاترین لذت و بالاترین نعمت‌ها برای او هست.

۱. البقرة، ۴۵: «از شکیبایی و نماز یاری جوئید. و به راستی این [کار] گران است، مگر بر فروتنان.»

خلاصه آنکه اگر به شما بگویند برای چه خلق شده‌اید، بگویید برای اینکه به مقام عبودیت برسیم و نه فقط در این دنیا، بلکه الی‌الابد و تا خدا خدایی می‌کند، به مقام عبودیت برسیم؛ آن هم نه با توقّف، بلکه با استکمال که هر قدمی از آن، یک استکمال و ترقی است، لذا همین‌طور که در این دنیا توقّف ممنوع است، اگر انسان در راه مستقیم باشد، پس از مرگ و در عالم برزخ هم هر لحظه رو به استکمال است. این استکمال پس از برزخ و در عالم قیامت و بعد از رفتن به بهشت و تا ابد ادامه دارد و برای چنین انسانی، داشتن خضوع و خشوع و سیر در مقام عبودیت، بالاترین لذت‌هاست.



فصل چہارم

هدف:

صعود بہ مقام آدمیت

درس گفتار بیست و پنجم: لزوم خودسازی و تهذیب نفس



بحث هدف از خلقت انسان، در بحث‌های معرفة النفس از خصوصیتی برخوردار است و بهترین بحث‌هاست. درباره این اهداف گفتم اولین هدف آن است که انسان به مقام وصول و شهود برسد و يك معنای قرآنی و يك معنای عرفانی برای آن بیان شد.

دوم اینکه به بهشت برود و تا ابد يك زندگی روحانی و جسمانی صد درصد لذت‌بخش داشته باشد. بهشتی که هم نعمت‌ها در آن هست و هیچ الم و آلودگی در آن وجود ندارد. سوم اینکه به مقام عبودیت برسد؛ اینکه بتواند در دل شب با نماز شبش لذتی ببرد که از دنیا و آنچه در دنیاست بالاتر باشد. بتواند با کمک به خلق خدا به اندازه‌ای لذت ببرد که از هر چیزی لذت‌بخش‌تر باشد.

درباره این سه هدف، فی‌الجمله مطالبی بیان شد، بحث این جلسه به بعد، درباره هدف چهارم از خلقت یعنی صعود به مقام آدمیت است که توضیح و شرح آن، در ادامه می‌آید.



مقام آدمیت

چهارمین هدف از اهداف خلقت، این است که خداوند سبحان انسان را آفریده تا از «مقام حیوانیت» به «مقام آدمیت» برسد. در حقیقت «خلیفه الله» شود. انسانی که در درونش درندگی و سبیت خوابیده است، به مقامی برسد که برای دیگران صددرصد منشأ خیر باشد. صددرصد خود را مهذب کند و از نظر صورت و سیرت، انسانی به تمام معنا شود.

این موجودی که از اول نطفه‌ای بیش نبوده و بعد هم که به دنیا بیاید، حیوان بالفعلی بیش نیست، باید به مقام «انسانیت» برسد. این هدف اگر از هدف اول و دوم و سوم بالاتر و مهم‌تر نباشد، کمتر هم نیست؛ زیرا پروردگار عالم روی آن، اصرار و تأکید فراوانی دارد.

قرآن کریم در چندین آیه می‌فرماید که خداوند سبحان، انسان را برای «امتحان» خلق کرده است:

﴿لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾^۱

امتحان‌ها و آزمون‌های الهی، مانند امتحان معلّم از شاگرد نیست، بلکه مانند امتحان یک مهندس از سنگ معدنی است. سنگی که طلا دارد، باید زیر نظر استاد، در کوره آتش چندین هزار درجه‌ای برود تا کم‌کم کدورات آن از بین برود و طلای ناب تحویل دهد. به این امر امتحان می‌گویند و چندین جا در قرآن کریم، کلمه امتحان و معانی مشابه آن مانند «ابتلا» آمده است. گرچه بعضی اوقات در قرآن، آزمایش و امتحان به معنای آزمون معلّم از شاگرد هم آمده است تا به انسان بفهماند چه کاره است و در چه مرتبه‌ای قرار دارد؛ اما معمولاً امتحان‌هایی که در قرآن آمده، همین امتحانی است که انسان پله‌پله رو به ترقّی برود و از حیوانی و درندگی به مقام آدمیت برسد. در ذات این انسان، درندگی موجود است:

﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَرَحِمَ رَبِّي﴾^۲

پروردگار عالم، معلّم‌های درونی و برونی بسیاری برای انسان فرستاده است که او از این مقام درندگی خارج کرده و به مقام آدمیت برسانند. لذا در درون انسان، معلّم‌هایی مانند «عقل» و «فطرت» و «وجدان اخلاقی» و به

۱. الکهف، ۷: «تا آنان را بیازماییم که کدام یک از ایشان نیکوکارترند.»

۲. یوسف، ۵۳: «چرا که نفس قطعاً به بدی امر می‌کند، مگر کسی را که خدا رحم کند.»

عبارت قرآن «روح الله» وجود دارد^۱ و در برون هم صد و بیست و چهار هزار پیامبر با اوصیای آن‌ها و با روحانیتی که از زمان حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام تا الان و تا روز قیامت هست، برای کمال انسانی، قرار داده است.

پروردگار عالم همهٔ راهنماها را فرستاده است تا کم‌کم انسان، از درندگی و رذالت به درآمده و به آدمی تمام و کمال، تبدیل شود و به مقامی برسد که به جز خدا نداند و نبیند.

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نداند بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت
اگر این درنده خوئی ز طبیعتت بمیرد همه عمر زنده مانی به روان آدمیت
طیران مرغ دیدی تو ز پایبند شهوت به درآی تا بینی طیران آدمیت

البته راه یافتن به این کمال، دست خود انسان و در اختیار اوست و خداوند رحمان، در این راه، از طرق گوناگون به انسان کمک می‌کند. کتابی مثل قرآن را فرستاده و آن را کتاب اخلاق بشر قرار داده است. قرآن می‌تواند انسان را از مقام درندگی و از مقام سبّیت و حیوانیت، به جایی برساند که از ملائکه هم پرّان شود و از آنچه به وهم نمی‌آید، بالاتر برود. به مقاماتی برسد که دربارهٔ او گفته شود مقام مؤمن، از کعبه یا از جبرئیل بالاتر است:

«الْمُؤْمِنُ أَكْبَرُ حُرْمَةً مِنَ الْكَعْبَةِ»^۲

۱. ر.ک: معرفت نفس، ج ۱، ص ۲۹ تا ۹۵.

۲. الخصال، ج ۱، ص ۲۷: «شرافت و احترام مؤمن بیشتر از کعبه است.»

﴿إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَعْظَمُ حُرْمَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأَكْرَمُ عَلَيْهِ مِنْ مَلِكٍ

مُقَرَّبٍ﴾^۱

اگر انسان قدر و منزلت خویش را بشناسد و به راستی مؤمن شود، حرکت صعودی پیدا می‌کند و می‌تواند همهٔ رذائل را به فضائل تبدیل کند و به مقام آدمیت برسد؛ در این صورت است که ملائکه نیز خادم او می‌شوند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ

أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ،

نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا

تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ﴾^۲

ملائکه بر کسانی که به راستی به مقام ایمان رسیده‌اند و بر روی ایمان خود پابرجا هستند، نازل می‌شوند. آنان ملائکه را می‌بینند و ملائکه به ایشان می‌گویند که ما خادم شما هستیم. هم در دنیا به شما کمک می‌کنیم که ترقی کنید و هم در آخرت کمک کار شما ایم تا به مقامات بالا برسید.

۱. مشکاة الانوار، ص ۷۸: «حرمت و کرامت انسان مؤمن نزد خداوند، بیشتر از ملک مقرب است.»

۲. فصلت، ۳۰ و ۳۱: «در حقیقت، کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنان فرود می‌آیند [و می‌گویند]: هان، بیم مدارید و غمین باشید، و به بهشتی که وعده یافته بودید شاد باشید، در زندگی دنیا و در آخرت دوستانتان ماییم، و هر چه دل‌هایتان بخواهد در [بهشت] برای شماست، و هر چه خواستار باشید در آنجا خواهید داشت.»

اهمیت تهذیب نفس

انسان وقتی به دنیا می‌آید، یک حیوان بالفعل بیش نیست و درتده است و به تعبیر قرآن کریم می‌فرماید اگر به او دست نزنیم، پست‌تر از هر حیوان درتده و پست‌تر از هر میکروبی است:

﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۱

پست‌تر از همه جنندگان، انسانی است که عقل دارد، ولی تعقل ندارد؛ فکر دارد، ولی تفکر ندارد؛ یعنی کسی که می‌تواند به مقام آدمیت برسد، اما نرسد. لذا پروردگار متعال این انسان را رها نکرده و برای او پیامبران درونی و پیامبران برونی فرستاده است. خداوند متعال، مثل قرآن و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با آن همه زحمت‌ها و مشقت‌ها و با آن همه دلسوزی‌ها را فرستاده، تا دست انسان را بگیرند و از این درتده‌خویی به‌در آورده و به مقام آدمیت برسانند، به جایی که یک انسان کامل شود. به این کار، «تهذیب نفس» می‌گویند.

اگر بگویند برای چه خلق شده‌اید، باید بگوییم برای اینکه در دنیا، با هر زحمت و خون‌جگری که هست، بتوانیم درخت رذالت را از دل بکنیم و درخت فضیلت به جای آن غرس کرده و بارور نماییم و میوه‌دار کنیم و در نتیجه، هم خود و هم دیگران از میوه آن بهره‌مند شوند. انسان به مراتبی برسد که به تعبیر قرآن کریم، مصداقی از «شجره طیبه» باشد. گرچه رسیدن به این مراحل مشکل بوده و مستلزم تلاش فراوانی است، اما نتیجه آن شیرین و دلچسب است.

۱. الأنفال، ۲۲: «قطعاً بدترین جنندگان نزد خدا کران و لالانی‌اند که نمی‌اندیشند.»

تخلیه و تخلیه

اگر انسان بتواند یک صفت از صفات رذیله را از وجود خود ریشه کن کند، ارزش آن از دنیا و آنچه در دنیاست، بالاتر است. انسان بتواند حرص و طمع درونی را به تلاش و کوشش مبدل کند و یک آدم فعال برای دین و دنیا و مفید برای دیگران و برای خودش بشود، بسیار ارزشمند است. به عنوان مثال، حرص صفت ناپسندی است و طمع صفت رذیله‌ای است و این صفات، انسان را از هر حیوانی پست تر می‌کند، اما اگر کسی بتواند این حرص و طمع را به تلاش و کوشش مبدل کند و آن را زیر نظر روح که خدا آن را به خودش نسبت داده است،^۱ قرار دهد، آنگاه همین حرص و طمع که بسیار خطرناک بود، به تلاش و کوشش مبدل می‌شود و این تلاش و کوشش است که انسان را آدم می‌کند و انسان را به مقام عبودیت و آدمیت می‌رساند. تلاش و کوشش است که نه تنها برای خود انسان موجب سعادت است، بلکه بعضی اوقات جامعه‌اش را نیز سعادت مند می‌کند.

تکبر صفت زشت و ناپسندی است، به اندازه‌ای بد است که در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که حضرت می‌فرمایند:

«لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ كِبَرٍ»^۲

کسی که ذره‌ای از تکبر و کبر در عمق جانش باشد، به بهشت نمی‌رود. آدم

۱. الحجر، ۲۹: «... وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي...» و از روح خود در آن دمیدم...

۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۱۰: «کسی که در قلب خود ذره‌ای کبر داشته باشد، وارد بهشت نمی‌شود.»

متکبر معمولاً مطرود است و معمولاً بدخواه دیگران است و توقع‌های بیجا از دیگران دارد، اما اگر این انسان با تلاش و کوشش خود، این تکبر را به عزت نفس مبدل کند، آنگاه تلخی این رذیلت، به شیرینی فضیلت تبدیل می‌شود. کسی بتواند تکبر را به ظلم‌ناپذیری تبدیل کند، یا بتواند به عزت نفس مبدل سازد، آنگاه دنیا را رها می‌کند تا دچار ذلت نفس نشود. همین تکبری که بسیار بد بود، کم‌کم انسان می‌تواند با تبدیل آن، بدی و زشتی آن را ریشه کن کند.

به‌طور کلی اگر کسی بتواند صفت رذیله‌ای را زیر نظر عقل و روح ببرد و تحت کنترل و حاکمیت روح درآورد، آنگاه به عزت نفس و آقایی در دو دنیا دست می‌یابد.

یکی از صفاتی که مسلمانان صدر اسلام داشتند، عزت نفس بود که قرآن شریف و پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روی همین عزت نفس آن‌ها می‌بالیدند. آنها خواستند و توانستند تکبر را به عزت نفس مبدل کنند و به همین دلیل، توانستند هشتادوچهار جنگ را با نبود امکانات، با موفقیت پشت سر بگذارند. موفق شدند در مقابل دشمن ایستادگی کنند و ذره‌ای زیر بار ذلت دشمن نروند و بالاخره دشمن را خوار کردند و در آخر کار، استقلال اسلام عزیز فراهم شد.

شهوت جنسی از رذالت‌های بالاست. بی‌غیرتی‌ها و بی‌عفتی‌ها از همین جا سرچشمه می‌گیرد و به جایی می‌رسد که مرد غیرت ندارد، بلکه حاضر است برای اینکه بتواند ارضای شهوت کند، زن او هم نانجیب شود! عفت فضیلت بالایی برای آدمی، به‌خصوص برای خانم‌هاست و اگر خانم این عفت را

نداشته باشد، حاضر است خود را بفروشد و به عفت خود ضربه بزند. همه این‌ها از شهوت جنسی سرچشمه می‌گیرد، اما اگر بتوان این شهوت جنسی را زیر نظر عقل برد و به عبارت دیگر به عفت در خانم‌ها و غیرت در مردها تبدیل کرد، آنگاه ارزش می‌یابد. یک مرد با غیرت و بی‌غیرت را که مقایسه کنید، مرد بی‌غیرت پست‌تر از هر میکروب و درنده‌ای است و مرد با غیرت بالاتر از ملک مقرب خداست. ارزش یک زن با عفت به اندازه‌ای است که شخصی خدمت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف تشرّف پیدا کرد و حضرت فرمودند آمده‌ام تا نماز این خانم را بخوانم، زیرا این خانم، زن باعفتی بود. در مقابل اگر کسی برای اصلاح شهوت جنسی کار نکند و اگر این بی‌عفتی قوی شود، آنگاه به جایی می‌رسد که از هر حیوانی پست‌تر می‌شود و ضررش از هر میکروب سرطانی برای جوان‌ها بیشتر است.

ما برای اینکه این صورت حیوانیت و درندگی را به مرور زمان پشت سر بگذاریم و روی اصلاح آن کار کنیم، به دنیا آمده‌ایم. این رذائل را که بیش از چهل نمونه است و من در کتاب الاخلاق در کنار چهل فضیلت، از آن‌ها نام برده‌ام،^۱ باید ریشه کن نمود یا تبدیل کرد.

اهمیت اخلاق که قرآن نیز کتاب اخلاق است، در همین است که اگر انسان را به خودش واگذارند و اگر خودش به فریاد خودش نرسد، پست‌تر از هر میکروب و حیوان درنده‌ای می‌شود: ﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ

۱. ر.ک: دراسات فی الاخلاق و شئون الحکمة العملیه (۳ جلد).

الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ؛ اما اگر روی فضائل و رذائل خود، کار کند، چنان که برای همین تلاش و اصلاح به دنیا آمده است، به قول ملاصدرا رحمته الله این حیوان بالفعل، یک انسان کامل می‌شود، یعنی با مرور زمان و با زحمت کشیدن و پاکداشتن روی صفات رذیله، کم کم این صفات رذیله را رفع کند و آن را به فضائل تبدیل نماید. آنگاه زن بی‌عفت، عفت‌دار و مرد بی‌غیرت، غیرت‌دار می‌شود. وقتی مرد با غیرت و زن با عفت شد، فساد اخلاقی از جامعه برداشته می‌شود. فساد اخلاقی موجود در جامعه، از مفسدان سرچشمه گرفته است و مفسد، زن بی‌عفت و مرد بی‌غیرت است. جامعه به دلیل بی‌غیرتی‌ها و بی‌عفتی‌ها فاسد است و در صورتی رو به اصلاح و سلامت می‌رود که عفت‌ها و غیرت‌ها در آن گسترش یابد.

قرآن شریف و آموزه‌های اسلامی اصرار دارند که لازم نیست کسی غرایزش را بکشد و نابود کند، زیرا انسان باید هم به فکر دنیا و هم به فکر آخرت خویش باشد و غرایزش را نیز از راهش ارضا کند. غریزه حبّ به مال را از راه تلاش و کوشش در راه تأمین هزینه‌های زندگی ارضا کند. غریزه جنسی را از طریق ازدواج و محدوده روابط زناشویی ارضا کند. سایر غرایز هم زیر نظر عقل و روح و زیر نظر پیامبرهای درون باید ارضا شود. همه پیامبرهای برونی و مخصوصاً پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای همین آمده‌اند که صفات رذیله را ببرند و به جای آن فضائل را غرس و بارور کنند. ارزش میوه و نتیجه‌ای که از این فضائل حاصل می‌شود، از دنیا و آنچه در دنیاست، بیشتر است.

ارزش انسان

یک انسان کامل چقدر ارزش دارد؟ قرآن کریم می‌فرماید: ارزش یک انسان کامل، به اندازه همه دنیا است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ

النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾^۱

معنای ظاهری آیه، آن است که اگر کسی عمداً دیگری را بکشد، مثل آنکه جهان را کشته باشد و اگر کسی در شرف مرگ باشد و شخصی او را نجات دهد، چنان است که گویی جهان را زنده کرده باشد. این معنای ظاهری آیه است که قرآن کریم، ارزش یک انسان را نزد خداوند متعال، به اندازه دنیا و آنچه در دنیا است، قرار داده است. یک انسان هم به اندازه همه انسان‌ها ارزشمند است. همه انسان‌ها چقدر ارزش دارند؟! قرآن می‌فرماید: تک تک افراد به اندازه مجموعه انسان‌ها ارزش دارند. امام باقر و امام صادق علیهما السلام در روایتی، معنای دیگری برای این آیه مطرح کرده‌اند و می‌فرمایند: معنای آیه این است که اگر کسی شخصی را منحرف کند، مثل اینکه او را کشته و اگر یک نفر را بکشد، گویا جهان را کشته باشد و اگر کسی بتواند یک نفر را هدایت کند و یک بچه مؤمن تحویل جامعه بدهد، گویا او را زنده کرده و در حقیقت

۱. المائدة، ۳۲: «هر کس کسی را جز به قصاص قتل، یا [به کیفر] فسادی در زمین بکشد، چنان است که گویی همه مردم را کشته باشد. و هر کس کسی را زنده بدارد، چنان است که گویی تمام مردم را زنده داشته است.»

مثل اینست که جهان را زنده کرده باشد.^۱

معنایی که امام باقر و امام صادق علیهما السلام از آیه می‌فرمایند، برگشت به این مطلب است که انسان اگر از مقام سبعیت و درندگی بیرون نیاید، هیچ ارزشی ندارد. این فرد، همان کسی است که از نظر قرآن کریم، به جهنم می‌رود. ارزش او، به اندازه هیزم جهنم می‌شود؛ اما اگر خود را بسازد و به راستی از این درندگی بیرون آید، به مراتب بلندی دست پیدا می‌کند. انسانی که در ابتدای ورود به دنیا، پست‌تر از هر میکروب و سرطان و هر درنده و هر مار و عقربی بود، اگر به یک انسان واقعی مبدل شود، یعنی درخت رذالت را برکند و درخت فضیلت به جای آن بکارد و آبیاری نماید و به ثمر بنشانند، آنگاه ارزش او از ملک مقرب و از کعبه بالاتر است و طبق آیه مورد بحث، این انسان از همه انسان‌ها بالاتر است. اگر همه انسان‌ها یک طرف و این انسان یک طرف باشد، قیمت او از همه انسان‌ها بالاتر است: ﴿مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾؛ اما صعود به این مرتبه، کار مشکلی است.

در حقیقت، انسان‌ها به این دنیا آمده‌اند تا با استفاده از نیروی اختیار خود و تلاش در راه خودسازی، این حیوان بالفعل را به یک انسان کامل مبدل کنند و البته در این راه، انسان باید از خداوند متعال درخواست کمک کند و او را

۱. *الکافی*، ج ۲، ص ۲۱۰: «قُلْتُ لَهُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾ قَالَ مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدًى فَكَأَنَّمَا أَحْيَاهَا وَمَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ هُدًى إِلَى ضَلَالٍ فَقَدْ قَتَلَهَا».

معلم اخلاق خویش قرار دهد. اگر کسی حقیقتاً شاگرد خدا و مکتب الهی شود، مسلماً خدای رحمان او را می‌پذیرد:

﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ

أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۱

اگر فضل و رحمت خداوند متعال نباشد، کسی نمی‌تواند خودسازی کند و به مقام آدمیت برسد. گرچه خداوند معلم اخلاق بشریت است، اما انسان نیز نباید شاگرد نادانی باشد و از معلم بگریزد.

قرآن کریم می‌فرماید: ای انسان‌ها! اختیار دست شماست، اگر زیر نظر خداوند متعال و رسولان الهی و زیر نظر روحانیت بروید، به مقام آدمیت می‌رسید و اگر زیر نظر ابلیس یا رذالت‌ها بروید، نظیر داعشی‌ها، درآمده‌خو می‌شوید. این دست خود انسان است که با جدیت و تلاش خود، مانند سلمان و ابوذر شود یا نظیر داعش و صهیونیسم و امثال آن‌ها گردد.

اولویت رفع رذائل

برکندن صفات رذیله از دل، کار بسیار مشکل و دشواری است. اینکه انسان بتواند به راستی به مرتبه‌ای برسد که صفت رذیله در دل او وجود نداشته باشد، سخت است؛ اما با این وجود، همه علمای علم اخلاق می‌فرمایند مبارزه

۱. النور، ۲۱: «هرگز هیچ کس از شما پاک نمی‌شود، ولی [این] خداست که هر کس را بخواهد پاک

می‌گرداند و خدا [است که] شنوای داناست.»

با رذائل، از اوجب واجبات است. هر کتاب اخلاقی را که مطالعه کنید، معمولاً در ابتدا این بحث را مطرح می‌کند که اخلاق، یعنی کندن صفات رذیله و جایگزین کردن فضائل، از اوجب واجبات است. تزکیه اخلاق، از نماز و روزه و خمس و سایر واجبات، واجب‌تر است. به قول پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از جبهه واجب‌تر، «مبارزه با نفس» است. وقتی بسیجیان از جبهه برمی‌گشتند، پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرمودند:

«مَرَّ حَبَابٌ بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ؟ قَالَ «جِهَادُ النَّفْسِ»^۱

خوشا به حال شما! و باریک الله به شما که به جبهه رفتید و پیروز برگشتید؛ اما بدانید جهاد بزرگ‌تر در پیش است. اصحاب می‌گفتند: یا رسول الله! جهاد بزرگ‌تر چیست؟ حضرت می‌فرمودند: «جِهَادُ النَّفْسِ». اینکه انسان بتواند نفس اماره را به نفس لوامه مبدل کند و بتواند این بعد جسمی را تحت نظر بعد روحی ببرد، آنگاه شبیه یک پیامبر می‌شود و بالاخره به قول قرآن، یک انسان کامل می‌شود.

معمولاً بسیاری از افراد، به واجبات مقید هستند، نماز می‌خوانند، روزه می‌گیرند و به مستحبات تقید دارند، مثلاً در اربعین امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام بیست

۱. الکافی، ج ۵، ص ۱۲: «آفرین به قومی که از جهاد کوچکتر بازگشته‌اند، در حالی که جهاد بزرگتر برای آنان باقی مانده است. پرسیدند: ای رسول خدا! جهاد بزرگتر چیست؟ فرمودند: جهاد با نفس!»

میلیون جمعیت می شوند، اما متأسفانه از نظر خودسازی، این جدیت وجود ندارد و همه مصائب از همین جا سرچشمه می گیرد. اگر در جامعه کنونی، فساد اداری و فساد اخلاقی وجود دارد، از همین رذائل سرچشمه می گیرد. اگر الان فساد اقتصادی غوغا می کند و مردم، مخصوصاً فقرا و بیچارگان و بینوایان، در مضیقه هستند، همه این ها به خاطر اینست که صفت رذیله در میان افراد جامعه فراوان است و به فکر خودسازی نبوده و نیستند؛ در حالی که طبق فرمایش قرآن کریم، رفع رذائل از اوجب واجبات است و اصلاً کتاب های آسمانی و پیامبران الهی، برای همین امر آمده اند:

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾^۱

پیامبر اکرم ﷺ با معجزه خود، یعنی قرآن کریم آمده اند تا بشریت را با دو بال «حکمت» و «خودسازی و تهذیب»، به سوی معنویات و مقام آدمیت پرواز دهند. به عبارت دیگر اگر از شما پرسند قرآن چه کتابی است؟ باید بگویید کتاب پرورش و آموزش است. پیغمبر هم معلم آموزش و پرورش است. در قرآن شریف، معمولاً پرورش مقدم بر آموزش ذکر شده است.

۱. الجمعة، ۲: «اوست آن کس که در میان بی سوادان فرستاده ای از خودشان برانگیخت، تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد، و [آنان] قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.»

اگر کسی به راستی در طول شبانه‌روز یکی دو ساعت روی مسئله مهم و واجب خودسازی و تهذیب نفس کار کند، نه تنها خودش ترقی می‌کند و به مراتب رفیعی دست می‌یابد و از ملک مقرب فراتر می‌رود، بلکه جامعه او نیز اصلاح می‌شود و فساد اخلاقی و فساد اداری و فساد اقتصادی ندارد. اگر انسانی به راستی آدم‌گونه رفتار کند و قاعدهٔ «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»^۱ در زندگی او برقرار باشد و قانون مواسات را در زندگی خود حاکم کند، معنا ندارد فقیری در جامعه او باقی باشد؛ بنابر این همهٔ مشکلات اجتماعی نیز به این نکته برمی‌گردد که انسان‌ها خودسازی و تهذیب نفس ندارند؛ لذا از همگان و به‌ویژه جوان‌ها تقاضا دارم که در شبانه‌روز لا‌اقل یک ساعت راجع به تهذیب نفس و خودسازی که هدف از خلقت انسان است، کار کنند.

۱. البقرة، ۳: «و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند.»

درس گفتار بیست و هشتم:

تأکید قرآن کریم بر تهذیب نفس



درباره هدف از خلقت انسان از دیدگاه قرآن، يك معنا استفاده کردیم که هدف از خلقت، رسیدن به مقام وصول و شهود است. معنای دیگری که از قرآن استفاده کردیم، این بود که هدف از خلقت، بردن انسان به بهشت است. معنای دیگری که استفاده کردیم این بود که هدف از خلقت رسیدن به مقام عبودیت است. در جلسه گذشته معنای چهارمی استفاده کردیم که هدف از خلقت انسان، اینست که انسان مهذب شود. يك تك سلول برسد به جایی که به جز خدا نداند و «خليفة الله» باشد. برسد به جایی که ملکی مثل جبرئیل، افتخار کند که خدمتگزار اوست. خاک بوده و گیاهی شده و گیاهی بوده و حیوانی شده و حیوانی است و انسانی می شود و بالاخره به مقام آدمیت می رسد و این مقام آدمیت به اندازه ای مهم است که مؤمن، مهمتر از کعبه معظمه می شود:

«الْمُؤْمِنُ أَكْبَرُ حُرْمَةً مِنَ الْكَعْبَةِ»^۱

می رسد به آنجا که اعظم از ملك مقرب خداست:

«إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَكْبَرُ حُرْمَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأَكْرَمُ عَلَيْهِ مِنْ مَلِكٍ

مُقَرَّبٍ»^۲



۱. الخصال، ج ۱، ص ۲۷.

۲. مشکاة الانوار، ص ۷۸.

تلاش در راه تهذیب نفس

تهذیب نفس گرچه از نظر قرآن کریم، کار بسیار مشکلی است؛ اما هدف از خلقت انسان همین است:

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ﴾^۱

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾^۲

ای انسان! تو در سیروسلوک به سوی پروردگار متعال هستی، اما بدان که این سیروسلوک پرنج و پرمشقت است، ولی منتهای سیر عالیست؛ زیرا منتهای سیر، رسیدن به «مقام آدمیت» است.

۱. البلد، ۴: «به راستی که انسان را در رنج آفریده‌ایم.»

۲. الانشقاق، ۶: «ای انسان، حقاً که تو به سوی پروردگار خود بسختی در تلاشی، و او را ملاقات

خواهی کرد.»

پروردگار عالم برای نیل انسان به این هدف و مقام، ابزار مختلفی را برای او آماده کرده است. اولاً سه پیامبر در درون انسان‌ها نهادینه ساخته است: «فطرت» و «عقل» و «قلب یعنی وجدان اخلاقی» که او را راهنما باشند؛ ثانیاً پیامبرهای برونی نظیر پیغمبر اسلام ﷺ که برترین موجود عالم وجود است، برای بشریت فرستاده است تا انسان را به این اهداف عالی برسانند.

کتاب‌های آسمانی و از جمله قرآن کریم که کپیۀ عالم وجود است و به تعبیر استاد عظیم‌الشان ما حضرت امام عَلَيْهِ السَّلَام تجلی ذاتی خداست، برای همین است که انسان را به هدف خلقت، یعنی مقام آدمیت برساند. به مقامی که هیچ کس نمی‌تواند آن را درک کند، جز اینکه به آن برسد.

اما رسیدن به این مقصد و درک آن، نیازمند تلاش و کوشش مداوم است. اگر کسی برای تهذیب نفس تلاش و کوشش کرد، به هدفش می‌رسد و الا «حطب جهنم» می‌شود. قرآن شریف می‌فرماید اگر به هدف خلقت نرسید، هیزم جهنم هستید:

﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا

وَارِدُونَ﴾^۱

پروردگار عالم، از روی لطف و رحمت و حکمت خود، ابزارهای هدایت انسان را تهیه کرده و در اختیار او نهاده است، اما اختیار را نیز به دست او داده

۱. الأنبياء، ۹۸: «در حقیقت، شما و آنچه غیر از خدا می‌پرستید، هیزم دوزخید. شما در آن وارد خواهید

است؛ بنابراین این خود انسان است که راه درست یا غلط را انتخاب می‌کند:

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^۱

بالاترین عبادات نیز همین اندیشیدن‌هاست:

﴿تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ﴾^۲

اگر یک سال عبادت در مقابل ساعتی اندیشیدن و خودسازی قرار گیرد، آن یک ساعت خودسازی از یک سال عبادت بالاتر است. اهل معرفت و از جمله استاد بزرگوار ما مرحوم حضرت امام علیه السلام در کتاب چهل حدیث خود، روایتی را نقل می‌کنند که یک ساعت اندیشیدن و خودسازی، بالاتر از هفتاد سال عبادت است.^۳ هفتاد سال، یعنی یک عمر عبادت است که مثلاً مگه رود و زیارت رود و نماز اقامه کند و نماز شب بخواند و خدمت به خلق خدا کند، اما اگر یک ساعت خودسازی کند و بیندیشد، این یک ساعت، از آن هفتاد سال عبادت بالاتر است. پروردگار عالم، لطف و رحمت بسیاری بر بندگان خود دارد و به قدری به ایشان عنایت دارد که می‌فرماید ای انسان‌ها! اگر خودسازی کنید، به ازای هر ساعتی، هفتاد سال عبادت به شما پاداش می‌دهم.

۱. انسان، ۳: «ما راه را بدو نمودیم یا سپاسگزار خواهد بود و یا ناسپاسگزار.»

۲. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۰۸: «ساعتی تفکر، بهتر از یک سال عبادت است.»

۳. چهل حدیث، ص ۱۹۱: «تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً». همچنین ر.ک: تفسیر المحيط

الاعظم، ج ۴، ص ۲۰۸؛ خلاصه المنهج، ج ۳، ص ۸۵؛ تفسیر القرآن الکریم (ملاصدرا)، ج ۷، ص

۲۶۲؛ تفسیر روح البیان، ج ۸، ص ۴۴۰ و...

خداوند سبحان ابزارهای هدایت و حرکت انسان را نیز، بسیار عالی و حکیمانه فراهم کردم. عقل و فطرت و وجدان اخلاقی، سه پیامبر درونی برای انسان هستند که اگر کسی تحت نظر آن‌ها عمل کند، انسان را می‌سازند و به مقام آدمیت سوق می‌دهند؛ چنان‌که اگر کسی زیر نظر پیامبری از پیامبرهای الهی قرار گرفت، او را می‌سازند. اگر پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و قرآن کریم و اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام استاد کسی شوند، افتخار بسیاری برای اوست.

هر کدام از انبیاء و اولیای الهی، زحمات بسیاری را متحمل شدند، زجرها کشیدند، اذیت‌ها شدند و حتی به شهادت رسیدند تا انسان را به راه راست و درست هدایت کنند و او را به مسیر آدمیت رهنمون شوند:

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾^۱

پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با معجزه جاویدان خود یعنی قرآن کریم آمده است تا بشریت به مقام آدمیت برسد. البته ایشان درخت رذالت را از دل کسی بر نمی‌کنند، بلکه این خود انسان است که باید درخت رذالت را ریشه کن کند؛ اما واسطه این توفیق، قرآن و پیغمبر و عقل و فطرت و وجدان اخلاقی است.

۱. الجمعة، ۲: «اوست آن کس که در میان بی‌سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت، تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد، و [آنان] قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.»

تهذیب نفس به راستی کار مشکلی است، زیرا نه تنها انسان باید درخت رذالت را از دل ریشه کن کند و از این به بعد حسود، متکبر، منافق، ریاکار، دنیاطلب و پول پرست و... نباشد، بلکه باید شجره طیبه قرآن را به جای آن بکارد. حسادت برود و ترحم بیاید، تکبر برود و تواضع بیاید، تنبلی و افراط‌گری و تجمل‌گرایی برود و تلاش و کوشش و خدمت به خلق خدا بیاید. این‌ها شجره طیبه قرآنی است که در صورت بارور شدن، میوه‌ها می‌دهد و این میوه‌ها دائمی است تا خدا خدایی می‌کند، هم در دنیا و هم در آخرت، این میوه‌ها هم برای خود انسان و هم برای دیگران مفید است:

﴿الْم تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ، تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا﴾^۱

چنانچه کسی خودسازی نکند، در حقیقت بالاترین گناه را انجام داده است؛ زیرا اوجب واجبات یعنی تهذیب نفس و خودسازی را ترک کرده است. نباید انسان رذائل را در وجود خود باقی گذارد؛ زیرا اگر اینطور شود، بر اثر وجود رذیله‌ای مثل حسادت، هابیل، قابیل را می‌کشد. وقتی حسادت، حتی برای امور جزئی، گل می‌کند، منجر به قتل برادر هم می‌شود. وقتی شهوت و

۱. ابراهیم، ۲۴: «آیا ندیدی خدا چگونه مثل زده: سخنی پاک که مانند درختی پاک است که ریشه‌اش استوار و شاخه‌اش در آسمان است؟ میوه خود را هر هنگام به فرمان پروردگارش می‌دهد.»

هوی و هوس انسان شعله‌ور شود، حاضر است برای اینکه هوی و هوس شهوتش ارضاء شود، دنیا را به آتش بکشد.

درس آموزی از داستان حضرت یوسف علیه السلام

یکی از بزرگان، برای بحث خودسازی، درباره رفتار زلیخا و یوسف و تأثیر عملکرد آنان، مقایسه جالب و عبارات شیرینی داشت. می‌گفت: زلیخا خانمی بود که هرچه یک زن بخواهد، او داشت؛ جوانی و زیبایی، سلطنت و قدرت، مال و ثروت و بالاخره جاه و مقام، اما یک چیز نداشت و آن آدمیت بود. بعد می‌گوید: زلیخا به دست خودش به اندازه‌ای خودش را پست و خوار کرد که اگر همه دنیا جمع می‌شدند و می‌خواستند کسی را اینقدر ذلیل کنند، نمی‌توانستند؛ اما یوسف علیه السلام هرچه یک مرد می‌خواست، نداشت و حتی خودش هم مال خودش نبود. برادرهای حسود قصد داشتند او را بکشند، ولی موفق نشدند و وقتی می‌خواستند او را از سر خود کوتاه کنند، به قول قرآن کریم او را به «ثمن بَخْس»^۱ فروختند. این یوسف مقام و جاه و پول نداشت و حتی خودش هم از آن زلیخا بود، اما یک چیز داشت و آن آدمیت و عفت بود. آدمیت یوسف، او را به آنجا رساند که اگر دنیا جمع می‌شدند و می‌خواستند کسی را اینقدر عزیز کنند که عفت و آدمیت یوسف او را عزیز کرد، نمی‌توانستند.

۱. یوسف، ۲۰: «وَشَرَّوْهُ بِثَمَنِ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ - و او را به بهای ناچیزی، چند درهم، فروختند.»

معلوم است که رفع رذائل، مشکل است و اگر جوان‌ها بخواهند به مراتبی برسند، باید یوسف‌وار کار و تلاش کنند. استاد عزیز ما علامه طباطبائی رحمۃ اللہ علیہ می‌فرمودند زمینه‌های بسیاری برای گناه یوسف بود که اگر یکی از این زمینه‌ها برای کسی باشد، بعید است که گناه نکند؛ اما با بودن این زمینه‌ها، یوسف فرار می‌کند.^۱ یوسف در اثر این عفت، بالاخره به مرتبه‌ای می‌رسد که وقتی پدر با برادرها آمدند و پدر را در پیش خودش روی تخت سلطنت نشاند، برادرها همگی مقابل او سجده کردند. قرآن کریم از قول حضرت یوسف می‌فرماید که گفت: پدر جان! این تعبیر خواب من است.^۲ به عبارت دیگر، این نتیجه صدمه چهل ساله من است.

سوره مبارک یوسف، انصافاً برای بحث خودسازی و تهذیب نفس عالیست و نکته‌های عجیبی دارد. در همین سوره بیان می‌کند که وقتی زلیخا رسوا شده بود، برای اینکه به همه بفهماند که فقط من رسوا نشده‌ام و اگر هر کدام از شما بودید، رسوا می‌شدید، لذا یک جلسه از خانم‌های اشرافی و سران قوم تشکیل داد و همه آمدند و دستور داد که یوسف وارد جلسه شود. وقتی یوسف وارد جلسه شد، همگان فریفته یوسف شدند؛ یکی می‌گفت او چقدر

۱. ر.ک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۱، ص ۱۲۶.

۲. یوسف، ۱۰۰: «وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجْدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا - و پدر و مادرش را به تخت برنشانید، و [همه آنان] پیش او به سجده درافتادند، و [یوسف] گفت: ای پدر، این است تعبیر خواب پیشین من، به یقین، پروردگارم آن را راست و محقق گردانید.»

خوب و زیباست، یکی می گفت این از برای من است و خلاصه هر کدام حرف شهوت انگیزی می زدند؛ اما یوسف می گفت:

﴿قَالَ رَبِّ السِّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ﴾^۱

خدایا! زندان برایم خیلی بهتر از اینست که این زنها این حرفها را درباره من بزنند. یوسف همه چیز را از خدا می داند و خدا را معلم اخلاق خود می داند. لذا بعد از اینکه در این امتحان نمره بیست گرفت و از جلسه بیرون آمد، گفت:

﴿وَالْأَتَّصِرُفُ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصَبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ

الْجَاهِلِينَ﴾^۲

اگر عنایت خدا نبود، من هم مثل آنها به راه گمراهی و گناه رفته بودم. به عبارت دیگر یک پیام به جوانها می دهد که جوانها! نگوئید که نمی شود با شهوات مقابله کرد، بلکه اگر بخواهید می شود. در حال حاضر، فساد اخلاقی فراوانی در جامعه وجود دارد، هم در کوچه و بازارها و هم در مدارس و دانشگاهها فساد هست و حتی خانهها از وسائل شهوت انگیز و مفساد، پر شده است و باید همگان در این باره فکری بکنند و الا زمین

۱. یوسف، ۳۳: «یوسف» گفت: پروردگارا، زندان برای من دوست داشتنی تر است از آنچه مرا به آن می خوانند.»

۲. یوسف، ۳۳: «و اگر نیرنگ آنان را از من بازنگردانی، به سوی آنان خواهم گرایید و از [جمله] نادانان خواهم شد.»

می‌خورند و سر بر آوردن از این منجلاب، مشکل خواهد بود. اما با این وجود، همه جوان‌ها بدانند که نمی‌دانم و نمی‌توانم و نمی‌شود، در قاموس انسان‌ها راه ندارد. اگر بخواهید می‌شود و اگر بخواهید، می‌دانید و اگر بخواهید، حتماً می‌توانید و باید بخواهید و بدانید و باید بتوانید. باید یوسف‌وار در مقابل صفات رذیله قد علم کنید. حال قرآن به شهوت جنسی مثال می‌زند و حسادت برادرهای یوسف را مثل می‌آورد و در ضمن تکبر و اسراف و تجمل‌گرایی زن‌های آن روز مصر را مثال می‌زند، اما همه صفات رذیله همین‌گونه است.

تأکید قرآن بر اهمیت رفع رذائل

آیات قرآن کریم، گاهی از نظر تأکید بر مسئله‌ای، منحصر به فرد هستند و این تأکیدها هنگام بیان چند موضوع، جالب توجه است: یکی راجع به دعا و راز و نیاز با خداوند سبحان که آیه آن منحصر به فرد است و ده‌هفده تأکید برای این امر دارد:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾^۱

۱. البقرة، ۱۸۶: «و هر گاه بندگان من، از تو در باره من پرسند، [بگو] من نزدیکم، و دعای دعاکننده را- به هنگامی که مرا بخواند- اجابت می‌کنم، پس [آنان] باید فرمان مرا گردن نهند و به من ایمان آورند، باشد که راه یابند.»

دیگری راجع به انس با قرآن شریف است که تأکید در آن نیز منحصر به فرد است؛ زیرا انس با قرآن، در زندگی کمک فراوانی به انسان‌ها می‌کند:

﴿فَاقْرَأْ مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ﴾^۱

سوّمین تأکید منحصر به فرد قرآن، راجع به موضوع خودسازی و تهذیب نفس است که سوره شمس و یازده قسم آن، در این باره است. قرآن کریم بعد از یازده قسم به همراه چهارپنج تأکید، می‌فرماید:

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا، وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾^۲

سعادت و رستگاری، فقط و فقط از آن کسی است که درخت رذالت را از دل بکند و به جای آن درخت فضیلت غرس کند و بارور نماید و از میوه آن هم خود بهره ببرد و هم دیگران استفاده کنند. بعد هم می‌فرماید شقی و بدبخت و جهنمی است کسی که به فکر خودسازی نباشد.

متأسفانه موضوعی که معمولاً مردم به فکر آن نیستند، مسئله اخلاق و خودسازی است. قرآن کریم در همین سوره شمس، بعد از این همه تأکید، قضیه حضرت صالح علیه السلام و قوم ثمود را هم نقل می‌کند. می‌فرماید قوم ثمود به خاطر اینکه طغیان کردند، با پیامبرشان مخالفت کردند و سرانجام معجزه او را از بین بردند و خود نیز نابود شدند.

۱. المزمّل، ۲۰: «[اینک] هر چه از قرآن میسر می‌شود بخوانید.»

۲. الشمس، ۹ و ۱۰: «که هر کس آن را پاک گردانید، قطعاً رستگار شد، و هر که آلوده‌اش ساخت، قطعاً در باخت.»

یکی از رذائل در وجود انسان‌ها، زیر بار حق نرفتن یا همان حق‌ناپذیری است. قوم ثمود در کنار دیگر رذائل، این رذیلت را نیز در وجود خود داشتند. هرچه صالح پیغمبر برای هدایت آنان تلاش کرد، فایده نداشت. آن‌ها برای اینکه صالح پیغمبر را از میدان به در کنند، به او گفتند به شرط اینکه یک شتر ماده با بچه‌اش از دل این کوه بیرون بیاید، ما به تو ایمان می‌آوریم. خداوند درخواست آنان را پذیرفت و بنا شد معجزه واقع شود. آنگاه همه مردم، زن و مرد و جوان و پیر، در دامنه کوه جمع شدند تا معجزه را مشاهده کنند. ناگهان صیحه‌ای آمد و کوه شکافته شده و شتر ماده با بچه‌اش بیرون آمد. آن‌ها اگر به راستی دنبال حقیقت بودند، در این موقع همه باید به سجده می‌افتادند و خوشحال می‌شدند که پروردگار عالم معجزه‌ای را که خواسته بودند، تحقق بخشید و پیغمبری به نام صالح برایشان فرستاده است و از اینکه، باید به دستورات الهی جامه عمل بپوشانند؛ اما قوم ثمود با وجود این معجزه آشکار، ایمان نیاوردند.

وقتی انسان لجوج و طغیان‌گر شد و صفات رذیله بر دلش حکمفرما گردید، معجزه شتر و امثال این‌ها فایده‌ای ندارد. حال ای کاش به همین اندازه اکتفا می‌کردند و فقط ایمان نمی‌آوردند، آن‌ها تصمیم گرفتند شتر و بچه‌اش را هم بکشند! قرآن کریم می‌فرماید: حضرت صالح در این باره به آن‌ها هشدار داد و فرمود که اگر این کار را بکنید، نابود می‌شوید؛ مواظب باشید با کارهای خود، غضب خدا را متلاطم نکنید؛ اما هشدارهای حضرت صالح را نادیده گرفتند و از روی لجاجت، حرف نشنیدند. بالاخره برخی از ارادل و

اوباش را تحریک کردند تا شتر و بچه‌اش را پی کنند؛ با کشته شدن شتر و پایان مهلت مقرر، عذاب پروردگار نازل شد و همه آنها را نابود کرد و دنیا و آخرتشان از بین رفت؛ قرآن درباره آنها می‌فرماید:

﴿وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا﴾^۱

این قوم فکر عاقبت کار خود را نمی‌کردند و عاقبت‌اندیش نبودند، زیرا خودسازی نکرده بودند و صفات رذیله بر دل آنها حکم فرما بود و وجود همین صفت رذیله، نمی‌گذاشت عاقبت‌اندیش باشند.

۱. الشمس، ۱۵: «و از پیامد کار خویش، بیمی به خود راه نداد.»

درس گفتار بیست و هفتم:

توجه همگانی به موضوع اخلاق



بحث به اینجا رسید که انسان خلق شده تا آدم شود و به مقام آدمیت برسد. به عبارت دیگر، هدف از خلقت انسان، «اخلاق» است.

بحث اخلاق، بحث مقدّسی است و قرآن کریم هم می‌گوید:
من کتاب اخلاقم. همچنین می‌فرماید پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم معلم اخلاق هستند.

باز قرآن می‌فرماید: معلم اخلاق همه انسان‌ها نیز خداست. زمینه فراهم کنید تا خدا معلم اخلاق شما باشد. حال موجودی که معلم او خداوند متعال باشد و قرآن را برای او فرستاده باشند و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را برای هدایت او مبعوث کرده باشند، معلوم است که موجود مقدّسی است، لذا به قول بزرگان از اوجب واجبات، تهذیب نفس است. از اوجب واجبات اینست که ما روی اخلاق کار کنیم و به مقام آدمیت برسیم.



انتخاب راه توسط خود انسان

همه افراد باید بدانند که در وجود خود، صفات رذیله دارند و این صفات رذیله، به زودی ریشه کن نمی شود. بعد از رفع رذائل، باید برای کسب فضائل تلاش کرد. انسان باید چنان که رذائل را نابود می کند، به جای آن فضائل و آدمیت را غرس کند و از آن مواظبت کامل نماید تا مانند شجره طیبه قرآنی، ریشه دار و شاخه دار و میوه دار شود و بتوان از آن بهره برد.

در مباحث گذشته بیان شد که این کار، سخت و مشکل است و نیازمند مراقبت ها و مواظبت هاست و لازمه آن عنایت های الهی است تا ثمربخش بشود. اگر به راستی کسی آدم شود، باید بگوییم به هدف از خلقت دست یافته است؛ اما اگر انسانی این گونه نباشد، دوان دوان رو به جهنم در حرکت خواهد بود:

﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾^۱

خداوند متعال نخواست و نمی خواهد کسی از اهل جهنم شود؛ پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گریه‌ها و زاری‌هایی در دل شب، برای هدایت امت و بهشتی شدنشان داشته‌اند و مخصوصاً آن وقتی که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را اذیت می کردند، با گریه از خداوند هدایت آنان را می طلبیدند و می فرمودند:

﴿اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۲

شخصیتی مثل امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام و خانواده ایشان که مقدس‌ترین افراد هستند، برای شهادت می آیند تا ما آدم شویم. خلاصه آنکه عنایات از طرف خداوند سبحان زیاد است، ولی انتخاب راه، در اختیار خود آدمی است و مائیم که باید از این عنایات الهی استفاده کنیم.

۱. الأعراف، ۱۷۹: «و در حقیقت، بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم. [چرا که] دل‌هایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی کنند، و چشمانی دارند که با آن‌ها نمی بینند، و گوش‌هایی دارند که با آن‌ها نمی شنوند. آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند. [آری،] آن‌ها همان غافل‌ماندگانند.»

۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۹۲؛ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۴۱؛ الخرائج و الجرائع، ج ۱، ص

۱۶۴: «خدایا قوم مرا هدایت کن، زیرا آنان نمی دانند چه می کنند.»

گناه کردن، خلاف عقل و فطرت و وجدان

کلیه گناهانی که در اسلام نام برده می شود، عملی است که خلاف فطرت انسانی است؛ یعنی فطرت انسان، گناه را قبول نمی کند. گناه خلاف عقل است و عقل گناه را نمی پذیرد. حتی اگر مثل صهیونیست ها و داعشی ها را در نظر بگیرید، این ها عقلشان را به کار نمی اندازند که متوجه کارشان باشند و الا چه انسانی است که بگوید ظلم خوبست؟! حتی کودک چند ساله اگر با دست به خواهرش بزند، رنگش تغییر می کند و می داند که کار بدی کرده است.

خوردن مال مردم، خلاف فطرت است. بچه دوسه ساله اگر غذای خواهرش را بی اجازه بخورد، می داند کار بدی کرده است؛ لذا یا با خنده یا با قهر، جواب توبیخ والدین را می دهد. بچه دوسه ساله اگر دروغ بگوید، رنگش تغییر می کند و اگر مادرش مادر زرنگی باشد، می فهمد که این بچه دروغ گفته یا راست می گوید. همه ما همین طور هستیم. اما وقتی عقل را زیر پا گذاشتیم، علناً دروغ می گوئیم و دروغ ها را در سایت ها و روزنامه ها می بریم و اصلاً به زشتی آن توجهی نداریم.

همه می فهمند که حق الناس مشکل است؛ اما وقتی فکر نکنند و غفلت کنند و به عبارت دیگر روی فطرت و عقل پا بگذارند، آنگاه عجیب حق الناس مرتکب می شوند و هر چه بتوانند، با گران فروشی و تقلب و حقه بازی و جازدن جنس بد به جای جنس خوب و مانند اینها، مردم را می فریبند. خود عامل هم می داند که همه این ها کارهای زشت و بدی است، اما اول عقل را

پایمال می کند و بعد حق الناس را مرتکب می شود. همه می دانند که خوردن مال بچه یتیم چقدر ناپسند است و مثل اینست که آتش می خورد:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا﴾^۱

اگر کسی چشم بصیرت داشت، می دید که مال یتیم، آتشی است که می خورد. به راستی عقل انسان می رسد که اگر خانه مردم را تصاحب کند و مردم را گول بزند و غش در معامله کند، مرتکب کار بدی شده است. همه می دانند که اگر سنگین بار باشند، یعنی گناه روی گناه داشته باشند، بالاخره نمی توانند تحمل کنند و وقتی می رسد که از پا درمی آیند؛ اما گران فروشی و مال مردم خوری و گناهان حق الناس بزرگ انجام می دهند و آن را تحمل می کنند، برای اینکه اول فطرت را از بین برده اند و بعد حق الناس می کنند و الا اگر فطرت خدادادی، وجدان اخلاقی و عقل (پیامبران درونی) در وجود کسی بیدار و هوشیار باشد، خوبی و بدی را درک می کند.

عمق جان انسان یعنی فطرت، می گوید گناه بد است؛ عقل که تمیز خوب از بد می دهد، می گوید گناه مخصوصاً حق الناس بد است؛ قلب و دل انسان که مربوط به عواطف است، می گوید حق الناس بد است و آنچه خوبست، خدمت به خلق خداست.

۱. النساء، ۱۰: «در حقیقت، کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند، جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می برند، و به زودی در آتشی فروزان در آیند.»

به طور کلی اگر کسی بخواهد کار ناپسندی را انجام دهد، اول باید به عقل و فطرت و وجدان اخلاقی بی‌اعتنایی کند و روی آن پا بگذارد و به تعبیر قرآن کریم آن را بکشد و سپس گناه کند یا مثل داعش و امریکا شود.

پیامبرهای برونی هم که فراوان هستند، اعم از انبیای الهی، اوصیای ایشان و بالاخره روحانیت که به جای پیامبرهای برون هستند و منبرها و موعظه‌ها دارند و الحمدلله کتاب‌های زیادی هم نوشته‌اند؛ اما وقتی نسبت به هشدارهای آنان بی‌تفاوت باشیم، دعوت آنان نیز اثری در وجود ما ندارد.

چه کسی نمی‌داند دفاع از دیگران خوبست؟! چه کسی نمی‌فهمد که غیبت بد است؟! لذا بعضی از عوام مردم وقتی می‌خواهند غیبت کنند، اول توجیه می‌کنند و می‌گویند غیبتش نباشد و بعد شروع به گفتن غیبت می‌کنند!

قرآن کریم به صورت مکرر، خدمت به خلق خدا را از مسلمانان خواسته است؛ اما پیش از قرآن، قلب و دل انسان می‌گوید خدمت به خلق خدا لازم است و بالاترین لذت برای انسان محسوب می‌شود. فرق بین انسان و حیوان همین جاست که غلبه قوی بر ضعیف در حیوان‌ها زیاد است؛ اما در انسان باید اینگونه نباشد، باید افراد خدمت‌گزار ضعیف و طرف‌دار مظلوم باشند. این امر ناشی از غریزه انسانی و از عمق جان انسان است و فطرت و عقل و دل بر آن گواهی می‌دهند. قرآن در مواضع مختلف می‌فرماید که آیا می‌دانید چرا کار به اینجا رسیده که انسان در گناه و خطا غوطه‌ور است؟ زیرا دل ندارد و به حرف عقل و وجدان بی‌توجه است. به همین دلیل هم از قول اهل جهنم نقل می‌کند که آن‌ها در قیامت می‌گویند:

﴿لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾^۱

جهنمیان می گویند اگر ما عقل داشتیم که به جهنم نمی آمدیم؛ عقل را زیر پا گذاشتیم و حرفش را نشنیدیم، آنگاه جهنمی شدیم؛ لذا رفتن به بهشت در پرتو تعقل و توجه به فطرت و وجدان، آسان می شود.

غفلت انسان از صفات رذیله

همان گونه که بیان شد، عقل ما مستقلاً حکم می کند که صفات رذیله، بد هستند. چنان که هر دیوانه‌ای می داند که ظلم بد است و این یک امر فطری و ضروری است. لذا پیامبرهای درون به ما می فهمانند که صفات رذیله بد است و باید این صفات رذیله را قلع و قمع کرد و نابود ساخت. همه، چه باسواد و چه بی سواد و چه مقدّس و غیر مقدّس و چه جانی و چه غیر جانی، می دانند که صفات رذیله مانند حسد، ظلم، تکبر و خودخواهی، دنیاطلبی و ریاست طلبی بد است و انسان را بدبخت می کند؛ لذا اگر کسی خودسازی نکرد و صفات رذیله بر او مسلط شد، دانسته جهنمی می شود و دانسته از هر درتده‌ای درتده‌تر می شود.

حرفی که باعث تأسّف است، اینست که گاهی توفیق خودسازی هم نداریم یا کم داریم و این بی توفیقی از «غفلت» انسان ناشی می شود. بسیاری از شما دوست دارید واجبات را به جا بیاورید و انجام هم می دهید یا دلتان پر می زند

۱. الملک، ۱۰: «اگر شنیده [و پذیرفته] بودیم یا تعقل کرده بودیم در [میان] دوزخیان نبودیم.»

برای انجام بعضی از مستحبات، مثل عمره و زیارت کربلا و...، اما در عین حال، رذائل بسیاری هم در درون خود دارید و مثلاً حسود هستید؛ حال آیا راجع به رفع این حسادت، کاری کرده‌اید؟! یا اینکه خودخواه و ظالمید و دیگرگرا نیستید و خودپرستید، آیا روی اصلاح این رذائل کار کرده‌اید یا به تعبیر قرآن کریم از جمله غافلان هستید؟! ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾؛ این نوع از غفلت، یکی از بدبختی‌های انسان است.

همه پیامبرها و اولیای الهی، به ویژه پیغمبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام خودشان را فدای دین کردند و زحمات و صدمات فراوانی را متحمل شدند تا غفلت‌ها را بزایند، اما ما در کار تغافل داریم و خودسازی نمی‌کنیم. این مصیبت بزرگی است، در حالی که عقل و جوب خودسازی را درک می‌کند و علاوه بر این، علمای علم اخلاق آن را از اوجب واجبات دانسته‌اند.

باید به این مطلب توجه داشت که اگر انسان برای رفع رذائل کاری نکند، بعضی اوقات از هر درنده‌ای و از هر میکروبی درنده‌تر و موذی‌تر می‌شود. خیلی از انسان‌ها را سراغ داریم که ضرر آن از هر میکروب سرطانی برای خودش و جامعه بشری بیشتر است. برخی از انسان‌ها اظهار تمدن می‌کنند، اما از تمدن بویی نبرده‌اند. مثال‌های زیادی هم دارد و از زمان حضرت آدم تا الان بوده است و در وقایع بین‌المللی زیاد شاهد آن هستیم. مثلاً چند وقت قبل دولت فرانسه یا استکبار جهانی مؤسسه‌ای را تحریک کرد و در نشریه آن، به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ توهین شد. بعد داعشی‌ها را تحریک کردند تا با

حمله به آن مؤسسه، افراد آن را کشتند. سپس یک راهپیمایی بزرگ در فرانسه، به عنوان اینکه اسلام خشن است، علیه اسلام عزیز برپا کردند. آن جسارت به پیغمبر را خودشان کردند، خودشان به داعشی‌ها امر کردند که به دفتر مؤسسه بریزند و بعد هم خودشان تجمع برقرار کردند تا اسلام را بکوبند! چرا چنین است؟! وای بر بد اخلاقی و وجود رذالت.

وقتی بی اخلاقی حکمفرما باشد، آنگاه آزادمردی و مردانگی نیست و با نامردی هر چه بتوانند می‌کنند. صهیونیست‌ها همینطور هستند؛ اصل موجودیت آنان از درخت رذالت درونی غربی‌ها ناشی شد و سپس همین صهیونیست‌ها، با رذالت ظلم و زورگویی و قدرت طلبی، در صدد براندازی اسلام و تسلط بر خاورمیانه برآمده‌اند؛ در حالی که ما مسلمانان نیز در غفلت به سر می‌بریم و الا به تعبیر حضرت امام علیه السلام اگر هر کس یک سطل آب خرج صهیونیسم کند، آنگاه یک دریا می‌شود و صهیونیست‌ها را غرق می‌کند.

تغافل مسلمین و ظلم‌های دشمنان و صهیونیست‌ها، همه از بی اخلاقی سرچشمه گرفته است. میکروب سرطان و میکروب خوره و وبا، ناخواسته یک ملت را می‌کشد و قرآن کریم می‌فرماید بدتر از این میکروب، انسانی است که اخلاق ندارد:

﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّمُ الَّذِي يُصُّمُّ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۱

پست‌تر از میکروب سرطان و پست‌تر از هر گرگ درنده، کسی است که

۱. الأنفال، ۲۲: «قطعاً بدترین جنبندهاگان نزد خدا کران و لالانی‌اند که نمی‌اندیشند.»

عقل دارد و تعقل ندارد و فکر دارد و تفکر ندارد، یعنی صفت رذیله روی عقل و قلب و فطرت او را پوشانده و نمی‌گذارد پیامبرهای درونی، به درستی کار کنند.

به‌راستی به‌مثل دنیای غرب می‌گوییم ما از عقل و فطرت گذشتیم، چرا وجدان اخلاقی ندارید؟! شما که می‌گویید متمدن هستید، پس این وجدان اخلاقی و این پیامبر درون چه شد؟! معلوم است که پیامبر درون، در اثر بی‌اخلاقی مُرد. وقتی که صفت رذیله گل کند، نه عقل و نه وجدان اخلاقی و نه فطرت، هیچکدام نمی‌توانند کار کنند. البته گاهی حیطة عمل این رذیله محدود است، مثل اختلاف بین زن و شوهر یا العیاذ بالله خیانت زن به شوهر که خیلی زشت و بد است و گاهی نیز حیطة آن گسترده است مانند ظلم‌ها و جنایت‌های بین‌المللی و کشتارهای وسیع در جنگ‌ها و... به هر حال وقتی صفت رذیله وجود داشته باشد، روی پیامبران درونی (عقل، قلب، فطرت) را می‌پوشاند و نمی‌گذارد پیامبری مثل وجدان اخلاقی کار کند.

لزوم توجه به اخلاق در اجتماع

به علت بی‌اخلاقی، در جامعه ما الان فساد اداری و اقتصادی بی‌شماری وجود دارد. فساد اخلاقی که در جامعه غوغا می‌کند و لذا دختر و زن شیعه که ارادت به فاطمه زهرا علیها السلام دارد، حجابش از حجاب غربی‌ها بدتر شده است! این مفاسد از کجا سرچشمه گرفته است؟! به جهنم که می‌رود می‌گویید من بی‌عقل بودم که به جهنم آمدم و الا به جهنم نمی‌آمدم.

انسان به راستی باید مواظب صفات رذیله خود باشد و با رفع رذائل، در راه نهادینه کردن فضائل، کوشا و جدی باشد. اگر به راستی آدم باشیم، آنگاه فساد اداری هم نخواهیم داشت.

می گویند حاکمی را به حمص یکی از شهرهای سوریه فعلی فرستادند. این حاکم مدتی کار کرد و بعد از دستش شکایت کردند و گفتند او شب‌ها پیدا نیست و روزها بعضی اوقات دیر سر کار می آید و در هفته یک روز هم اصلاً پیدایش نیست. حاکم وقت او را خواست و او پیاده به مدینه آمد. شکایت‌ها را به او گفتند و او گفت هر سه درست است و اما برای هر کدام جواب دارم. اینکه شب پیدا نیستم، برای اینکه وقتم را قسمت کرده‌ام بین خدا و مردم و روز را به مردم داده‌ام و شب‌ها برای خداست. لذا به راز و نیاز و رابطه با خدا مشغولم. اما اینکه گاهی صبح‌ها دیر بیرون می آیم، برای اینست که من کلفت و نوکر ندارم و کارها را با خانم قسمت کرده‌ایم و پختن نان و وظیفه من شده است و تا خمیر مهیا شود، کمی دیر می شود. اما اینکه در هفته یک روز پیدا نیستم، برای اینست که در هفته یک روز باید لباس عوض کنم و لباس اضافه ندارم و لذا آن لباس را که می شویم، برهنه می مانم و باید صبر کنم تا لباس خشک شود؛ لذا بعضی اوقات نمی توانم با مردم در تماس باشم. گفتند جواب‌ها خوبست و پولی به عنوان جایزه یا خرج راه به او دادند. او به حمص آمد و پول‌ها را به مسجد برد و جارچی صدا زد که هر کس نیاز مالی دارد، به مسجد بیاید. بالاخره فقرا و محتاج‌ها آمدند و پول‌ها را گرفتند و قدری از آن باقی ماند.

حاکم وقتی به خانه آمد، به همسرش گزارش داد که چه شده و چه کرده است. خانم گفت: خوبست که با پول باقیمانده، کنیزی بخریم. حاکم گفت صبر کن شاید کار لازم‌تری باشد. آنگاه یک فقیر پیدا شد و پول را به او داد و به همسرش گفت: آیا اینطور بهتر نیست؟! کارهای خانه را خودمان انجام می‌دهیم و اما اینگونه به یک فقیر و بینوا کمک کرده‌ایم. خانم نیز تصدیق کرد و گفت بله اینطور بهتر شد.^۱

این یک حاکم و استاندار اسلامی است، اگر به راستی همهٔ اداری‌های ما این‌گونه رفتار می‌کردند، اصلاً فساد اداری وجود نداشت. رشوه‌خواری و کم‌کاری و بدکاری و بیکاری نبود. در سال اول پیروزی نظام مقدس جمهوری اسلامی، خیال می‌کردیم که فساد اخلاقی و اداری و اقتصادی تمام شد، اما نمی‌دانستیم به اینجا می‌رسد! وای از بی‌اخلاقی! اگر انسان روی اخلاق کار نکند، صفات رذیله چیره می‌شود و قوی می‌شود و گل می‌کند. مثل میکروب خوره است و کم‌کم آدم را می‌کشد. چرا باید فساد اقتصادی داشته باشیم؟! اسلام عزیز می‌گوید اگر اسلام پیاده شود آنگاه فساد اقتصادی نابود می‌شود.

این تجمل‌گرایی‌ها و ریخت‌وپاش‌ها و خودگرائی‌ها، فساد اقتصادی را به دنبال دارد که جداً کمرشکن است. فساد اقتصادی برای فقرا و مستمندان کمرشکن است. دنیای غرب که دشمن سرسخت ماست، از این فساد

۱. ر.ک: حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۲۴۷؛ شرح نهج البلاغه (ابن ابی‌الحدیید)، ج ۱۲، ص ۱۱۴.

اقتصادی موجود در جامعه ما خیلی خوشحال است. حال چرا باید فساد اقتصادی با این گستردگی باشد؟!

امیرالمؤمنین علیه السلام حدود پنج سال حکومت کردند، حکومتی که مانند دوران به اصطلاح خانه‌نشینی ایشان، یک خار در چشم و یک استخوان در گلو داشتند و سه جنگ برای امیرالمؤمنین علیه السلام جلو آوردند. جنگ‌هایی که ریشه در بی‌اخلاقی داشت. مرادم اینجاست که امیرالمؤمنین علیه السلام راجع به پنج سال حکومت خود، در نماز جمعه در مقابل دوست و دشمن می‌فرمایند: ای مردم! اکنون همه شما از نظر خوراک و پوشاک و مسکن و ازدواج در رفاه هستید و من فقر را برداشته‌ام و آب را از فرات به کوفه کشیده‌ام.^۱

در پنج سال حکومت اینگونه که همه در جنگ و مشقت و زحمت بوده؛ اما توانسته‌اند اقتصاد اسلام را پیاده کنند و فقر را رفع نمایند. وقتی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هم ظهور فرمایند، احکام قرآن و اسلام را پیاده می‌کنند. امام زمان با معجزه و خرق عادت به یک شبانه‌روز بر جهان مسلط می‌شوند و حکومت ایشان در شش شبانه‌روز در جهان مستقر می‌گردد؛ اما ادامه آن، معجزه خرق عادت نیست، بلکه پیاده کردن قرآن و دستورات اسلام است که در اثر آن، فقر و تبعیض و ظلم‌ها نابود می‌شود. معلوم است وقتی قرآن پیاده شود و مبین

۱. بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۳۲۷: «مَا أَصْبَحَ بِالْكَوْفَةِ أَحَدٌ إِلَّا نَاعِمًا إِنَّ أَدْنَاهُمْ مَنَزَلَةَ لِيَأْكُلُ الْبُرِّ وَ يَجْلِسُ فِي

الظَّلِّ وَ يَشْرَبُ مِنْ مَاءِ الْفُرَاتِ - همه مردم کوفه اکنون دارای وضعیتی خوبی هستند، حتی پایین‌ترین

افراد، نان گندم می‌خورد، خانه دارد، و از آب گوارای فرات استفاده می‌کند.»

آن، ولایت، یعنی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف باشند، آنگاه فقر و ظلم و تبعیض و اختلاف طبقاتی در کار نیست:

«يَمْلَأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا»^۱

اگر به راستی فضیلت عفت را مجسم کنند، یک زن عقیف می شود. وجود زن، ظرافت و عفت است، اما چرا این بی عفتی ها در جامعه فراگیر شده است؟ گرچه دشمن در این زمینه کار کرده است و بیش از هزار رسانه برای بی عفتی زن ها و بی غیرتی مرد ها تبلیغ می کنند و همه تلاش های دشمن، برای اسلام زدایی و نابودی شیعه است، اما چرا ما اجازه می دهیم غربی ها بر زندگی و سرنوشت ما مسلط شوند؟ در حالی که در همین مسئله حجاب، قرآن کریم، به صورت جدی، از زنان حجاب و چادر خواسته شده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ

عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَذْنِي أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ

غَفُورًا رَحِيمًا»^۲

خانم! چادر سر کن و رویت را بگیر و بدان شخصیت زن، به چادر اوست.

۱. بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۳۱۶: «خداوند به واسطه او زمین را از قسط و عدل پُر می کند، آن چنان که

از ظلم و جور، پُر شده است.»

۲. الأحزاب، ۵۹: «ای پیامبر، به زنان و دخترانت و به زنان مؤمنان بگو: پوشش های خود را بر خود

فروتر گیرند. این برای آنکه شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند [به احتیاط] نزدیکتر است، و خدا

آمرزنده مهربان است.»

استاد بزرگوار ما علامه طباطبائی رحمته الله در تفسیر شریف المیزان، روایتی را نقل می‌کند و می‌فرماید وقتی این آیه شریفه نازل شد، زن‌ها در کیسه سیاه رفتند.^۱ یعنی همه زنان سر تا پا چادر داشتند. این عفت خانم یک مسلمان است. حال چرا خانم شیعه، باید اینطور با بی‌حجابی یا با بی‌عفتی، در جامعه رفت و آمد کند؟! چادر علاوه بر اینکه دستور اسلام است، امری ملی برای ایرانیان بوده است و اگر تاریخ را مطالعه کنید، متوجه می‌شوید که پیش از اسلام، چادر، مخصوصاً در خانواده بزرگان، مرسوم بوده است. حال ببینید این چادر که شعاری ملی اسلامی است و به تعبیر قرآن کریم علامت شخصیت برای زن است، وضعش به کجا رسیده است! این بی‌حجابی‌ها به خاطر بی‌اخلاقی است. وقتی بی‌اخلاق شدیم، فساد اخلاقی برای جامعه جلو می‌آید و شیاطین انسی و جنی این فساد اخلاقی را گسترش می‌دهند.

اگر بخواهیم در جامعه فساد اداری و فساد اقتصادی و فساد اخلاقی نباشد، باید جامعه را به اخلاق الله متخلق کنیم. باید همه روی اخلاق کار کنیم. باید همه درخت رذالت را ریشه کن کنیم و درخت فضائل غرس نماییم و بارور کنیم. میوه این شجره طیبه، اینست که فساد اداری و فساد اخلاقی و اقتصادی ناپود می‌شود و یک زندگی صددرصد سالم و در رفاه و آسایش برای عموم افراد فراهم می‌شود.

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص ۳۴۴: «عن أم سلمة قالت: لما نزلت هذه الآية (يُذِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ

جَلَابِيهِنَّ) خرج نساء الأنصار كأن على رءوسهن الغربان من أكسية سود يلبسهنها.»

درس گفتار بیست و هشتم:

آثار صفات رذیله در زندگی و سرنوشت



از بحث‌های گذشته استفاده کردیم که پروردگار عالم، عالم وجود را برای انسان و این انسان را برای خودش خلق کرده است. لذا هدف از خلقت را در يك بحث راجع به عالم وصول و شهود، يك بحث راجع به رفتن به بهشت و مقام‌های قرب خدا، يك بحث راجع به عبودیت و يك بحث درباره رسیدن به مقام آدمیت، خلاصه کردم. گفتم که برای رسیدن به مقام آدمیت، باید تهذیب نفس و خودسازی کرد و در این راه تلاش نمود.

وقتی به ملائکه خطاب شد که می‌خواهم خلیفه‌الله بسازم. فرشتگان که طبع خلیفه‌الله را می‌دانستند و علم داشتند که اگر متوقف شود و به مقام آدمیت نرسد، کار او خون‌ریزی و فساد است؛ به خداوند سبحان گفتند: خدایا! اگر مقدس می‌خواهی، ما هستیم و اگر عبادت می‌خواهی ما هستیم؛ ولی خطاب شد: مقدس نمی‌خواهم، بلکه آدم می‌خواهم. لذا آدم را خلق کرد. خداوند در قرآن در چندین جا آدم را «خلیفة‌الله» نامیده است. یعنی هدف از خلقت انسان اینست که از صفر شروع کند و به مقام خلیفه‌اللهی برسد. این کار گرچه مشکل است، اما از اوجب واجبات است.



جبهه و جهاد اکبر

انسان به این دنیا آمده است تا تهذیب نفس کند و از ثمره آن بهره‌مند گردد؛ و البته این کار پرفایده و لذت‌بخش، سخت و دشوار است. به قول مؤسس حوزه علمیه قم، آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری رحمته‌الله فرموده بودند: یک مثال عوامانه هست که می‌گویند ملا شدن چه آسان و آدم شدن مشکل است. من می‌گویم: ملا شدن مشکل است و آدم شدن محال است. یعنی خیلی کار دارد؛ اما اگر کسی در راه بیفتد، هر قدمی که بردارد، ثواب جبهه دارد؛ لذا قبلاً گفتم وقتی جوان‌ها و بسیجی‌ها از جبهه برمی‌گشتند، پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آن‌ها را تشویق می‌کردند، ولی می‌فرمودند:

«مَرَّ حَبَابٌ بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ

الْأَكْبَرُ»

احسنت بر شما که از جبهه پیروز برگشتید و توانستید دشمن را نابود کنید و عقب برانید؛ اما جهاد بزرگ تری در پیش دارید که باید به آن اهمیت بدهید. اصحاب می پرسیدند این جهاد بزرگ تر از جبهه و دفاع در مقابل دشمن، چه جهادی است؟ حضرت پاسخ می دادند:

«جِهَادُ النَّفْسِ»^۱

سپس می فرمودند:

«أَفْضَلُ الْجِهَادِ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ»^۲

اینکه انسان بتواند صفات رذیله را از دل بکند و مثلاً متکبر و خودخواه نباشد، دنیاپرست و ریاست طلب و حسود نباشد، واقعاً جهاد بزرگی است. خیلی جرأت می خواهد که کسی بگوید من حسود نیستم و همان فرمایش مرحوم حاج شیخ است که فرموده محال است؛ اما به هر حال دفع و رفع این رذائلی که بیش از چهل رذیله است، تا حدی که برای افراد امکان دارد، لازم است. اگر کسی نمی تواند آن ها را نابود کند، لااقل بتواند شعله آن را بگیرد تا شعله ور و طوفانی نشود. شعله رذائل، به عالم آتش می زند و هم خود انسان و

۱. الکافی، ج ۵، ص ۱۲:

۲. امالی الصدوق، ص ۴۶۷: «آفرین به قومی که از جهاد کوچکتر بازگشته اند، در حالی که جهاد بزرگتر برای آنان باقی مانده است. پرسیدند: ای رسول خدا! جهاد بزرگتر چیست؟ فرمودند: جهاد با نفس! و می فرمودند: بهترین جهادها، جهاد کسی است که با نفس خودش که بین دو پهلوی اوست، مبارزه می کند.»

هم دیگران را نابود می‌کند. اینکه لااقل بتوانیم جلوی شعله‌ور شدن رذائل را بگیریم، باز هم مشکل است، اما از اوجب واجبات است.

در اسلام، امری واجب‌تر و مهم‌تر از تهذیب نفس وجود ندارد. نماز واجب است و سفارش‌های فراوانی هم بر اقامه آن شده است. کسانی که گناهان کبیره را هفتصدتا می‌شمارند، اول آن گناهان، ترک نماز است و آن کسانی هم که گناهان کبیره را هفت مورد می‌شمارند، اولین آن ترک نماز است؛ لذا نماز برای خودسازی فوق‌العاده اهمیت دارد و هر که نخواند، کفر عملی دارد. آدم بی‌نماز نمی‌تواند به بهشت برود و بهشت بر او بسته است و حتماً جهنمی است؛ لذا نماز، واجب بسیار پراهمیتی است، اما واجب‌تر از این نماز، تهذیب نفس است؛ اینکه انسان و مخصوصاً جوان‌ها بتوانند مهذب باشند.

بزرگان و از جمله استاد بزرگوار ما حضرت امام علیه السلام در درس‌های اخلاقی، این جمله را زیاد به ما سفارش می‌کرده‌اند که تا جوانید خود را اصلاح کنید و تا جوانید، درخت رذالت را از دل بکنید و الا اگر در حال جوانی بی‌اعتنا باشید، رذائل کم‌کم در دل رسوخ می‌کند و ریشه‌دار می‌شود و آنگاه کندن درخت رذالت در سرحد محال است. در جوانی هم قدرت اراده افراد بیشتر است و هم ریشه رذائل کمتر است و هم توفیق الهی برای جوان‌ها بیشتر همراه است؛ لذا تا جوانیم باید خودسازی کنیم و متکبر و خودخواه، لجوج و عنود و ریاست‌طلب نباشیم. هر کدام از این رذائل که گل کند، عالم را آتش می‌کشد.

شخص ریاست طلب، اگر فرصت پیدا کند، حاضر است دو ثلث جهان را بکشد، برای اینکه بتواند در یک ثلث دیگر حکومت کند. ایران و جای دیگر هم در این مورد تفاوتی ندارد. شما می دانید جنگ جهانی اول جلو آمد و حدود هفتاد میلیون نفر از غربی ها همدیگر را کشتند، برای اینکه هر کدام می گفتند «من». اول شکوفایی علمشان شکستن اتم بود و این شکستن اتم می توانست مفید باشد و عالم را گلستان کند، اما اول نتیجه شکستن اتم، دو بمب اتمی روی سر ژاپنی ها شد که بیش از صد و پنجاه میلیون نفر بی گناه را به خاک و خون کشید.

رذائل در هر کسی به اندازه قدرت و امکاناتش، کار می کند؛ یک دفعه این فرد ریاست طلب، عرضه ندارد و فقط در خانه به زن و بچه پر خاشگری می کند، او اگر قدرت داشت، به جهان پر خاشگری می کرد. آدم حسود، اگر به راستی فرصت پیدا کند، همین حسادتش موجب می شود که عالم را به آتش بکشد. یک دفعه اسلام عزیز به نام جمهوری اسلامی گل می کند و دشمن حسود چون نمی تواند این حقیقت را ببیند، پس حسادتش گل می کند و دشمنی های گوناگون و کارشکنی های مختلفی انجام می دهد. یک دفعه هم حسادت فردی گل می کند و مثلاً مادر شوهر به عروس اذیت می کند و قدرتش به این اندازه است که به عروس اذیت کند یا خودبینی عروس گل می کند و به همین اندازه می تواند نیش و کنایه ای به مادر شوهرش بزند. همین شخص اگر قدرت پیدا کند، عالم را آتش می زند؛ لذا حسادت، تکبر، عناد، ریاست طلبی و امثال این صفات رذیله، به اندازه قدرت انسان، از انسان کار

می‌کشد. یک دفعه قدرت کم است و در حدّ و حدود خانواده است و زن را بر سر شوهرش مسلط می‌کند یا مرد بد اخلاق است و محیط خانواده را به هم می‌ریزد و یک دفعه در حدّ جامعه است و شهر را به هم می‌ریزد و اگر بیشتر قدرت داشته باشد، دنیا را به آتش می‌کشاند. این همان معنایی است که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۱

اگر انسان خودسازی نکند و این صفات رذیله در دل رسوخ کند، پست‌تر از هر جنبه و میکروب سرطان خواهد بود. با کمال معذرت هم بگویم همه ما صفات رذیله داریم و کسی نمی‌تواند بگوید صفات رذیله ندارم، الا اینکه معصوم و از اول الامر، نور مطلق باشد؛ چنان که ائمه معصومین علیهم‌السلام بوده‌اند:

﴿خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَارًا فَجَعَلَكُمْ بَعْزُهُمْ مُحَدِّقِينَ﴾^۲

هر که غیر از اهل بیت علیهم‌السلام باشد، باید بداند که صفات رذیله در وجود او هست و باید با استفاده از اختیار خودش، رذائل را رفع کند. این امر، کار و تلاش شبانه‌روزی می‌خواهد و الا شیطان درون با شیطان برون با هم هماهنگ شده و موجودی که بدتر از هر درنده و میکروبی است، می‌سازند و در این صورت، هر کس به اندازه قدرت، برای خود و اجتماعش از هر سنگ

۱. الأنفال، ۲۲: «قطعاً بدترین جنبندگان نزد خدا کران و لالانی‌اند که نمی‌اندیشند.»

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳؛ زیارت جامعه کبیره: «خداوند شما را به صورت نورهایی خلق

نمود و گرداگرد عرش خودش قرارتان داد.»

درنده‌ای درنده‌تر می‌شود. اینکه قرآن کریم می‌فرماید از اوجب واجبات تهذیب نفس است و برای بیان اهمیت آن یازده قسم می‌خورد، برا همین است:

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا، وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾^۱

رستگاری فقط و فقط از آن کسی است که مهذب باشد و درخت رذالت را از دل کنده باشد و در مقابل، بدبخت کسی است که صفت رذیله‌ای بر دلش حکم فرما باشد. چنان که پیشتر هم بیان کردیم، قرآن کریم در سوره شمس، اثر وجود این رذائل را با بیان داستان معجزه حضرت صالح عَلَيْهِ السَّلَام و قوم ثمود، تبیین می‌فرماید که چون این قوم حرف‌شنوی نداشتند و عاقبت‌اندیش نبودند، صفت رذیله آن‌ها را به جایی رساند که معجزه بزرگ الهی را نابود کردند و معلوم است نابود کردن معجزه بزرگ خدا، یعنی نابودشدن خودشان، هم در دنیا و هم در آخرت.

تسلیم‌شدن در برابر حق و حقیقت

انسان باید به دستورات الهی گوش فرا دهد و رذائل را از خود دور کند. قرآن کریم از کسانی که حرف‌شنوی دارند و زیر بار حرف حق می‌روند، تعریف کرده است و می‌فرماید:

۱. الشمس، ۹ و ۱۰: «که هر کس آن را پاک گردانید، قطعاً رستگار شد، و هر که آلوده‌اش ساخت، قطعاً در باخت.»

﴿وَإِذْ سَمِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ
مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ
الشَّاهِدِينَ﴾^۱

کسانی که انعطاف پذیر هستند و اهل تفکرند و زیر بار کلام حق می روند، وقتی می شنوند که کسی قرآن می خواند، جاذبه قرآن آن ها را به گریه می اندازد و مسلمان می شوند و می گویند اینک که حق را دیده ایم، چرا زیر بار حق نرویم و آن را با روی باز نپذیریم؟ در مقابل این افراد، گروهی هستند که قرآن کریم درباره آن ها می فرماید کارشان به اینجا می رسد که در غدیر خم به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می گویند که نصب ولایت، کاری از جانب خودت بود یا خدا به آن دستور داده است؟ و وقتی پیغمبر می فرماید از طرف خداست و مگر ندیدید که گفتم جبرئیل آمده و آیه آورده است:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ
نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^۲

۱. المائدة، ۸۳: «و چون آنچه را به سوی این پیامبر نازل شده، بشنوند، می بینی بر اثر آن حقیقتی که شناخته اند، اشک از چشم هایشان سرازیر می شود. می گویند: پروردگارا، ما ایمان آورده ایم؛ پس ما را در زمره گواهان بنویس.»

۲. المائدة، ۳: «امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم.»

می گویند: ما نمی توانیم این حقیقت را بینیم و از خدا بخواه که سنگی بیاید و ما را نابود کند! لذا آیات اول سوره معارج نازل شد:

﴿سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ﴾^۱

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به فردی که چنین گفتار و درخواستی داشت، فرمودند: از میان ما بیرون برو، آنگاه سنگی می آید و تو را نابود می کند.^۲ چنانچه کسی حق پذیر نباشد، حاضر است خودش از بین برود، ولی حق را نیند و در برابر آن تسلیم نشود:

﴿وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنَّ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا

حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾^۳

ولی اگر انعطاف پذیر باشد، همان است که قرآن درباره او می فرماید:

﴿وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ

الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ

الشَّاهِدِينَ﴾

شخصیت حق پذیر، شخصی مثل سلمان فارسی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ می شود. به سلمان گفتند

۱. المعارج، ۱: «پرسنده ای از عذاب واقع شونده ای پرسید.»

۲. ر. ک: موسوعة الغدير في الكتاب والسنة والأدب، ج ۲، ص ۴۶۰ تا ۵۰۱.

۳. الانفال، ۳۲: «و [یاد کن] هنگامی را که گفتند: خدایا، اگر این [کتاب] همان حق از جانب توست،

پس بر ما از آسمان سنگ هایی بباران یا عذابی دردناک بر سر ما بیاور.»

چگونه به این مقام رسیدی که دربارهاات بگویند:

«سَلْمَانٌ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ»^۱

سلمان گفت: برای اینکه عشق به علی و محبت امیرالمؤمنین علیه السلام سر تا پایم را گرفته بود و حرف او را بر همه خواهش های خودم مقدم داشتم. یک انسان به این مرتبه می رسد و یک انسان نیز هم به جایی می رسد که می گوید من نمی توانم بینم علی علیه السلام خلیفه خدا باشد! اگر از فرد معاند و مخالف ولایت علی علیه السلام بپرسند مگر علی چه چیز کم دارد؟! آیا ممدوح خداوند متعال نیست، در حالی که لا اقل سیصد آیه درباره امیرالمؤمنین علی علیه السلام نازل شده است؟^۲ آیا علم ندارد؟! در صورتی که علی، باب شهر علم پیامبر است؛^۳ آیا شجاعت ندارد؟! در حالی که هشتاد و چهار جنگ زمان پیامبر، به دست امیرالمؤمنین پیروز شده است. آیا متقی نیست؟! و حال آنکه تقوایش اینست که در مقابل خوارج نهروان و در مقابل دشمن می فرماید: به خدا قسم اگر عالم هستی را به من بدهند و بگویند به مورچه ای ظلم کن و پوست جو را بیجا از دهان او بگیر، من چنین نمی کنم. یعنی در اثر تقوا، ظلم به یک مورچه را در مقابل گرفتن دنیا نمی پذیرد:

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۶۴: «سلمان از ما اهل بیت است.»

۲. تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۲۱۹؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۶۴.

۳. ر.ک: بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۲۰۰ تا ۲۰۷؛ موسوعة الغدير في الكتاب والسنة والأدب، ج ۷، ص

«وَاللَّهُ لَوِ أَعْطِيَتْ الْأَقَالِمِ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتُ أَفْلا كِهَاعِلَى أَنْ

أَعَصِيَّ اللهُ فِي نَمَلَةٍ أَسْدُبْهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ»^۱

پس چرا با ولایت علی علیه السلام مخالفت کرده‌اند و می‌کنند؟ وای به حسادت و لجاجت و تکبر که انسان را به پرتگاهی می‌رساند که به قول خداوند در سوره شمس، ناقه صالح پیغمبر را می‌کشد تا دلش راحت باشد و خواهش نفس را بر آورد.

موضوع انتساب امیرالمؤمنین علیه السلام و ولایت ایشان، صرفاً بیان تاریخ نیست که کسی بگوید درست نیست و مختص به شیعه هم نیست که کسی بگوید برای اثبات مذهب خود گفته‌اند، بلکه موضوعی ضروری و حقیقی و امری مسلم در اسلام است و همه فرق اسلامی بر آن اذعان دارند. شاید بیش از هزار جا پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، امیرالمؤمنین علیه السلام را به خلافت منصوب کرده‌اند و فقط حساب غدیر خم و روایت ثقلین و مانند آن نیست، بلکه همه مسلمانان می‌دانند و همه هم می‌دانند پیامبر از طرف خداوند سبحان این مطالب را فرموده‌اند؛ پس چرا چنین شد که خلافت به امیرالمؤمنین علیه السلام نرسید؟ باید گفت: امان از حق ناشنوی و زیر بار حق نرفتن و غرور و تکبر! امان از حسادت و لجاجت و تعصب! وای به وجود صفات رذیله!

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴: «به خدا قسم اگر هفت اقلیم را با آنچه زیر آسمان‌های آن‌هاست به من بدهند تا خداوند را با ربودن پوست جوی از دهان مورچه‌ای معصیت کنم، به چنین کاری دست نمی‌زنم!»

بعضی اوقات دیده شده که حسابی غیبت دیگری را می‌کند تا دلش خنک شود! افتخار می‌کند که دیگری را افتضاح کرده است. بسیار دیده‌ایم که تهمت می‌زنند و شایعه‌پراکنی می‌کنند و بعد هم می‌گویند چه خوب شد که آبروی فلانی را بردیم. خنک شدن دل و لذت بردن از کار زشت، یعنی صفت رذیله را ارضا کرده است. باید خودسازی کنیم و الاً بر لبهٔ پرتگاه و در معرض سقوط هستیم.

یک مثال عوامانه هست که می‌گویند شخصی برای اولین بار آלוسیاه خرید و خورد و دید خیلی مزه ندارد. بعد از مدتی آمد و بادمجان دید و فکر می‌کرد آلوسیاه است که بزرگ‌تر شده، لذا خرید و خورد. بعد گفت: مرده شورت را ببرند که هرچه بزرگ‌تر می‌شوی بدمزه‌تر می‌شوی. آدمی که صفات رذیله دارد، اینگونه است که هرچه بزرگ‌تر شود، این صفات بیشتر در دل او رسوخ می‌کند. رشد و بالندگی شجرهٔ خبیثه به آنجا می‌رسد که برای ارضای صفات رذیلهٔ خود، عالم را به هم می‌ریزد و به آتش می‌کشد.

ای کاش گاهی انسان، به وجود صفات رذیله در وجود خود، می‌اندیشید. انسان اگر در زندگی شخصی خود و کارهای روزمره فکر کند، بهتر و بیشتر می‌تواند خویشتن را اصلاح نماید. واقعاً تفکر کردن، امر مقدس و مهمی است و به همین دلیل آن را از یک سال عبادت، بالاتر و بهتر دانسته‌اند:

«تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ»^۱

۱. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۰۸: «ساعتی تفکر کردن بهتر از یک سال عبادت است.»

حتّی اهل معرفت و از جمله حضرت امام علیه السلام روایتی نقل می کنند که می فرماید: یک ساعت تفکر، بهتر از هفتاد سال عبادت است.^۱ انسان یک ساعت فکر کند، مثل هفتاد سال عبادت است. فکر اینکه من اگر حسود باشم، در زندگی ام غیبت و تهمت و شایعه فراوان می شود. اگر مال دوست و پول پرست باشم، کم کم مال حرام می خورم و وقتی حرام خوار شدم، دلم سیاه می شود و آنگاه به تعبیر قرآن کریم، وای به دلم که سیاه شده است:

﴿قَوْلٌ لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِّنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^۲

انسان باید بداند که اگر دلش سیاه و سخت شد و در نتیجه اگر متکبر شد، زیر بار حق و حقیقت نمی رود. اگر پول پرست و دنیاخواه شد، دیگر نمی تواند به دیگران رسیدگی کند و بالاخره به جایی می رسد که به قول شاعر:

بی ادب تنها نه خود را داشت بد بلکه آتش بر همه آفاق زد

جلوه های صفات رذیله

امروزه دنیای جدید و به اصطلاح متمدن، مانند درنده ها به جان هم و به جان بشریت افتاده است؛ آیا دنیای غرب نمی داند که این جنگ ها و وحشی گری ها چقدر ضرر دارد؟ آیا دنیای غرب نمی داند ایجاد گروه هایی مانند داعش، چه ضررهای بزرگی دارد و کشتارهای فراوانی در پی خواهد

۱. *چهل حدیث*، ص ۱۹۱: «تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً.»

۲. الزمر، ۲۲: «پس وای بر آنان که از سخت دلی یاد خدا نمی کنند.»

داشت؟ اما به خاطر حسّ قدرت طلبی و ثروت اندوزی و تکبر، می گویند امثال داعش و صهیونیست ها موجود باشند و منافع ما را تأمین کنند، آنگاه هر چه بر سر بقیه بیاید، مهم نیست، ولو اینکه میلیون ها انسان بی گناه نابود شوند! صفات رذیله در هر سطحی باشد، موجب بدبختی انسان است. اول بدبختی آن هم گریبان خود انسان را در دنیا و آخرت می گیرد. صفات رذیله است که اختلاف بین زن و شوهر را به آنجا می رساند که چشم دیدن یکدیگر را ندارند و آنگاه کار به طلاق می رسد و هر چه به آنها می گویند شما بچه دارید و این بچه با نبودن پدر و مادر، عقده ای می شود و بعداً جامعه را به هم می ریزد، ولی می گویند باید جدا شویم! این طلاق ها از کجا پیدا می شود؟ جز اینکه بسیاری از آنها ریشه در رذائل اخلاقی دارد؟ اصل قانون طلاق باید باشد، ولی باید بدانیم که مبعوض ترین چیزها نزد خداوند متعال، طلاق است:

«مَا مِنْ شَيْءٍ أَبْغَضَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الطَّلَاقِ»^۱

اما الان کار به اینجا رسیده که از هر چهار ازدواج، یکی به طلاق می رسد! اگر برای این مصیبت، خون گریه کنیم، جا دارد. این ها معمولاً از صفات رذیله پیدا می شود و الا خداوند حکیم می گوید من بین زن و شوهر، زمینه محبت و مودت درست کرده ام:

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۸: «هیچ چیزی نزد خداوند عزوجل، مبعوض تر از طلاق نیست.»

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا
لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ
لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۱

خداوند بین زن و شوهر، مودت و رحمت ایجاد کرده است و برای اینکه به یکدیگر مطمئن باشند و بر دل یکدیگر حکومت داشته باشند، محبت را عنایت کرده است؛ پس چرا وضعیّت جامعه امروزی این گونه نیست؟ وای به وجود صفت رذیله.

اگر در جامعه طلاق رواج دارد، از صفت رذیله پیدا می شود؛ اگر بدبختی و فقر و اقتصاد ناسالم هست، از صفت رذیله پیدا می شود؛ اگر بیکاری و بدکاری و رشوه خواری در ادارات هست، از صفات رذیله پیدا می شود و اگر فساد اخلاقی فراگیر است، از صفت رذیله ناشی شده است.

وقتی صفت رذیله، بر خانم ها که باید مظهر عفت و نجابت و حیا باشند، حکم فرما شد، شروع به خودنمایی می کنند و بدتر اینکه به کار خود، افتخار هم می کنند! هرچه چهارتا اصطلاح بیشتر بلد باشند، خودنمایی بیشتر می شود. اگر این فرد صفت رذیله نداشت، خودش را به مثابه عروسک برای بچه ها و جوان ها نمی کرد.

۱. الروم، ۲۱: «و از نشانه های او اینکه از [نوع] خودتان همسرانی برای شما آفرید تا بدانها آرام گیرید، و میانتان دوستی و رحمت نهاد. آری، در این [نعمت] برای مردمی که می اندیشند قطعاً نشانه هایی است.»

اگر غیرت را مجسم کنند، یک مرد می‌شود؛ پس چرا مردهای ما اینقدر بی‌غیرت شده‌اند؟ یعنی حاضر است زنش با آرایش و وضعیت نامناسب از خانه بیرون بیاید و دیگران به همسر او نگاه کنند! یکی از صدمات بزرگ اجتماعی برای جوان‌ها، همین موضوع بی‌بندوباری‌ها در جامعه است که موجب مشقت برای جوان‌ها می‌شود. نوع پوشش و حجاب یا سایر معضلات اجتماعی، از مسائل کوچک شروع می‌شود، ولی به مرور گسترش می‌یابد و کم‌کم به جایی می‌رسد که همه اعتقادات فرد را سست می‌کند و مثلاً در حالی که بیش از بیست آیه در قرآن راجع به حجاب و عفاف هست، می‌گوید حجاب چیست؟ همه این مصائب، به خاطر وجود صفات رذیله است. صفت رذیله که بر انسان مسلط شود، اگر روزنامه‌نگار یا سایت‌نگار باشد، بسیاری از حقایق را منکر می‌شود و خیلی بد اخلاقی‌ها می‌کند، اگر یک رعیت یا کارگر باشد، به گونه دیگر و اگر کاسب باشد، به گونه دیگر و بالاخره صفت رذیله در هر کسی باشد، به اندازه امکانات و توان و غرضه فرد، او را به کار بد و ناپسند وامی‌دارد.

صفات رذیله، مانع پذیرش جذبه امام حسین علیه السلام

اگر انسان در وجود خود صفت رذیله داشته باشد، حتی به اینجا می‌رسد که جذبه امام حسین علیه السلام نیز نمی‌تواند او را جذب کند. امام حسین علیه السلام خیلی جاذبه و محبت دارند، به حدی که در روز عاشورا هم دلشان برای لشکر دشمن می‌تپید. علی اکبر علیه السلام را کشتند، حضرت ابوالفضل علیه السلام را شهید کردند، اما باز

هم دلشان برای نانجیب مردم می‌تپید که چگونه می‌خواهند جهنمی شوند. امام علیه السلام به فکر هدایت ایشان بودند، ولی آنان در اندیشه کار خود و کشتن امام! وقتی صفات رذیله بر دل کسانی حکم فرما باشد، مسلماً چنین است.

امام حسین علیه السلام بارها برای تبلیغ به میدان آمدند، تا شاید لشکریان دشمن از جهالت و شقاوت دست بردارند. وقت به میدان آمدن، هیچکس را نداشتند و می‌گویند با شتر و با عمامه پیغمبر به وسط میدان آمدند و اسلحه‌ای همراه خود نداشتند. آمده بودند تا تبلیغ کنند. ابتدا معجزه هم به کار بستند و با تصرف ولایی، همه را ساکت کردند و حتی در مقاتل آمده که اسب‌ها نیز از صدا کردن باز شدند و زنگ‌ها از صدا افتاد و همه آن‌ها ساکت شدند. امام حسین علیه السلام خطبه خواندند و صحبت کردند، نصیحت کردند و مصیبت خواندند. فرمودند: «ای مردم! می‌دانید که من پسر پیغمبرم و من حلالی را حرام نکرده‌ام و حرامی را حلال نکرده‌ام؛ همه شما می‌دانید که وقتی وارد مسجد می‌شدم، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از منبر پایین می‌آمدند و مرا در بغل می‌گرفتند و روی منبر می‌نشستند و برای شما حرف می‌زدند. پس چرا با من چنین می‌کنید؟!» سپس ولایت تکوینی را برداشتند تا بینند آیا این‌ها با حرف شنوی آدم شده‌اند یا نه، ولی دیدند که همانطور مانند قبل هستند و هوچی‌بازی می‌کنند و کف می‌زنند.

حضرت دوباره ولایت تکوینی را اعمال کردند و با مردم حرف زدند: «ای مردم! حسین کشی کار کوچکی نیست. اگر مرا بکشید نابود می‌شوید و دنیا و آخرتان از بین می‌رود، این کار را نکنید. الان داغ هستید و بعد می‌فهمید که

چه کار اشتباه بزرگی مرتکب شده‌اید. به خاطر دنیا و دنیاپرستی و دوستی دنیا، حسین را نکشید. الان هم در حالی که علی اکبر و ابوالفضل را کشته‌اید، اما قابل ترمیم است و می‌شود اصلاح شد.» باز ولایت تکوینی را برداشتند تا ببینند چه خبر است و باز دیدند همان طور هستند. در آخر کار روضه خواندند تا ببیند آیا از راه روضه می‌توانند تحریک عاطفه کنند؛ لذا فرمودند: «ای لشکر، اگر شما با من جنگ دارید و من با شما، این زنان و کودکان در خيام چه کرده‌اند؟! صدای العطش از خیمه‌ها بلند است، اقلاب به آن‌ها آب بدهید.»

وقتی صفت رذیله هست، گوش شنوا کجاست؟ پاداش این منبرهای امام حسین علیه السلام آن شد که مالک بن یسر جلو آمد و اول شماتت کرد و بعد از شماتت، با ضربه‌ای پیشانی امام حسین علیه السلام را شکست.^۱

۱. ر.ک: اللهورف، ص ۱۱۹ تا ۱۲۱.

درس گفتار بیست و نهم:

اهتمام به تهذیب نفس و رفع رذائل



بحث چهارم از موضوع هدف خلقت انسان، که شاید مهمترین بحثها باشد، مسئله رسیدن به مقام آدمیت است. به قول قرآن رسیدن به مقام خلافت است:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۱

بحث رسید به اینجا که چه کنیم مهذب شویم. تهذیب نفس کار مشکلی است، اما از اوجب واجبات است. چه کنیم که بتوانیم درخت رذالت را از دل بکنیم؛ به عبارت دیگر چه کنیم که آدم شویم و بتوانیم خلیفه الله باشیم؟ در این باره صحبت‌های بسیاری بیان شده و کتاب‌های گوناگونی در این باره نوشته شده است و همینطور که از مباحث قبل استفاده کردیم، قرآن آن را از اوجب واجبات دانسته است. از نماز با آن همه مقامش واجب‌تر و از همه فروع دین با آن مقام‌های بالا، واجب‌تر، تهذیب نفس است. باید کاری کنیم که صفت رذیله نداشته باشیم.



۱. البقرة، ۳۰: «و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت.»

عروج انسان در اثر تهذیب نفس

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نام مبارزه با نفس را «جهاد اکبر» گذاشته‌اند و چنان که بیان شد، وقتی بسیجی‌ها از جبهه پیروز برمی‌گشتند، پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌فرمودند:

«مَرَّ حَبَابٌ بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ»

بارک‌الله به شما بسیجی‌ها که پیروز برگشتید و بر دشمن تسلط پیدا کردید؛ اما این جهاد کوچک بود و بر شما واجب است که در جهاد بزرگتر نیز پیروز شوید.

«قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ؟»

می گفتند یا رسول الله! جهاد اکبر چه جهادی است؟

فَقَالَ: «جِهَادُ النَّفْسِ»^۱

حضرت می فرمودند: جهاد اکبر، مبارزه با صفات رذیله و جهاد با نفس اماره است. باید بتوانید سر این نفس را مانند اسب چموشی دهنه بزیند تا برای شما بُراق شود و به جایی که به جز خدا نداند، عروج کنید. همه شما می دانید که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به معراج رفتند و جبرئیل برای ایشان بُراق آورد و سوار بُراق شدند. به اندازه‌ای بالا رفتند که به جز خود و خدا، کسی نمی داند:

﴿شَمَّ دَنَا قَتَدَلِي، فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾^۲

به آنجا رسیدند که فرقی بین «احد» و «احمد» نشد به جز «میم» امکانی. او «واجب» بود و این «ممکن»، و او «مولا» بود و این «عبد»، و بالاخره به مقامی رسیدند که به غیر از ولایت، کسی نمی تواند آن مقام را درک کند، حتی پیامبرها.

ما نیز باید این نفس اماره را بُراق کنیم، این نفس چموش و درنده که قرآن کریم می فرماید: پست تر از هر میکروب و هر جنبدی است و آن را «اسب چموش» می نامیم، باید به منزله بُراق برای عروج ما شود و با این وسیله، به

۱. الکافی، ج ۵، ص ۱۲.

۲. النجم، ۸ و ۹: «سپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد، تا [فاصله اش] به قدر [طول] دو [انتهای] کمان یا نزدیکتر شد.»

جایی برسیم که به جز خدا نداند. البته باید دانست که مبارزه با این نفس اماره، به مثابه جبهه و جهاد سخت است و پیروز شدن بر آن، کار بسیار مشکلی است.

حضرت یوسف علیه السلام در همه امتحان‌ها نمره بیست آورد و بعد از پیروزی هم نمی‌گفت: «من»، بلکه می‌گفت «خدا»:

﴿قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ

عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾^۱

همه پیامبران الهی نیز چنین بوده‌اند و در سختی‌ها و ابتلائات، فقط خداوند متعال را می‌خوانده‌اند. حضرت یوسف علیه السلام با چنین مقامی، وقتی می‌خواهد به اهمیت و سختی مبارزه با نفس اماره تأکید کند، می‌فرماید:

﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَرَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ

رَحِيمٌ﴾^۲

مبارزه با نفس اماره به راستی مشکل است و زمینه این «إِلَّا مَرَحِمَ رَبِّي» را باید خود انسان فراهم کند. البته پروردگار عالم، در نظام خلقت، عرضه و

۱. یوسف، ۳۳: «[یوسف] گفت: پروردگارا، زندان برای من دوست‌داشتنی‌تر است از آنچه مرا به آن می‌خوانند، و اگر نیرنگ آنان را از من بازگردانی، به سوی آنان خواهم گرایید و از [جمله] نادانان خواهم شد.»

۲. یوسف، ۵۳: «چرا که نفس قطعاً به بدی امر می‌کند، مگر کسی را که خدا رحم کند، زیرا پروردگار من آمرزنده مهربان است.»

توان این کار را به آدمی داده است و اصلاً انسان به دنیا آمده تا از «صفر» شروع کند و به «بیست» برسد؛ از «حیوانیت» شروع کند و به مقام «آدمیت» نائل شود.

این جهاد اکبر، در عین سختی و مشکل، ثواب فراوانی هم دارد. اینکه کسی بتواند بر یک صفت رذیله مسلط شود یا بگوید درخت رذالت را از دل بکند که در سرحدّ محال است، یا اینطور که من گفتم این اسب چموش را دهنه کند و سوار آن شود و آن را بُراق کند و با این بُراق به مقام آدمیت برسد، از هر چه شما بگویید، ثوابش بالاتر است، همینطور که از نظر مشقّت و سختی، جنگ و جبهه طاقت فرسا و سخت است. اهتمام جدّی به نماز و روزه و زکات و حج، مشکل است و اگر بخواهیم این عبادات مقبول درگاه خداوند شود، مشکل است؛ اما مشکل تر از آنها، جهاد است و اینکه انسان به جبهه برود و در مقابل دشمن بایستد تا پیروز شود. این امری مشکل، اما شدنی است.

می بینیم افرادی هستند که جداً به مقام آدمیت رسیده اند و حاضرند تمام دنیا را فدای نماز کنند، حاضرند تمام دنیا را فدای خدا کنند، حاضرند ایشار و گذشت و فداکاری در سرحدّ اعلا داشته باشند؛ البته کم و مشکل است، اما نمی توان گفت که نمی شود، اصلاً نمی دانم و نمی توانم و نمی شود در قاموس انسان راه ندارد و اگر بخواهد می تواند و می شود و اگر نمی داند، نخواسته است و اگر نشده، برای اینکه نخواسته است. اگر کسی نمی تواند، خودش نخواسته است و الاً اگر بخواهد، پروردگار عالم اراده ای به انسان

داده که هر کاری بخواهد، بتواند انجام دهد؛ و دیده‌ایم که افرادی خواسته‌اند و شده است.

موضوع مبارزه با صفات رذیله، از واجباتی نیست که کسی به‌جا بیاورد و با تواضع و آداب هم به‌جا بیاورد، بلکه مطلبی غیر از واجبات است؛ امکان دارد که انسانی متقی باشد و اهمیّت به واجبات و مستحبات و محرّمات دهد، مثلاً انس با قرآن و نماز شب و اجتناب از گناه داشته باشد و فی‌الجمله صفت عدالت را کسب کند، اما در عین حال، صفت رذیله هم داشته باشد. عفت و حجاب داشته باشد، اما زن حسودی هم باشد. یا غیرت مردانگی داشته باشد، اما العیاذبالله تجاوز به ناموس دیگران هم بکند. لذا باید این توجّه را داشته باشیم که این خودسازی، اهمّ واجبات است، زیرا مشکل‌ترین واجبات است و مشکل‌تر و واجب‌تر و مهم‌تر از این کار نداریم.

باید روی موضوع تهذیب نفس کار کرد. کار کردن روی تهذیب نفس، مثل جهاد اصغر، زحمت و مشقّت و مبارزه نیاز دارد و پیروزی در این میدان، توجّه و کار و تلاش می‌خواهد و باید یوسف‌وار در صحنه مبارزه با نفس وارد شد و اگر کسی یوسف‌وار به میدان بیاید، پیروز خواهد بود.

استاد بزرگوار ما علامه طباطبائی رحمته الله می‌فرمودند بیست و چهار زمینه بود برای اینکه یوسف به آنچه زلیخا می‌خواهد عمل کند و این زمینه‌ها معمولاً برای هر کسی بود، فریب زلیخا را می‌خورد؛ اما او، یوسف‌وار آمد:

﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ﴾^۱

بنابر این از دست زلیخا نجات پیدا کرد. یعنی عفت را به جوان‌ها نشان داد. ولو بیست و چهار زمینه فراهم باشد، اما می‌شود نجیب و عقیف بود و گناه نکرد؛ می‌شود رضایت خداوند را به دست آورد؛ به عبارت دیگر می‌شود درخت رذالت را از دل بکنیم؛ گرچه مشکل است.

توجه دائمی به تهذیب نفس

مطلب دیگر در خودسازی، «توجه، توجه، توجه» است. استاد بزرگوار ما علامه طباطبائی رحمته الله علیه دم مرگ به جای «لا اله الا الله»، به جوان‌ها سفارش می‌کردند و سفارش ایشان مرتب این بود: «توجه، توجه، توجه»؛ تا اینکه از دنیا رفتند. اولیای خدا، تا دم مرگ، هم خود توجه داشته‌اند و هم سفارش به توجه می‌کرده‌اند. اگر به راستی متوجه باشیم، در این دنیا آمده‌ایم برای اینکه براق پیدا کنیم، موفق می‌شویم؛ البته سخت است، اما ممکن است. مطالعه کردن در تاریخ، کار خوبیست. قرآن شریف در چندین آیه می‌فرماید در زمین سیر و گردش کنید:

﴿سِيرُوا فِي الْأَرْضِ﴾^۲

۱. یوسف، ۲۴: «و در حقیقت [آن زن] آهنگ وی کرد، و [یوسف نیز] اگر برهان پروردگارش را ندیده بود.»

۲. الانعام، ۱۱: «در زمین بگردید.»

یعنی در تاریخ سیر کنید. سیر در تاریخ، مطالب بسیاری به ما می‌فهماند، از جمله در همین موضوع توجه در تهذیب نفس، خیلی از افراد را پیدا می‌کنیم که در این راه پیروز شده‌اند و نمره بیست آورده‌اند. نتیجه تنبلی و خودخواهی و هوس و شهوت هم معلوم است و بسیاری از مردم به خاطر این رذائل، جهنمی شده‌اند:

﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ﴾^۱

متأسفانه غالب مردم اینگونه هستند و این تقصیر خود ماست. خداوند متعال اختیار را دست ما داده است و ما را خلق کرده که به مقام «خلافت» برسیم. پروردگار عالم به ما هم توانایی و عرضه و هم ابزار داده است تا به این مقام دست پیدا کنیم. سه پیامبر در درون ما به نام فطرت و عقل و وجدان اخلاقی، برای این کار هستند و صدویست و چهار هزار پیغمبر بیرونی با اوصیاء که چندین برابر می‌شوند و با روحانیت که چندصد برابر می‌شوند، همه این‌ها لشکریان خدا هستند، برای اینکه به ما بگویند غفلت نکنید و بدانید که اگر بخواهید، می‌توانید به مقام خلافت و آدمیت برسید.

خداوند معلم اخلاق انسان‌ها

مسئله دیگری که باید به آن توجه داشته باشیم و این مهم‌تر از همه چیز است، اینکه بدانیم معلم اخلاق، خداست. این خیلی مهم است که بتوانیم کاری

۱. الأعراف، ۱۷۹: «و در حقیقت، بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم.»

کنیم که خداوند سبحان معلم اخلاق ما شود:

﴿وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنكُمْ مِنْ

أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ﴾^۱

اگر فضل و رحمت خدا نباشد، هیچکس نمی تواند خودسازی کند و مهذب شود و درخت رذالت را از دل بکند. فضل و رحمت خدا و اینکه خدا معلم اخلاق ما شود، در این راه امری ضروری و لازم است.

چه کنیم که خدا معلم اخلاق ما شود؟! اول: دعا و راز و نیاز با خدا و اینکه در دعاهایمان، درخواست خودسازی و تهذیب نفس، مقدم بر همه خواسته ها باشد. اگر حالی پیدا کردیم، بگوییم خدا. دوم: صبر و استقامت در این راه و اگر پیروزی برای ما پیدا شد، بعد از شکر الهی، باز هم بگوییم خدا. قرآن کریم می فرماید: اگر به راستی این دعا و راز و نیاز و این درخواست از خدا باشد، پروردگار عالم ملائکه را وامی دارد که به انسان کمک کنند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمْ

الْمَلَائِكَةُ﴾^۲

در آیه دیگر می فرماید اصلاً ملائکه اطراف او را می گیرند:

۱. النور، ۲۱: «و اگر فضل خدا و رحمتش بر شما نبود، هرگز هیچ کس از شما پاک نمی شد، ولی

[این] خداست که هر کس را بخواهد پاک می گرداند.»

۲. فصلت، ۳۰: «در حقیقت، کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداست»؛ سپس ایستادگی کردند،

فرشتگان بر آنان فرود می آیند.»

﴿لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ﴾^۱

لذا دعا و راز و نیاز با خدا و درخواست تهذیب نفس، موجب می شود پروردگار عالم به ما کمک کند و اگر خداوند معلّم اخلاق ما شود، معلوم است که کارها درست می شود.

بعضی اوقات جوان‌ها از من سؤال می کنند که در سیروسلوک چه کنیم و از کجا یک استاد خصوصی پیدا کنیم؟! به آن‌ها می گویم استاد خصوصی نمی خواهید، بلکه در وادی تقوا بروید؛ اهمیّت به همه واجبات، مخصوصاً نماز، اهمیّت به مستحبات و مخصوصاً انس با قرآن و نماز شب و خدمت به خلق خدا و اجتناب از گناه داشته باشید. اگر گناهی آمد، فوراً جبران و تدارک و توبه کنید؛ زیرا پیداشدن ملکه تقوا، قدم اول برای خودسازی است.

لازم است به جوان‌ها بگویم ناگهان گول استاد خصوصی را نخورید؛ مخصوصاً در زمان ما که زمان فریب شده و به عنوان معلّم خصوصی، تشیع را از انسان می گیرند و شبهات عجیبی برای انسان جلو می آورند. الان دو موضوع شهرت به سزایی پیدا کرده و هر دو برای جوان‌ها خیلی خطر دارد: یکی مسئله «رؤیت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف» است و این ادعاها در مهدویّت، چیز عجیبی شده و هر کس برای خودش سازی می زند و جوان‌های ما فریب

۱. الرعد، ۱۱: «برای او فرشتگانی است که پی در پی او را به فرمان خدا از پیش رو و از پشت سرش

پاسداری می کنند.»

می‌خورند. یکی هم «عرفان‌های دروغین» است. هر کس برای خود عرفانی می‌بافد که خلاف قرآن و روایات اهل بیت علیهم‌السلام است و جوان‌های ما را با خود به سقوط و تباهی می‌برد.

حال قدم اوّل برای نجات، اینست که انسان متقی شود. سال‌ها طول می‌کشد که کسی عادل و متقی شود و مخصوصاً اجتناب از گناه داشته باشد و طوری شود که به طور ناخودآگاه گناه نکند و چشم و گوش و زبانش به طور ناخودآگاه کنترل باشد. این قدم اوّل است، آنگاه در اثر رابطه با خدا، خداوند معلّم اخلاق او می‌شود. می‌رسد به جایی که پروردگار عالم وامی‌دارد ملائکه اطراف او را بگیرند و از او مواظبت کامل کنند؛ در این صورت، هم تقوایش ادامه پیدا می‌کند و هم موفق به خودسازی می‌شود.

درس گفتار سی‌ام:

تأثیر رذائل بر انحراف و گمراهی انسان



از بحث قبلی از نظر قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام و از نظر تجربه فهمیدیم که اگر در کسی صفت رذیله‌ای رسوخ کرده باشد، درخت تلخی در وجودش ریشه دوانده است. هرچه ریشه‌دارتر و شاخه‌دارتر باشد، میوه آن فراوان‌تر، اما تلخ‌تر است؛ و بالاخره يك وجود مضرّی در اجتماع، هم برای خودش و هم برای اطرافیانش و هم برای مردم می‌شود.

لذا باید شیرین شد؛ یعنی باید صفت رذیله را از دل کند. اگر بتواند به جای آن فضیلتی بکارد و ریشه‌دار کند که خوب و عالیست و اما اگر نشد، لااقل مضرّ نباشد. یعنی صفت رذیله نداشته باشد. و همین نداشتن صفت رذیله، کار بسیار مشکلی است. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند از جبهه مشکل‌تر است و اسم آن را «جهاد اکبر» گذاشته بودند که به ما بفهمانند کار مشکلی است؛ اما از اوجب واجبات است.



ضرورت مقابله با ردائل

اگر دشمن به شهری حمله کرده باشد، چنانچه اهل آن بی تفاوت باشند، همه چیز در مخاطره واقع می‌شود. نه تنها جان و مال و ناموس خود افراد در معرض مخاطره است، بلکه همه چیز، حتی اعتقادات و فرهنگ در مخاطره واقع می‌شود. بنابر این کسی نمی‌تواند بی تفاوت باشد؛ لذا همه فقها می‌فرمایند: دفاع بر همگان لازم است و اذن حاکم شرع هم نمی‌خواهد و اگر دشمن هجوم آورد، همه باید این دشمن را رفع کنند.

چطور اگر دشمن هجوم بیاورد، باید خطر او را دفع و رفع کنیم، صفت ردیله نیز در وجود انسان چنین است. اگر ردائل در دل کسی رسوخ کند، همه چیز او در مخاطره واقع می‌شود. بالاتر از همه چیز، «دین» است که در مخاطره واقع

می‌شود. لذا به قول بزرگان، توحید متوقف بر خودسازی و تهذیب نفس است. اگر تهذیب نفس نباشد، توحید و ولایت هم در مخاطرهٔ عجیبی واقع می‌شود. مثالی از تاریخ برای شما بگویم و ببینید که اگر صفت رذیله‌ای داشته باشید، مانند حسادت، خودخواهی، پول‌پرستی، ریاست‌طلبی، شهوت‌پرستی و امثال این‌ها، چه‌ها با انسان می‌کند!

جنگک جمل به پا شد. جنگک جمل را هم چند نفر پول‌پرست به پا کردند. این‌ها وقتی می‌خواستند با امیرالمؤمنین ع بجنگند، در مشورت‌هایشان گفتند که اگر بتوانیم کعب بن‌سور را که یکی از زهاد بصره و قاضی آنجاست، فریب دهیم و در لشکر خودمان بیاوریم، لشکر از نظر کمیّت خوب است و از نظر کیفیّت هم بالا می‌رود. اینقدر مُعَنُون بود که لشکر سی‌هزار نفری طلحه و زبیر را از نظر کیفیّت، معادل شصت‌هزار نفر می‌کرد؛ یعنی اینقدر آدم باشخصیّتی بود و مردم می‌دانستند که عابد و زاهد و قاری قرآن و مستجاب‌الدّعوه است.

بانیان جنگک جمل، ابتدا حتّی نمی‌توانستند با او دیدار کنند، امّا بالاخره با هر ترفندی بود، او را فریب دادند. شاید ابتدا کعب با خود فکر می‌کرد مگر می‌شود با امیرالمؤمنینی که سیصد آیه دربارهٔ او نازل شده، جنگید؟! مگر می‌شود با آن همه سفارش‌ها دربارهٔ امیرالمؤمنین از نظر قرآن و اخبار و سفارش‌های پیغمبر، با او جنگید؟! امّا به هر حال او را راضی کردند و او دعوت آن‌ها برای جنگک جمل را پذیرفت. بعد هم برای رفتن به جنگک، شمشیر و قرآن را حمایل کرد و به جبهه آمد.

وقتی به میدان جنگ آمد، لشکر جمل، اطراف عایشه را گرفته بودند و او در هودج بود و سی هزار لشکر اطرافش بودند. قسمتی از ریاست لشکر را هم به او دادند و او یک وردی خواند و این شعر را گفت:

«يَا مَعْشَرَ النَّاسِ عَلَيْكُمْ أَمْكُمُ فَإِنَّهَا صَلَاتُكُمْ وَ صَوْمُكُمْ»^۱

می گفت ای مردم! این شخص مادر شماست و او به حکم نماز و روزه شماست و باید از او مواظبت کنید.

جنگ جمل به پا شد و اول، لشکر طلحه و زبیر، لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام را تیرباران کردند و امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمودند صبر کنید تا شاید بتوان از جنگ جلوگیری کرد، اما بالاخره جنگ طلبی لشکر طلحه و زبیر، منجر به این شد که لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام نیز آن‌ها را تیرباران کردند و اولین تیر به پیشانی کعب بن سور که مهار شتر را در دست داشت، خورد و به رو افتاد و به درک رفت.^۲ راوی می گوید: بعد که امیرالمؤمنین علیه السلام در آن جبهه پیروز شدند، در میان کشته‌ها می گشتند و به جنازه کعب که به رو افتاده بود برخورد کردند، فرمودند آگاه باشید که او از خدا می خواست مرا بکشد و خدا او را کشت، سپس دستور دادند او را بنشانید و خطاب به جنازه او فرمودند: کعب بن سور! من آنچه پروردگارم به من وعده فرموده بود حق و درست یافتم، آیا تو نیز آنچه خداوند به تو وعده داده بود، دیدی که درست

۱. بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۱۷۹؛ شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۱، ص ۲۵۵.

۲. تاریخ الامم و الملوک (تاریخ طبری)، ج ۴، ص ۵۲۹.

و صحیح است؟^۱ یعنی دیدی تیری که می‌خواستی به پیشانی من بخورد و من کشته شوم، به پیشانی تو خورد و به درک واصل شدی؟! کعب بن سور یک عمر در عبادت بود؛ اما رذالت داشت و حسادت داشت. دید شمع در مقابل خورشید نمی‌تواند عرض اندام کند، پس حسادت او گل کرد و امثال طلحه و زبیر به او گفتند ریاست روحانی لشکر از آن تو باشد، پس صفت رذیله ریاست طلبی هم گل کرد و در مقابل ولایت که می‌دانست علی ولی خداست، ایستاد؛ به عبارت دیگر در مقابل خدا ایستاد تا بالاخره به دست خودش به جهنم رفت. این معنای آیه شریفه است که می‌فرماید:

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا، وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾^۲

رستگاری فقط از آن کسی است که دل پاک داشته باشد و الا اگر دل پاک نداشته باشد، ممکن است در حال عادی مقدس باشد و در حال عادی مضر نباشد، اما گاهی این غریزه گل می‌کند، حسّ حسادت و غریزه ریاست طلبی و پول پرستی گل می‌کند. در وقتی که صفت رذیله تحریک شد و گل کرد، جلوی او را نمی‌توان گرفت. مرد می‌خواهد و اگر یوسف وار در صحنه باشد، می‌تواند و الا نمی‌تواند. ده هفده تأکید در سوره شمس برای این جمله آمده است. یعنی شک نکن و حتماً چنین است. به شخصیت خود و به عبادات

۱. ر.ک: الارشاد، ج ۱، ص ۲۵۶؛ الجمل، ص ۳۲۲.

۲. الشمس، ۹ و ۱۰: «که هر کس آن را پاک گردانید، قطعاً رستگار شد، و هر که آلوده اش ساخت، قطعاً در باخت.»

خود ننازید، به خدمت به خلق خدا ننازید، مواظب باشید که دلتان «پاک» باشد، آنگاه سراغ تقوا و تقدّس بروید:

﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ، إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾^۱

در روز قیامت، به جز دل پاک، هیچ چیز به درد نمی خورد. دل پاک است که موجب رستگاری در دو دنیا می شود؛ دل منهای رذالت. لذا همه ما باید خودسازی کنیم و باید مثل جبهه مبارزه کنیم و چنان که قبلاً هم گفتیم، مشکل تر از جبهه و دفاع و جهاد و امثال این ها، جهاد اکبر، یعنی خودسازی است.

خیلی ها را سراغ داریم که جداً مقدّس و متّقی بودند؛ اما عاقبت به خیر نشدند؛ یعنی صفت رذیله یک جا گل می کند. مثل خانه ای که یک جای آن آتش بگیرد و ناگهان می بینیم که خانه نابود شد. دین ما و تقوا و تقدّس ما خوبست و ما باید متدیّن و شیعه باشیم، ما باید تا سرحدّ عشق علی علیه السلام را دوست داشته باشیم، باید شعار یا علی داشته باشیم، به اندازه ای که می شود باید از علی علیه السلام متابعت کنیم و ان شاء الله خود مولا امیرالمؤمنین علیه السلام توفیق عنایت کنند و عمل کنیم و متّقی و مقدّس شویم. همه این ها خیلی خوب و لازم است، اما علاوه بر این، آنچه واجب تر از همه این هاست، تهذیب نفس است.

۱. الشعراء، ۸۸ و ۸۹: «روزی که هیچ مال و فرزندی سود نمی دهد، مگر کسی که دلی پاک به سوی

یک دفعه حضرت امام علیه السلام با شوخی می فرمودند: ملائکه اعتراض کردند که خدایا! اگر مقدّس می خواهی، ما هستیم و اگر عبادت می خواهی ما هستیم، پس چرا آدم را آفریدی؟ خدا جواب داد من مقدّس نمی خواهم، بلکه آدم می خواهم. ما باید آدم شویم تا خلیفه خدا شویم:

﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۱

بحث ما همین است که هدف از خلقت انسان اینست که «خلیفه الله» شود و خلیفه الله هم یعنی «آدم» و آدم یعنی «مهدّب»، یعنی علاوه بر اینکه از نظر اعتقاد شیعه است و علاوه بر اینکه از نظر عمل، پیرو امیرالمؤمنین علیه السلام است و علاوه بر اینکه از نظر شعار، شعار یا علی دارد، باید صفت دیگری مهم تر از همه این ها باشد و آن آدمیت اوست. لذا مقدّس داریم و متّقی داریم و آدم داریم و مهدّب هم داریم. همه اختلافات و جنگ ها هم از همین صفات سرچشمه می گیرد.

وجود صفات رذیله، مانع هدایت انسان

معاویه، امیرالمؤمنین علیه السلام را خوب می شناخت. عمرو عاص، امیرالمؤمنین علیه السلام را می شناخت. معاویه تصمیم گرفت با امیرالمؤمنین علیه السلام بجنگد، لذا دید عمرو عاص از نظر سیاست خوب می تواند جنگ را اداره کند، لذا او را خواست و پیشنهاد داد که می خواهم با علی بجنگم. عمرو عاص از اوّل شب تا صبح

۱. البقرة، ۳۰: «من در زمین جانشینی خواهم گماشت.»

اطراف خانه راه می‌رفت و جمله‌اش این بود که آیا دست به معاویه دهم که آنگاه نامم در روغن است و هرچه بخواهم از او می‌گیرم؛ اما بهشت نیست و دینم را می‌دهم یا اینکه ولو علی را نمی‌گیرم، اما با او نجنم و دینم را هم از دست ندهم. قبل از اذان صبح تصمیم شیطانی خود را گرفت و صفت رذیله نگذاشت راه درست را انتخاب کند. می‌گفت نمی‌توانم ریاست را رها کنم. بعد یک جمله مشهور و یک فکر مشهور را با خود گفت که می‌رویم و می‌جنگیم و ریاست را به دست می‌آوریم و بعد هم توبه می‌کنیم.

غلامش ناظر بود. این هرچه خسته می‌شد و می‌نشست، غلامش می‌گفت: این کار را نکن که انتهایش جهنم است و عاقبت به‌خیر نخواهی شد.^۱

بالاخره تصمیم گرفت و پیش معاویه آمد. معاویه از اینکه توانسته رئیس لشکری درست کند و فرد زیرکی را با خود همراه کند، خیلی خوشحال شد. عمرو عاص خیلی جَلَب و سیاست‌باز بوده و شیطان هم از نظر ظاهر و هم از نظر عقل صددرصد او را مهار کرده بود. معاویه گفت: دستت را بده و با من بیعت کن. عمرو عاص گفت: در عوض چه می‌دهی؟ گفت: هرچه می‌خواهی. گفت: استانداری مصر را می‌خواهم با هرچه درآمد داشته باشد. معاویه تبسم کرد و گفت: زیاد است. عمرو عاص گفت: من دین می‌دهم و در مقابل دین دادن، استانداری مصر و خراجات مصر چیزی نیست. بالاخره دینش را داد و آبرویش را داد و تا ازل و ابد، به خاطر ریاست‌طلبی و

۱. ر.ک: وقعة صفین، ص ۳۴ تا ۳۶.

پول پرستی، نکبت و بدبختی برای خودش درست کرد.^۱

همه شما شنیده‌اید که عمر سعد نیز چنین بود.^۲ ابن زیاد به کوفه آمد و بعد از وقایعی، بالاخره تصمیم گرفت امام حسین علیه السلام را بکشد. دید این عمر سعد خوب می‌تواند رئیس لشکر باشد؛ لذا عمر سعد را خواست و به او گفت: شورشی جلو آمده و جنگی جلو آمده که باید آن را مهار کنی. پرسید با چه کسی؟ گفت با حسین. رنگ عمر سعد تغییر کرد و گفت آیا با حسین بجنگیم؟ گفت آری؛ اگر ریاست ری را می‌خواهی، برو کربلا را فتح کن و برگرد و وقتی برگشتی ریاست ری را به تو می‌دهم. عمر سعد گفت: فکر می‌کنم.^۳ غلامش نقل می‌کند که از اوّل شب تا صبح فکر می‌کرد که آیا به کربلا بروم و حسین را بکشم و رضایت پیغمبر و خدا و بهشت را از دست دهم یا از ریاست ری منصرف شوم؟ حسین را می‌کشم و بعد هم توبه می‌کنم و ان شاء الله درست می‌شوم و به ریاست ری هم می‌رسم.

صبح تصمیم گرفت و به ابن زیاد گفت می‌روم تا حسین را بکشم. غلامش قبل از اذان صبح به او گفت: بدبخت می‌شوی و نکبت زده می‌شوی و عاقبت به خیر نمی‌شوی و جنگ با اهل بیت علیهم السلام عاقبت به خیری ندارد. اما نشنید و به کربلا آمد. امام حسین علیه السلام دو سه جلسه خصوصاً با این عمر سعد داشتند.

۱. ر.ک: نهج البلاغه، خطبه ۸۴؛ العقد الفرید، ج ۵، ص ۹۲.

۲. ر.ک: تذکرة الخواص، ص ۲۲۳.

۳. ر.ک: اخبار الطوال، ص ۲۵۳.

در همهٔ جلسات، امام حسین علیه السلام می فرمایند: تو مرا می شناسی و می دانی اگر مرا شهید کردی، بدبخت می شوی، پس این کار را نکن. اما با کمال پر رویی به امام حسین علیه السلام می گفت: نمی توانم دست از ریاست ری بردارم. در اینجا می گویند: صفت رذیله در دل رسوخ کرده است. در گفتگوی آخر، امام حسین علیه السلام نفرینش کردند، به این معنا که فرمودند: امیدوارم از گندم ری نخوری. عمر سعد امام حسین علیه السلام را مسخره کرد و گفت: جوی آن هم برای من بس است.^۱

جنگ شروع شد و اول تیری که از لشکر عمر سعد به لشکر ابی عبدالله الحسین علیه السلام زده شد، تیر همین عمر سعد بود و بعد هم به دیگران گفت: شاهد باشید اولین تیر را من زده‌ام.^۲

قضیه را خیلی داغ تمام کرد. به کوفه آمد و اسرا را برای شام فرستادند و سر و صداها خوابید. روزی عمر سعد پیش ابن زیاد آمد تا حکم ریاست ری را تثبیت کند. الان می خواهد نفرین امام حسین علیه السلام کار کند. ابن زیاد گفت: من

۱. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۰۰: «أَنَّ الْحُسَيْنَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِعُمَرَ بْنِ سَعْدٍ إِنَّ مِمَّا يُقْرُ لِعَيْنِي أَنَّكَ لَا تَأْكُلُ مِنْ بُرِّ الْعِرَاقِ بَعْدِي إِلَّا قَلِيلًا فَقَالَ مُسْتَهْزِئًا يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فِي الشَّعِيرِ خَلْفُ فَكَانَ كَمَا قَالَ لَمْ يَصِلْ إِلَى الرَّيِّ وَ قَتَلَهُ الْمُخْتَارُ - امام حسین علیه السلام به عمر بن سعد فرمود: از جمله موضوعاتی که چشم من به آن روشن می شود این است که تو بعد از من جز اندکی از گندم عراق نخواهی خورد. عمر از باب تمسخر گفت: یا ابا عبدالله! اگر گندم نباشد، جو خواهد بود. ولی قضیه از همان قرار شد که امام علیه السلام فرموده بودند، زیرا عمر بن سعد به شهر ری نرسید و مختار او را کشت.»

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۱.

شنیده‌ام تو در کربلا با حسین جلسه خصوصی داشته‌ای! گفت: داشتم یا نداشتم، تو می‌خواستی امام حسین را بکشم و کشتم و تو می‌خواستی پیروز شوم و شدم. ابن‌زیاد گفت: مگر می‌شود کسی با دشمن ما جلسه خصوصی داشته باشد؟! البته می‌دانست جلسه خصوصی چیست و امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام امر به معروف و نهی از منکر می‌کردند. گفت این حکمت را بده تا من بینم. عمر سعد حکم را در آورد و تصور می‌کرد ابن‌زیاد می‌خواهد آن را امضا کند؛ اما ابن‌زیاد حکم را پاره‌پاره کرد و در مقابلش ریخت. عمر سعد به سر خود زد و گفت: ابن‌زیاد چه کردی؟

بعد کم‌کم غم و غصّه و دلهره گرفت که از یک طرف امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام را کشته و از یک طرف هم به ریاست ری نرسیده و بالاخره دیوانه شد.^۱

﴿خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾^۲

قبل از آمدن مختار به کوفه، در کوچه‌ها می‌گشت و بچه‌ها به او سنگ می‌زدند. در خانه هم زنش که خواهر مختار بود، به همراه بچه‌ها نق‌نق می‌کردند که دیدی آبرویمان را ریختی و ما را بدبخت دنیا و آخرت کردی! و بالاخره در خانه و کوچه‌ها یک دیوانه بود تا اینکه مختار آمد. به هر گونه بود امان‌نامه‌ای برای او گرفتند و مختار مجبور شد یک امان‌نامه به او داد تا مادامی که دسته گلی به آب ندهد، در امان است. اما یک شب مختار تصمیم

۱. ر.ک: اخبار الطوال، ص ۲۶۰.

۲. الحج، ۱۱: «در دنیا و آخرت زیان دیده است. این است همان زیان آشکار.»

گرفت و گفت: دشمن سرسخت خدا و پیغمبر روی زمین باشد و من زنده باشم؟ من زنده باشم و عمر سعد زنده باشد؟ فردای آن روز دو تا پسرهای عمر سعد را خواست و در مقابل عمر سعد دو بیچّه را سر برید و به عمر سعد گفت: چه حالی داری؟ گفت خیلی سخت است. گفت چرا وقتی علی اکبر را کشتی، فکر نکردی؟! فردا صبحی دو سه نفر از نظامی‌های کارکشته را فرستاد و گفت: بروید و سر او را برای من بیاورید. این‌ها به خانه عمر سعد آمدند و او در رختخواب خوابیده بود. به او گفتند مختار تو را می‌خواهد. گفت من امان نامه دارم و دیدند در امان‌نامه نوشته این در امان من است، «ما لم يحدث حدثا»، یعنی تا دست گلی به آب ندهد. این‌ها مسخره کردند و گفتند معنایش اینست که تا به مستراح نرفته باشی در امانی و آیا تو تا به حال مستراح نرفته‌ای؟! عمر سعد گفت: معنایش این نیست و تا گفت این معنایش نیست، سرش رفت.^۱ بعد سرش را برای مختار آوردند و مختار خوشحال شد. عمر سعد به قول خودش که در حال دیوانگی و در راه می‌گفت: «حَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ»، واقعا چنین سرنوشتی پیدا کرد.

عمر سعد آدم حسابی بود، اما صفت رذیله ریاست‌طلبی داشت. دوست اهل بیت علیهم‌السلام بود و امیرالمؤمنین علیه‌السلام را دوست داشت و می‌دانست امام حسین علیه‌السلام پاره دل حضرت زهرا علیه‌السلام و پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است و خدا به این جنگ راضی

۱. تاریخ الامم والملوک (تاریخ طبری)، ج ۶، ص ۶۰؛ البدایة والنهائة، ج ۸، ص ۲۷۳.

نیست، اما این‌ها به خرج صفت رذیله نمی‌رود. وقتی گل کند، عمر سعد یا عمرو عاص می‌شود و نظیر این افراد را در طول تاریخ فراوان داریم.

صفات رذیله عامل سقوط

خدا نکند امتحان جلو بیاید و امتحان راجع به صفات رذیله باشد. معمولاً اینطور است که اگر برای ما امتحان نماز جلو بیاید، رفوزه نمی‌شویم و امتحان روزه جلو بیاید، رفوزه نمی‌شویم. خیلی از ما امتحان حق‌الناس جلو بیاید، رفوزه نمی‌شویم، اما امتحان صفت رذیله جلو بیاید، مرد می‌خواهد که بتواند صفت رذیله را زیر پا بگذارد؛ لذا همهٔ علما و بزرگان و بالاتر، قرآن کریم و پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و ائمهٔ طاهرین عَلَيْهِمُ السَّلَام گفته‌اند: باید خودسازی کرد. باید این صفات رذیله را نابود کرد و لأقل کنترل کنیم و اختیار آن دست ما باشد و فقط در استثناءها گل کند. اینطور نباشد که همیشه ما را فریب دهد. اگر نتوانیم درخت رذالت را بکنیم، لأقل آن هُرم و آتشش را خاموش کنیم. از زمان حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام، صفات رذیله باعث سقوط آدمی شده است. اوّل قتلی که واقع شد و در آن، قابیل، هابیل را کشت، بر اثر صفت رذیلهٔ حسادت بود. قرآن نقل می‌کند که هر دو برادر قربانی کردند؛ یکی خلوص نداشت و قبول نشد و یکی خلوص داشت و قربانی او قبول شد:

﴿وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ

أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ﴾

قابیل هم که نمی توانست با خدا بجنگد، به برادرش گفت که تو را می کشم. هابیل گفت من کار بدی نکرده ام و با تو هم کاری ندارم؛ اما قابیل گفت: به هر حال تو را می کشم:

﴿قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ، لَئِن بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لَتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ يَدِي إِلَيْكَ لَأَقْتُلَنَّكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾

و بالاخره حسادت قابیل، هابیل را کشت:

﴿فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۱

الان هم هر کدام از ما صفت رذیله داشته باشیم، در مواقع طوفانی شدن، فکر این را نمی کنیم که آبرویمان می رود یا چه عوارض و پیامدهای خطرناکی دارد، بلکه حواسمان معطوف به برآوردن خواسته نفس می شود.

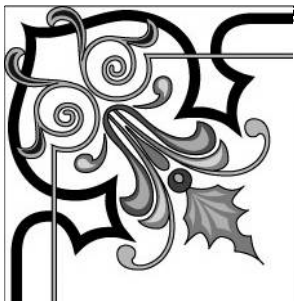
این فساد اخلاقی، یعنی بی عفتی ها و بی عصمتی ها و بی حجابی ها و رفیق بازی ها که در جامعه هست، این اوضاع بد، از کجا سرچشمه می گیرد؟!

۱. المائدة، ۲۷ تا ۳۰: «و داستان دو پسر آدم را به درستی بر ایشان بخوان، هنگامی که [هر یک از آن دو،] قربانی ای پیش داشتند. پس، از یکی از آن دو پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد. [قابیل] گفت: حتماً تو را خواهم کشت. [هابیل] گفت: خدا فقط از تقوایپیشگان می پذیرد؛ اگر دست خود را به سوی من دراز کنی تا مرا بکشی، من دستم را به سوی تو دراز نمی کنم تا تو را بکشم، چرا که من از خداوند، پروردگار جهانیان می ترسم. من می خواهم تو با گناه من و گناه خودت [به سوی خدا] بازگردی، و در نتیجه از اهل آتش باشی، و این است سزای ستمگران. پس نفس [آماره قابیل] او را به قتل برادرش ترغیب کرد، و وی را کشت و از زیانکاران شد.»

دین دارد و حسین را دوست دارد و شیعه است، پس به چه دلیل شهوت‌ران است؟ شهوت گل می‌کند و ناگهان دختر با آن همه آبرو و شخصیت، یک موجود مضر برای اجتماع می‌شود. یک میوه تلخی می‌شود. الان بر اثر رذائل، وضعیت دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها بسیار زننده است و علاوه بر این، موبایل‌بازی‌ها و رفیق‌بازی‌ها هم آمده و پسر و دختر رفیق‌باز شده‌اند! با وضعی که برای اجتماع جلو آمده، آبروی اجتماع رفته است و آبروی خود فرد و پدر و مادرش هم رفته است؛ اما به دلیل وجود صفات رذیله، می‌گویند من به مطلوب برسم، وضعیت عمومی اجتماع و خانواده به هر کجا خواست، برسد.

وجود همه این معضلات، یک هشدار مهم به ما می‌دهد و آن اینکه همه باید خودسازی کنیم و مواظب طغیان صفات رذیله در وجود خود باشیم. با توجه به اهمیت موضوع رفع رذائل و کنترل آن‌ها و نیز تأثیری که خودسازی در رشد و ارتقای سلامت نفس و جامعه دارد، در یک بخش جدید و طی چند درس گفتار، به بیان برخی از راهکارهای خودسازی و تهذیب نفس بر اساس دستورالعمل مطرح در سوره معارج، می‌پردازیم.^۱

۱. در جلد سوم از مجموعه «معرفت نفس»، به موضوع راه‌های خودسازی و تهذیب نفس از دیدگاه قرآن کریم، پرداخته شده و برخی از این راهکارها با محوریت دستورالعمل پنج‌گانه سوره مبارک معارج، مطرح گردیده است.



فهرستها

فهرست آیات قرآن کریم

فهرست روایات

فهرست اشعار

فهرست اعلام

فهرست کتابها

فهرست منابع و مصادر

فهرست آیات قرآن کریم



صفحه	آیه	
		الفاتحه
۴۵	۵	﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾
۷۲	۶	﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾
		البقرة
۱۰۱	۳	﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ...﴾
۶۹	۲۵	﴿هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ...﴾
۲۱۷-۱۹۹	۳۰	﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي...﴾
۱۳۱-۷۱-۳۵	۴۵	﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ...﴾
۴۴-۲۷	۱۰۴	﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا...﴾
۳۲-۲۲	۱۵۶	﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ...﴾
۴۲	۱۶۸	﴿إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ...﴾
۱۶۰	۱۸۶	﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي...﴾
		آل عمران
۷۵	۱۴	﴿رُزِّينَ لِلنَّاسِ حُبَّ الشَّهَوَاتِ...﴾

۳۱	۱۸	﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ...﴾
۸۴-۷۷-۵۶	۱۳۳	﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّنْ...﴾
		النساء
۱۶۹	۱۰	﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ...﴾
		المائدة
۱۸۸	۳	﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...﴾
۷۳	۱۴	﴿بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾
۲۲۴-۲۲۳	۲۷	﴿وَآتِلْ عَلَيْهِم نَبَأَ ابْنِي آدَمَ...﴾
۲۲۴	۲۸	﴿لَئِن بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي...﴾
۲۲۴	۳۰	﴿فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ...﴾
۱۴۶-۱۴۵	۳۲	﴿مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ...﴾
۱۸۹-۱۸۸	۸۳	﴿وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَىٰ...﴾
		الانعام
۲۰۵	۱۱	﴿سِيرُوا فِي الْأَرْضِ﴾
		الأعراف
۲۰۶-۱۷۲-۱۶۷-۸۸-۷۶	۱۷۹	﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ...﴾
		الأنفال
۱۸۶-۱۷۳-۱۴۴-۱۴۰	۲۲	﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ...﴾
۱۸۹	۳۲	﴿وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنَّ كَانَ هَذَا...﴾

		التوبة
۱۲۱	۱۰۵	﴿ وَ قُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللهُ ... ﴾
		يوسف
۱۵۷	۲۰	﴿ وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ ... ﴾
۲۰۵	۲۴	﴿ وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا ... ﴾
۲۰۲-۱۵۹	۳۳	﴿ قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ ... ﴾
۲۰۲-۱۳۷	۵۳	﴿ إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ ... ﴾
۱۵۸	۱۰۰	﴿ وَ رَفَعَ أَبُوبِهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ ... ﴾
		الرعد
۲۰۸	۱۱	﴿ لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ ... ﴾
		إبراهيم
۱۵۶-۹۵-۹۱	۲۴	﴿ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللهُ مَثَلًا ... ﴾
۱۵۶-۹۵	۲۵	﴿ تُؤْتِي أكلهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ ... ﴾
		الحجر
۳۲	۲۹	﴿ فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتَ ... ﴾
۳۲	۳۱ و ۳۰	﴿ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ ... ﴾
		النحل
۶۲	۹۷	﴿ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ ... ﴾
		الاسراء
۱۰۸	۷۹	﴿ وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ ... ﴾

		الكهف
١٣٧	٧	﴿لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾
		مريم
٨٥	٧١	﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا...﴾
		طه
٩٩-٢٣	٤١	﴿وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي...﴾
٨٧	٤٤	﴿فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا...﴾
		الأنبياء
١٥٣	٩٨	﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ...﴾
		الحج
٢٢٢-٢٢١	١١	﴿حَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ...﴾
		المؤمنون
١٣٠-٧٩	٢ و ١	﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ...﴾
٧٩	٤ و ٣	﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ...﴾
٢١-٢٠	١١٥	﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ...﴾
		النور
٢٠٧-١٤٧-٣٥	٢١	﴿وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ...﴾
١٢٥	٣٦	﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ...﴾
١٢٥	٣٧	﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ...﴾

۲۱۶	۸۸ و ۸۹	الشعراء ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ...﴾
۶۰	۷۷	القصص ﴿وَابْتَغِ فِيهَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ...﴾
۸۵-۷۷	۶۴	العنكبوت ﴿وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ...﴾
۱۹۵	۲۱	الروم ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ...﴾
۲۲	۲۰	لقمان ﴿أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ...﴾
۷۲	۱۴	السجده ﴿بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾
۱۰۸-۱۰۵	۱۶	﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ...﴾
۱۱۹-۱۰۸-۱۰۵	۱۷	﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ...﴾
۱۷۸	۵۹	الأحزاب ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ...﴾
۶۵	۲۶ و ۲۷	يس ﴿قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ...﴾
۶۸	۵۸	﴿سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ...﴾
۴۳	۶۰ تا ۶۳	﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ...﴾

		الصفات
٦٣-٦٧	٦١	﴿لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ...﴾
		الزمر
١٩٣	٢٢	﴿فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ...﴾
		فصلت
١٣٩-٢٠٧	٣٠	﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ...﴾
١٣٩	٣١	﴿نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ...﴾
		الزخرف
٦٧	٧١	﴿مَا تَسْتَهْيِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ...﴾
		الذاريات
١٠٠-١٠٦-١١٧	٥٦	﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ...﴾
		النجم
٢٠١	٨ و ٩	﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى...﴾
		القمر
١٣٠	٥٤	﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ...﴾
١٣٠	٥٥	﴿فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ...﴾
		الواقعه
٦٩	١٩	﴿لَا يُنْزِفُونَ﴾
٦٧	٣٧	﴿عُرْبًا آتْرَابًا﴾
		الجمعة
١٤٩-١٥٥	٢	﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ...﴾

		التحریم
۱۲۹	۱۱	﴿رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي...﴾
		الملك
۱۷۱-۸۷-۴۱	۱۰	﴿لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ...﴾
		المعارج
۱۸۹	۱	﴿سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ﴾
		المزمل
۱۶۱	۲۰	﴿فَأَقْرُؤْ مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ﴾
		الانسان
۱۵۴	۳	﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا...﴾
۱۲۶-۱۱۰	۸	﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى...﴾
۱۲۶	۹	﴿إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ...﴾
		الانشقاق
۱۵۲-۳۲	۶	﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ...﴾
		الفجر
۳۰	۲۷ تا ۳۰	﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ...﴾
		البلد
۱۵۲	۴	﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ﴾
		الشمس
۲۱۵-۱۸۷-۱۶۱	۱۰ و ۹	﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَزَّاهَا...﴾
۱۶۳	۱۵	﴿وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا﴾

فهرست روایات



صفحه	حدیث
۹۴	« بَلْ أَنْتُمْ يَوْمَئِذٍ كَثِيرٌ وَ لَكِنَّكُمْ غَتَاءٌ كَغَتَاءِ السَّيْلِ »
۵۹	« اَعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا وَ اَعْمَلْ لِآخِرَتِكَ ... »
۱۸۳	« أَفْضَلُ الْجِهَادِ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ »
۵۱	« الصَّوْمُ لِي وَ أَنَا أَجْزِي بِهِ »
۱۲۰	« اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعَلَّمُ أَنِّي كُنْتُ أَسْأَلُكَ أَنْ تُفَرِّغَنِي لِعِبَادَتِكَ ... »
۱۶۷-۱۲۴	« اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ »
۱۲۵-۱۲۴	« اللَّهُمَّ وَ لَا تَكْلِنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا »
۱۵۱-۱۳۸	« الْمُؤْمِنُ أَعْظَمُ حُرْمَةً مِنَ الْكَعْبَةِ »
۲۸	« إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ »
۶۳-۳۹	« أَنَّ الْقَبْرَ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّيِّرَانِ »
۱۵۱-۱۳۹	« إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَعْظَمُ حُرْمَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أَكْرَمُ عَلَيْهِ مِنْ مَلِكٍ مُقَرَّبٍ »
۱۱۲-۱۱۱	« إِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اِكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِيهِ وَ مِنْ طُعْمِهِ ... »
۱۰۷	« إِنَّ فِي الْجَنَّةِ قَصْرًا مِنْ لَوْلُؤٍ فَوْقَ لَوْلُؤٍ وَ دَرَّةٍ فَوْقَ دَرَّةٍ ... »

٢٥-٤٧	«أَنَّ قَلْبَ الْمُؤْمِنِ عَرْشَ الرَّحْمَنِ»
١٥٤-١٩٢	«تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ»
١٨٦	«خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَارًا فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُحَدِّقِينَ»
٣١-١٠٨	«رَضِيَ اللَّهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ»
٧٣-١٩٠	«سَلَّمَانٌ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ»
٢٤-٤٣	«عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَا تَرَكَ»
١١٣	«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ <small>عليه السلام</small> قَالَ: لَقِيَ رَجُلًا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ <small>عليه السلام</small> وَ...»
١١٩	«قَضَاءُ حَاجَةِ الْمُؤْمِنِ أَفْضَلُ مِنْ طَوَافٍ وَ طَوَافٍ...»
٤٩	«كَانَ عَلِيٌّ <small>عليه السلام</small> إِذَا هَالَهُ شَيْءٌ فَرَعَ إِلَى الصَّلَاةِ»
٢٣	«لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ وَ لَكِنْ...»
١٤٠	«لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ كِبَرٍ»
٢٩-٣٩-٤١-١٠١-١١٨	«لَرَكْعَتَانِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا»
٢٥-٤٧	«لَمْ يَسْعُنِي سَمَائِي وَ لَا أَرْضِي وَ وَسَعَنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ»
٥٩	«لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِأَخْرَجَتْهُ وَ لَا آخِرَتَهُ لِدُنْيَاهُ»
١١٢-١٧٧	«مَا أَصْبَحَ بِالْكَوْفَةِ أَحَدٌ إِلَّا نَاعِمًا إِنْ أَذْنَاهُمْ مَنْزِلَةٌ لِيَأْكُلُوا...»
٥٠	«مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا»
١٢٦	«مَا كَانَ فِي الدُّنْيَا أَعْبَدَ مِنْ فَاطِمَةَ <small>عليها السلام</small> كَانَتْ تَقُومُ...»
١٩٤	«مَا مِنْ شَيْءٍ أَبْغَضَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ الطَّلَاقِ»
٤٩	«مَا يَمْنَعُ أَحَدَكُمْ إِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ عَمٌّ مِنْ عُمُومِ الدُّنْيَا...»
٢٣	«مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَ رَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَ بَعْدَهُ وَ مَعَهُ»
١٤٨-١٨٢-١٨٣-٢٠٠-٢٠١	«مَرَّ حَبَابٌ يَقُومُ قَضُوا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَ بَقِيَ الْجِهَادُ...»

- ۸۰ «مَكْتُوبٌ عَلَيْهِ ثَلَاثَةٌ أَسْطُرٍ الْأَوَّلُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ...»
- ۸۰ «مَكْتُوبٌ عَلَيْهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيٌّ...»
- ۱۱۴ «مَنْ أَدْخَلَهُ بَطْنُهُ فِي النَّارِ فَأَبْعَدَهُ اللَّهُ»
- ۱۱۲ «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»
- ۹ «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»
- ۷۴ «نَجَا الْمُخْفُونَ وَ هَلَكَ الْمُتَقَلُّونَ»
- ۱۹۱ «وَاللَّهُ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتُ أَفْلَاكِهَا...»
- ۲۸ «وَأَنْزَلَ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بَضِيَاءَ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى...»
- ۴۶ «يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ نَفْسِي لِنَفْسِكَ الْفِدَاءَ هُوَ لَاءَ اقْتَرَبُوا مِنْكَ...»
- ۱۰۸-۵۰-۳۰ «يَا إِلَهِي صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ وَلَا مَعْبُودَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ...»
- ۴۷ «يَا مُوسَى سَلْنِي كُلَّ مَا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ حَتَّى عَلَفَ شَاتِكَ...»
- ۱۰۹ «يُحِبُّ لَهُ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ، وَ يَكْرَهُ لَهُ مَا يَكْرَهُ لِنَفْسِهِ»
- ۱۷۸ «يَمْلَأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا»
- ۲۷ «يَنْبَغِي لِلْعَبْدِ إِذَا صَلَّى أَنْ يُرْتَلَّ فِي قِرَائَتِهِ فَإِذَا مَرَّ بِآيَةٍ...»
- ۲۲۰ «أَنَّ الْحُسَيْنَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ قَالَ لِعُمَرَ بْنِ سَعْدٍ إِنَّ مِمَّا...»
- ۶۰ «دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَسَأَلْنَا عَنْ عُمَرَ بْنِ مُسْلِمٍ...»

فهرست اشعار



صفحه

اشعار

۴۰-۳۴	به عالم بنگرم عالم تو بینم نشان از روی زیبای تو بینم	به دریا بنگرم دریا تو بینم به هر جا بنگرم از کوه و در و دشت
۱۹۳	بلکه آتش بر همه آفاق زد	بی ادب تنها نه خود را داشت بد
۱۲۶	به حمد و قل هو الله کارشان بید بهشت جاودان بازارشان بید	خوشا آنان که الله یارشان بید خوشا آنان که دائم در نمازند
۱۳۸-۴۰	بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت همه عمر زنده مانی به روان آدمیت به در آی تا ببینی طیران آدمیت	رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند اگر این درنده خوئی ز طبیعتت بمیرد طیران مرغ دیدی تو ز پای بند شهوت
۸۸	هر چه می بافی همه روزه بپوش مار و کژدم می شود گیرد دمت	هر چه می کاری همه روزه بنوش این سخن های چو مار و کژدمت
۲۱۴	فَإِنَّهَا صَالَاتُكُمْ وَصَوْمُكُمْ	يَا مَعْشَرَ النَّاسِ عَلَيْكُمْ أُمُكُمْ

فهرست اعلام



صفحه	اسامی
۹- ۲۹- ۳۵- ۴۱- ۶۴- ۶۸- ۷۴	پینمبر اکرم <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ</small> ، پیامبر اکرم، پیامبر گرامی، رسول الله و...
۷۸- ۸۰- ۹۴- ۱۰۱- ۱۰۲- ۱۱۰	
۱۱۲- ۱۱۵- ۱۱۶- ۱۱۸- ۱۲۱- ۱۲۲	
۱۲۳- ۱۲۴- ۱۲۸- ۱۴۰- ۱۴۲- ۱۴۴	
۱۴۸- ۱۴۹- ۱۵۳- ۱۵۵- ۱۶۲- ۱۶۵	
۱۶۷- ۱۷۲- ۱۷۳- ۱۸۲- ۱۸۸- ۱۸۹	
۱۹۰- ۱۹۱- ۱۹۷- ۲۰۰- ۲۰۱- ۲۱۱	
۲۱۳- ۲۱۹- ۲۲۲- ۲۲۳	
۲۳- ۲۸- ۳۶- ۴۳- ۴۹- ۶۳- ۶۴- ۶۵	امام علی <small>عَلِيٌّ</small> ، امیرالمؤمنین و ...
۶۶- ۷۰- ۷۸- ۷۹- ۸۰- ۹۱- ۱۰۱- ۱۱۰	
۱۱۱- ۱۱۲- ۱۱۳- ۱۱۴- ۱۱۵- ۱۱۶	
۱۲۳- ۱۲۷- ۱۷۷- ۱۹۰- ۱۹۱- ۲۱۳	
۲۱۴- ۲۱۷- ۲۲۲	
۴۸- ۴۹- ۶۳- ۶۴- ۶۶- ۶۸- ۱۱۰- ۱۲۶	حضرت زهرا <small>عَلِيَّهَا</small> ، زهرای مرضیه
۲۲۲- ۱۷۴	
۵۹- ۱۱۰	امام حسن <small>عَلِيَّاهُ</small>

۲۳-۳۰-۳۱-۴۳-۴۵-۴۶-۴۸-۵۰-	-----	امام حسین <small>علیه السلام</small> ، اباعبدالله
۶۳-۶۵-۸۰-۸۱-۱۰۳-۱۰۷-۱۰۸-	-----	
۱۱۰-۱۴۸-۱۶۷-۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸-	-----	
۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱-۲۲۲-۲۲۴	-----	
۴۸-۴۹	-----	امام سجاد <small>علیه السلام</small>
۱۱۳-۱۴۵-۱۴۶	-----	امام باقر <small>علیه السلام</small>
۴۱-۴۹-۵۸-۵۹-۶۰-۶۶-۱۰۱-	-----	امام صادق <small>علیه السلام</small>
۱۴۱-۱۴۵-۱۴۶-	-----	
۴۶-۸۷-۱۱۹-۱۲۹	-----	امام کاظم <small>علیه السلام</small> ، موسی بن جعفر
۶۴-۸۹-۱۴۳-۱۷۷-۱۷۸-۲۰۸-	-----	امام زمان <small>علیه السلام</small> ، ولی عصر، حضرت مهدی و...
		* الف
۸۶-۱۳۸-۱۷۲-۲۲۳	-----	حضرت آدم <small>علیه السلام</small>
۴۸-۱۹۸	-----	ابوالفضل <small>علیه السلام</small>
۳۲-۴۲-۴۳-۵۷-۶۰-۷۵-۸۱-۱۴۷-	-----	ابلیس، شیطان
۱۸۶-۲۱۸	-----	
۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱	-----	ابن زیاد
۱۴۷	-----	ابوذر
۱۸-۲۷-۲۸-۶۹-۷۰-۸۶-۸۷-۱۲۱-	-----	امام خمینی <small>علیه السلام</small> ، حضرت امام و
۱۵۳-۱۵۴-۱۷۳-۱۸۴-۱۹۳-۲۱۷	-----	...
۱۷-۲۷-۲۹-۳۸-۶۳-۶۴-۶۵-	-----	اهل بیت <small>علیہم السلام</small> ، ائمہ، چہارده
۷۰-۷۳-۹۱-۱۰۴-۱۰۹-۱۱۶-۱۲۱-	-----	معصوم، عترت و...
۱۲۲-۱۲۶-۱۵۵-۱۷۲-۱۸۶-۲۰۹-	-----	
۲۱۱-۲۱۹-۲۲۲-۲۲۳	-----	
۱۲۹	-----	آسیہ

		* ب
۱۲۶-۴۰-۳۴	-----	باباطاهر
		* ج
۲۰۱-۱۸۸-۱۵۱-۱۳۸	-----	جبرئیل
۶۴	-----	مرحوم جزائری
		* ح
۴۶	-----	حبيب بن مظاهر
		* خ
۱۲۳	-----	حضرت خدیجه <small>ع</small>
۱۹۰-۱۱۱	-----	خوارج
		* د
۱۹۴-۱۷۳-۱۷۲-۱۷۰-۱۴۷-۹۳	-----	داعش
۸۹	-----	آیت الله دستغیب
۱۰۶	-----	دیلمی <small>رحمته الله</small>
		* ز
۲۱۵-۲۱۴-۲۱۳	-----	زبیر
-۱۰۳-۱۰۲-۴۹-۴۸	-----	حضرت زینب <small>ع</small>
۲۰۵-۲۰۴-۱۵۸-۱۵۷	-----	زلیخا
		* س
۱۹۰-۱۸۹-۱۴۷-۷۴-۷۳	-----	سلمان
۹۳	-----	آیت الله سیستانی
		* ش
۸۶	-----	حضرت شعیب <small>ع</small>
		* ص
۱۹۱-۱۸۷-۱۶۲-۱۶۱	-----	حضرت صالح <small>ع</small>
۱۴۴-۶۷-۱۹-۱۰	-----	صدرالمآلهین <small>رحمته الله</small> ، ملاصدرا

۱۹۴-۱۷۳-۱۶۸-۱۴۷-۹۳	صہیونیسٹ، صہیونیسٹ
	* ط
۲۱۵-۲۱۴-۲۱۳	طلحہ
۲۰۵-۲۰۴-۱۷۹-۱۵۸	علامہ طباطبائی
	* ع
۲۱۴	عائشہ
۸۱-۲۸	شیخ عباس قمی
۱۸۳-۱۸۲	حاج شیخ عبدالکریم حائری
۲۲۲-۱۹۸-۱۹۷	علی اکبر <small>علیہ السلام</small>
۶۰	عمر بن مسلم
۲۲۳-۲۲۲-۲۲۱-۲۲۰-۲۱۹-۴۸	عمر سعد
۲۲۳-۲۱۸-۲۱۷	عمرو عاص
	* ف
۱۲۹-۸۷	فرعون
۴۸	فضہ
	* ق
۲۲۴-۲۲۳-۱۵۶-۸۶	قائیل
	* ک
۲۱۵-۲۱۴-۲۱۳	کعب بن سور
۱۰۹	کلینی <small>علیہ السلام</small>
	* م
۶۵	مؤمن آل فرعون
۱۹۸	مالک بن یسر
۶۴	علامہ مجلسی
۴۲	محقق نراقی
۲۲۲-۲۲۱	مختار

۳۳	-----	آیت الله مرعشی
۲۱۸-۲۱۷	-----	معاویه
۳۳	-----	شهید مطهری
۱۳۹-۱۳۸-۹۱-۶۷-۶۶-۳۲-۳۱	-----	ملائکه
۲۱۷-۲۰۹-۲۰۷-۱۸۱		
۱۲۹-۸۷-۴۷-۴۶	-----	حضرت موسی <small>عَلَيْهِ السَّلَام</small>
۳۹-۳۴-۳۳	-----	میرزا علی آقا شیرازی
		* هـ
۲۲۴-۲۲۳-۱۵۶-۸۶	-----	هابیل
		* ی
۲۰۴-۲۰۲-۱۶۰-۱۵۹-۱۵۸-۱۵۷	-----	یوسف <small>عَلَيْهِ السَّلَام</small>
۲۱۵		

فهرست کتابها



صفحه	مؤلف	عنوان کتاب
۱۰۶	مرحوم دیلمی <small>رحمۃ اللہ علیہ</small>	ارشاد القلوب-----
۱۰ - ۱۹ - ۶۷	صدرالمتألهین <small>رحمۃ اللہ علیہ</small>	اسفار-----
۱۴۳	آیت الله العظمی مظاهری «مدظله»	الاخلاق-----
۱۵۴	امام خمینی <small>رحمۃ اللہ علیہ</small>	چهل حدیث-----
۱۰۹	شیخ کلینی <small>رحمۃ اللہ علیہ</small>	کافی-----
۴۳	مولوی	مشوی-----
۸۱ - ۲۸	شیخ عباس قمی <small>رحمۃ اللہ علیہ</small>	مفاتیح الجنان-----
۴۲	ملا احمد نراقی <small>رحمۃ اللہ علیہ</small>	معراج السعاده-----
۱۷۹ - ۱۰	علامه طباطبائی <small>رحمۃ اللہ علیہ</small>	المیزان-----
۴۳-۲۳	جمع آوری: سید رضی <small>رحمۃ اللہ علیہ</small>	زہج البلاغه-----

منايع ومصادر



١. قرآن كريم
٢. اخبار الطوال، ابو حنيفه احمد بن داود دينورى، تحقيق: عبدالمنعم عامر و جمال الدين شيال، قم، منشورات الرضى، ١٣٦٨ ش.
٣. إرشاد القلوب، ابو محمد حسن بن ابى الحسن الديلمى، قم، انتشارات شريف رضى، ١٤١٢ ق.
٤. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، محمد بن محمد بن نعمان معروف به شيخ مفيد، قم، انتشارات كنگره جهانى شيخ مفيد، ١٤١٣ ق.
٥. الاسفار الاربعه (الحكمة المتعالية في الاسفار العقلية الاربعة)، محمد بن ابراهيم شيرازى معروف به صدر المتألهين (ملاصدرا)، بيروت، دار احياء التراث، چاپ سوم، ١٩٨١ م.
٦. الإقبال بالأعمال الحسنة فيما يعمل مرة في السنة، سيد رضى الدين على بن موسى بن جعفر بن طاووس، تهران، دار الكتب الإسلامية، الطبعة الثانية، ١٣٦٧ ش.
٧. الأمالي، ابو جعفر محمد بن حسن الطوسى، قم، انتشارات دار الثقافة، ١٤١٤ ق.

٨. الأملی، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق، قم، انتشارات کتابخانه اسلامیة، ۱۳۶۲ ش.
٩. آفاق نیایش (تفسیر مناجات شعبانیه)، آیه الله العظمی حسین مظاہری، قم، دفتر پژوهش های اسلامی، اول، ۱۳۹۲ ش.
١٠. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، محمد باقر بن محمد تقی بن مقصود علی مجلسی معروف به علامه مجلسی، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴ ق.
١١. البداية و النهاية، أبو الفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر الدمشقی، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۷ ق.
١٢. تاریخ الأمم و الملوک (تاریخ الطبري)، أبو جعفر محمد بن جریر الطبري، تحقیق محمد أبو الفضل إبراهیم، بیروت، دار التراث، الطبعة الثانية، ۱۳۸۷ ق.
١٣. تاریخ بغداد، ابوبکر احمد بن علی بن ثابت احمد بن مهدی معروف به خطیب بغدادی، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولى، ۱۴۱۷ ق.
١٤. تاریخ مدینة دمشق، ابو القاسم علی بن حسن بن هبة الله شافعی دمشقی المعروف بابن عساکر، تحقیق: علی شیری، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵ ق.
١٥. تذکرة الخواص، سبط ابن جوزی، یوسف ابن حسام الدین قز اوغلی بن عبد الله ترکی، قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۴۱۸ ق.
١٦. تفسیر العیاشی (کتاب التفسیر)، محمد بن مسعود بن محمد بن عیاشی، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، چاپخانه علمیة تهران، ۱۳۸۰ ق.
١٧. تفسیر القرآن الکریم (ملاصدرا)، محمد بن ابراهیم شیرازی معروف به صدر المتألهین (ملاصدرا)، قم، انتشارات بیدار، چاپ دوّم، ۱۳۶۶ ش.

۱۸. تفسیر القمی، ابو الحسن علی بن ابراهیم بن هاشم قمی، قم، مؤسسه دار الکتب، ۱۴۰۴ ق.
۱۹. تفسیر المحيط الأعظم و البحر الخضم، سید حیدر آملی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چاپ سوّم، ۱۴۲۲ ق.
۲۰. تفسیر روح البیان، اسماعیل حقی بروسوی، بیروت، دارالفکر، [بی تا].
۲۱. تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، محمد بن حسن بن علی بن محمد بن حسین، معروف به شیخ حر عاملی، قم، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، ۱۴۰۹ ق.
۲۲. تهذیب الأحکام، ابو جعفر محمد بن حسن الطوسی، تحقیق: سید حسن الموسوی الخراسان، تهران، دار الکتب الإسلامیة، الطبعة الرابعة، ۱۳۶۵ ق.
۲۳. الجمل، محمد بن محمد بن نعمان معروف به شیخ مفید، قم، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
۲۴. حلیة الأولیاء، حافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی، مصر، چاپخانه سعادت، ۱۳۵۱ ق.
۲۵. الخرائج و الجرائح، سعید بن هبة الله، قطب الدین راوندی، قم، مؤسسه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، چاپ اوّل، ۱۴۰۹ ق.
۲۶. خلاصة المنهج، ملا فتح الله کاشانی، تهران، انتشارات اسلامیة، ۱۳۷۳ ش.
۲۷. دراسات في الاخلاق و شؤون الحكمة العملية، آية الله العظمي حسين مطاهري، اصفهان، مؤسسه الزهراء عليها السلام الثقافية الدّراسیة، الطبعة الاولى، ۱۴۳۲ ق.
۲۸. ربيع الابرار و نصوص الاخبار، محمود بن عمر زنجشری، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۲ ق.

٢٩. سنن ابی داؤد، ابی داؤد سلیمان بن الأشعث السجستاني، تحقیق و تعلیق: سعید محمد اللحام، بیروت، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ١٤١٠ ق.
٣٠. شرح اصول کافی (ملا صدرا)، محمد بن ابراهیم صدر الدین شیرازی، تصحیح: محمد خواجهوی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ١٣٨٣ ش.
٣١. شرح چهل حدیث، روح الله الموسوي الخميني رحمته الله، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله، ١٣٨٣ ش.
٣٢. شرح دعای سحر (امام خمینی)، روح الله الموسوي الخميني رحمته الله، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله، ١٣٨٣ ش.
٣٣. شرح نهج البلاغه، ابو حامد عبد الحمید بن هبة الله بن ابی الحدید المعتزلی، تحقیق: محمد ابو الفضل ابراهیم، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی، ١٤٠٤ ق.
٣٤. العقد الفريد، شهاب الدين ابو عمرو احمد بن محمد معروف به ابن عبد ربه، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولى، ١٤٠٤ ق.
٣٥. علل الشرائع، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق، قم، انتشارات مکتبة الداوری، [بی تا].
٣٦. علم اليقين في أصول الدين، ملا محسن فيض كاشانی، قم، انتشارات بيدار، ١٤١٨ ق.
٣٧. عيون أخبار الرضا عليه السلام، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق، تحقیق: سیدمهدی حسینی لاجوردی، تهران، انتشارات جهان، ١٣٧٨ ق.
٣٨. کتاب الخصال، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، انتشارات جامعه مدرسین، الطبعة الثانية، ١٤٠٣ ق.

۳۹. الكافي، محمد بن يعقوب بن اسحاق الكليني الرازي، تهران، دارالكتب الإسلامية، ۱۳۶۵ ش.
۴۰. كلمات مكنونه من علوم اهل الحكمة و المعرفة، ملا محسن فيض كاشاني، تهران، نشر فراهاني، چاپ دوّم، ۱۳۶۰ ش.
۴۱. اللهوف على قتلى الطفوف، سيد رضى الدين على بن موسى بن جعفر بن طاووس، تهران، انتشارات جهان، ۱۳۴۸ ش.
۴۲. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ميرزا حسين نوري مشهور به محدث نوري، قم، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، اول، ۱۴۰۸ ق.
۴۳. مشكاة الأنوار في غرر الأخبار، ابوالفضل، على بن حسن بن فضل بن حسن طبرسي، نجف اشرف، انتشارات كتابخانه حيدريه، چاپ دوّم، ۱۳۸۵ ق.
۴۴. مصباح الشريعة، منسوب بالامام جعفر بن محمد الصادق عليه السلام، بيروت، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، ۱۴۰۰ ق.
۴۵. معراج السعادة، احمد بن محمد مهدي نراقي، قم، مؤسسه انتشارات هجرت، چاپ ششم، ۱۳۷۸ ش.
۴۶. معرفت نفس، آية الله العظمي حسين مظاهري، اصفهان، مؤسسه فرهنگي مطالعاتي الزهراء عليها السلام، ۱۳۹۴ ش.
۴۷. مفاتيح الغيب (تفسير كبير)، ابو عبدالله محمد بن عمر معروف به فخرالدين رازي، بيروت، دار احياء التراث العربي، چاپ سوّم، ۱۴۲۰ ق.
۴۸. مقتل الحسين، الموفق بن احمد بن محمد المكي الخوارزمي، قم، انوار الهدى، چاپ دوّم، ۱۴۲۳ ق.

٤٩. من لا يحضره الفقيه، محمد بن علي بن حسين بن بابويه قمى معروف به شيخ صدوق، تحقيق: على اكبر غفاري، قم، انتشارات جامعه مدرسين، الطبعة الثالثة، ١٤١٣ ق.
٥٠. مناقب الامام امير المؤمنين، محمد بن سليمان كوفى، قم، مجمع احياء الثقافة الاسلاميه، ١٤١٢ ق.
٥١. مناقب آل أبي طالب، رشيد الدين محمد بن شهر آشوب مازندراني، تحقيق: شيخ محمد حسين دانش آشتياني و سيد هاشم رسولى محلاتى، قم، مؤسسه انتشارات علامه، ١٣٧٩ ق.
٥٢. موسوعة الغدير في الكتاب و السنة و الأدب، عبد الحسين أحمد الأميني النجفي، تحقيق: مركز الغدير للدراسات الإسلامية، قم، مؤسسة دائرة معارف الفقه الإسلامي، الطبعة الرابعة، ١٤٢٧ ق.
٥٣. الميزان في تفسير القرآن، سيد محمد حسين طباطبائي، قم، دفتر انتشارات اسلامي جامعه مدرسين حوزة علميه قم، چاپ پنجم، ١٤١٧ ق.
٥٤. نهج البلاغة، گردآوری: ابو الحسن محمد بن حسين الموسوى البغدادي معروف به سيد رضی، تحقيق: صبحي صالح، قم، انتشارات دار الهجرة، [بى تا].
٥٥. وقعة صفين، نصر بن مزاحم المنقرى، تحقيق عبد السلام محمد هارون، افست قم، منشورات مكتبة المرعشى النجفي، ١٤٠٤ ق.
٥٦. ينابيع المودة لذوي القربى، سليمان بن إبراهيم القندوزي الحنفي، تحقيق: علي جمال أشرف الحسيني، تهران، دار الأسوة، الطبعة الأولى، ١٤١٦ ق.

آثار منتشر شده از
حضرت آیت الله العظمی مظاهری «مدّ ظلّه العالی»



الف. در مؤسسه فرهنگی مطالعاتی الزهراء (ع)

- | | |
|---|-------------------------------------|
| ۲۲. عصاره دین (رساله جوان و نوجوان) | ۱. الحاشیه علی العروة الوثقی |
| ۲۳-۲۵. دراسات فی الاخلاق و شؤون | ۲. رساله توضیح المسائل |
| الحکمه العملیه | ۳. الثقات الاخیار من رواة الاخبار |
| ۲۶. اندیشه های ناب | ۴-۶. فقه الولاية والحکومة الاسلامیة |
| (دفتر اول: سیره و فضائل حضرت زهراء (ع)) | ۷. اسرار حج |
| ۲۷. اندیشه های ناب | ۸. اسلام، آیین رستگاری |
| (دفتر دوم: سیمای زن در اسلام) | ۹. مظهر حق |
| ۲۸. اندیشه های ناب | ۱۰. احکام عمره مفرده |
| (دفتر سوم: فضائل و قیام امام حسین (ع)) | ۱۱. راهکارهای عملی درمان وسواس |
| ۲۹-۳۳. مشق اخلاق | ۱۲. مناسک حج |
| (دفتر اول، دوم، سوم، چهارم و پنجم) | ۱۳. اعتکاف، سلوک منتظران |
| ۳۴. نماز نجوای مؤمنان | ۱۴. روزه، سلوک پرهیزکاران |
| ۳۵-۳۶. عوائد الاصول الصغیر | ۱۵. حریمهای اخلاق در آینه احکام |
| ۳۷. صبر کیمیای سعادت انسان | ۱۶. استفتائات حج و عمره |
| ۳۸. معاد سرنوشت جاودانه انسان | ۱۷. سیر و سلوک؛ مقدمه |
| ۳۹. پاسخ به پرسش های ازدواج و خانواده | ۱۸. سیر و سلوک؛ یقظه (بیداری) |
| ۴۰. پاسخ به پرسش های جوانان | ۱۹. سیر و سلوک؛ توبه |
| ۴۱-۴۳. معرفت نفس | ۲۰. سیر و سلوک؛ تقوا |
| (جلد اول، دوم، سوم) | ۲۱. حج، سلوک خداجویان |
| ۴۴. رساله استفتائات (جلد اول) | |

ب. در سایر مؤسّسات انتشاراتی

۴۵. معارف اسلام در سوره یس
- ۴۶-۴۷. جهاد با نفس
۴۸. معاد در قرآن
۴۹. اليوم الآخر
۵۰. الامامه و الولایه فی القرآن
۵۱. برنامه زندگی
۵۲. عوامل کنترل غرائز
۵۳. ولایت فقیه و حکومت دینی
۵۴. فرماندهی در اسلام
۵۵. اخلاق در خانه
۵۶. فضائل و رذائل اخلاقی
۵۷. تربیت فرزند در اسلام
۵۸. جبهه و جهاد اکبر
۵۹. خانواده در اسلام
۶۰. به سوی حق
۶۱. ویژگی های معلّم خوب
۶۲. در ساحل سپیده اخلاص
۶۳. اخلاق و خودسازی
۶۴. آفتاب پرهیزکاری
۶۵. اخلاقیات العلاقة الزوجیه
- ۶۶-۶۷. اخلاق و جوان
۶۸. اخلاق در اداره
- ۷۰-۶۹. کاوشی نو در اخلاق اسلامی
۷۱. اخلاق و خودسازی در مکتب اهل بیت علیهم السلام
۷۲. حدیث اهل نظر
۷۳. اخلاق در توحید
۷۴. راز عروج
۷۵. اخلاق فرماندهی
- ۷۶-۷۹. دانش اخلاق اسلامی
۸۰. محدودۀ پرواز انسان
۸۱. شرح و تفسیر دعای کمیل
۸۲. شرح و تفسیر دعای سحر
۸۳. شرح و تفسیر مناجات شعبانیه
۸۴. احکام اقتصادی اسلام در مورد زمین
- ۸۵-۸۷. مقایسه ای بین سیستم های اقتصادی
۸۸. التوازن الاسلامی بین الدنيا و الآخرة
۸۹. زندگانی چهارده معصوم
۹۰. تجلّی حق
۹۱. الحكومة الاسلامیة فی احادیث الشیعه الامامیة
۹۲. هفتاد نکتۀ فقهی و اخلاقی مورد احتیاج در حجّ و عمره
۹۳. فلسفۀ دعا

علاقه مندان جهت تهیه آثار منتشره در

مؤسّسه فرهنگی مطالعاتی الزهراء علیها السلام

می توانند با شماره تلفن ۰۳۱-۳۴۴۹۳۶۷۱ تماس

یا به نشانی اینترنتی www.al_zahra.ir مراجعه نمایند